

کمیته علمی

معماری بومی ایگوموس ایران

گاهنامه

شماره ۶ / زمستان ۸۴/۹۹ صفحه





[iran_ciav](#)



committee.bumi@gmail.com

درآمدی بر شناخت

معرفی روستای دوان / آیدا زارع مهدبیه و فاطمه حبیبی ۶

مقاله

- اهمیت توجه به میراث فرهنگی ناملموس در پروژه‌های مرمت و حفاظت از آثار باستانی /
آندره ماروتی ۱۱
- گونه‌شناسی الگوی معماری بومی خانه، همساز با اقلیم در کرمان/پیمان سلیمانی
روزبهرانی ۲۴
- تبیین فنون اجرایی و سازه‌ای چوب در ابنیه تاریخی ایران / فرشته درویش زانوسی ۳۲

ترجمه

من بختیاری شدم / مریم باقری ۴۰

روایت

- خانه پدر بزرگ / گوهرشاد گوران و دیگران ۵۶
- کوچه سنگ تراش‌ها / محمد محمودی ۶۲

دیدهبان

خانه‌ای در روستای سیاورز، تنکابن، مازندران / شیما شاهرخی ۶۶

اسکیس

در کوچه پس کوچه‌های ایران / معراج شریفی ۶۹

تصاویر

منتخب تصاویر ارسالی از معماری بومی ۷۸

گاهنامه کمیته علمی معماری بومی ایکوموس ایران (گزارش داخلی) شماره ششم زمستان ۱۳۹۹
زیر نظر ایکوموس ایران - کمیته علمی معماری بومی به سرپرستی دکتر سیاوش صابری کاخکی.

صفحه‌آرایی و تنظیم: مهسا عباسی گراوند.

همکاران این شماره به ترتیب الفبا: محمد احمدیان هروی، مریم باقری، محمدجواد قاسمی، احسان حاجی‌رسولی‌ها، فاطمه حبیبی، بهاره حسن‌نیا، مسعود حسن‌نیا، فرشته درویش زانوسی، آیدا زارع مهدبیه، پیمان سلیمانی روزبهرانی، شیما شاهرخی، معراج شریفی، گوهرشاد گوران، آندره ماروتی، محمد محمودی.

عکس روی جلد: روستای اصفهک، طبس، خراسان جنوبی - احسان حاجی‌رسولی‌ها.

کلیه یادداشت‌ها، گزارش‌ها، مقالات و تصاویر مندرج در این گاهنامه توسط علاقه‌مندان به فرهنگ معماری ایران و اعضا کمیته علمی معماری بومی ایکوموس ایران و به هدف اشتراک آزاد دانش و آگاهی‌های جهانی، محلی و بومی در این زمینه تهیه شده است. استفاده از آن‌ها با ذکر منبع آزاد است. کلیه مسئولیت‌های ناشی از محتوای آن‌ها بر عهده نگارندگان بوده و پژوهشگران می‌توانند از طریق نویسندگان به اطلاعات تکمیلی دست یابند.

راه‌های تماس با ما و ارسال گزارش، تصویر، مقاله مرتبط با اهداف کمیته:

<http://www.iranicomos.org>
committee.bumi@gmail.com

مقدمه

آنچه در پیش روی شماست ششمین شماره گاهنامه کمیته علمی معماری بومی ایکوموس ایران است. در ابتدا باید از همه‌ی کسانی که کمیته را با ارسال یادداشت‌ها، گزارش‌ها، تصاویر و ترسیم‌های خود یاری می‌نمایند سپاسگزاری نمایم. مهم است همه کسانی که این گاهنامه را می‌خوانند، چه امروز و چه در آینده، به این نکته آگاه باشند که تمام کسانی که در این کمیته همیاری و همکاری می‌کنند و تاکنون پیوسته در آن مشارکت داشته‌اند، داوطلبانه اوقات و فرصت‌های خود را به‌رایگان و از روی بخشندگی مصروف آگاهی‌بخشی به علاقه‌مندان به معماری بومی سرزمین ایران می‌کنند و این، در این شرایط اجتماعی و اقتصادی امروز بسیار مایه امیدواری است.

برای آن‌هایی که در این سرزمین مانده‌اند و یا بدان عشق می‌ورزند، این نکته حیاتی است که انتقال تجارب و فهم کسانی که سابقه زیستن در آن را دارند، می‌تواند آینده را برای فرزندان این سرزمین بهتر کند و این موضوع در تمام فرازوفرودهای تاریخ ایران از سوی بخشی از جامعه پیگیری می‌شده است. اگرچه آشکار است که در زمانه فرود این کار دشوارتر و این تعداد کمتر باشند.

دوستان کمیته معماری بومی ایران رفته‌رفته این موضوع را نیز درمی‌یابند که هدف کمیته صرفاً جستجو در میان اندیشه‌های نظری و مدارک و متون نیست، بلکه کمیته می‌خواهد در حل مشکلاتی که جامعه ایران، در این حوزه تخصصی، با آن روبرو است، جریانی آگاهی‌بخش ایجاد کند.

همه ما هرروزه شاهد سر برآوردن معماری‌هایی هستیم که بی‌توجه به اقلیم، ویژگی‌های مکان، دشمن با فرهنگ و خصایل آدم‌هایش و مبین خودخواهی سازندگان، بر پا می‌شود و هنگامی که به دنبال بانیانش می‌گردیم کمتر کسانی را می‌یابیم که از آن مبرا باشند.

این فرآیند را امروز ساختاری مبتنی بر سوداگری و تأمین منافع فردی به‌جای توجه به مسئولیت‌های اجتماعی و انسانی سازمان داده است.

علاوه بر این، توجه ما به مقوله معماری بومی صرفاً از جهت رویکردی مبتنی بر اینکه هرچه قدمتش زیاد است، ارزشمند است، نیست. بلکه از جهت مرور و فهم تجربه‌ای است که در طول زمان حاصل شده و به کار آینده می‌آید.

برای ایجاد جریان و نهضت آگاهی‌بخشی، نیازمند فهم، گفتگو و باور به ضرورت آن هستیم. فهم، برای دانستن آنچه خود می‌خواهیم آگاهی‌بخش کنیم، گفتگو، برای اینکه خطاهایمان کمتر شود و از آگاهی یکدیگر مطلع شویم و باور برای آنکه چگونه ممکن است انسانی که خود چیزی را به‌درستی فهمیده باشد، بدان باور نداشته باشد؟ البته باور به ضرورت آگاهی‌بخشی.

کمیته علمی معماری بومی ایکوموس ایران

معرفی روستای دوان

چکیده:

روستای دوان از جمله روستاهای بارز و با هویتی است که به سبب دارا بودن جاذبه‌های تاریخی هر ساله پذیرای بسیاری از گردشگران داخلی و خارجی است. این روستا که در جنوب غرب استان فارس در ۱۲ کیلومتری شمال شرقی کازرون قرار دارد و جزء شهرستان کازرون است. از لحاظ تقسیمات کشوری در بخش «حومه» است. در این روستا ۵۰۰ خانۀ وجود دارد که از این تعداد ۲۲۰ خانوار ساکن و بقیه مهاجر هستند، ویژگی خاص معماری این روستا کاملاً متأثر از اقلیم و مصالح موجود در منطقه بوده اما امروزه به علت مهاجرت، کمبود شغل و سختی معیشتی مشکلات جبران‌ناپذیری را برای این منطقه به وجود آورده است که از آن جمله می‌توان به متروک شدن بخش قابل‌توجهی از خانه‌ها و درخطر زوال گرفتن الگوی معماری سنگی و ارزش‌های ناملموس اهالی اشاره نمود. متأسفانه معماری شهری جایگزین معماری سنتی روستا شده است که عمده‌ترین مشکل آن افراد مهاجرانی هستند که برای اقامت‌های موقت به روستای دوان بازگشته و ترجیح می‌دهند که خانه‌های خود را به شیوه مدرن بازسازی کنند که این امر موجب به وجود آمدن الگوی معماری غیرمتعارف و ناسازگار شده که هیچ‌سختی با معماری سنگی روستا نداشته و طبق شرایط آب‌وهوایی آن بنا نشده و تحولی نامتعادلی را به وجود آورده است.

در این مقاله سعی شده، در راستای حفظ ارزش‌های زیبایی و بومی روستا دیده، شناخته و بررسی شود و اقداماتی که در این مقاله انجام شده معرفی کلی بافت روستا، عناصر معماری و کالبدی روستا و همین‌طور جزئیاتی که خاص فضای داخلی روستا بوده توجه شده است.

مقدمه:

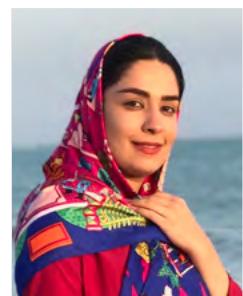
بر اساس شواهد و مطالعات صورت گرفته امروزه معماری روستاهای ایران به لحاظ ماهیت کارکردی و پاسخگویی به نیازهای انسانی، فعالیت‌های مردمی، عناصر تولیدی و محیط‌زیست، مجموعه‌ای همگن از ارتباطات و کارکردها نقش چند عملکردی فضاهای آن است. اقلیم روستاهای ایران با تأثیر شرایط فرهنگ و آداب‌ورسوم برخی الگوهای مختلفی از سازگاری انسان با محیط را رقم زده است. به‌طوری‌که الگوهای معماری و سبک معیشتی متعدد و متنوع و بعضاً بی‌دلیل یکی از مشخصه‌های بارز این سرزمین است.

با توجه به تغییر الگوهای زیستی و محیطی منطقه دوان جمعیت روستا از ۲۵۷۲ نفر در سرشماری سال ۱۳۳۵ به ۵۸۰ نفر در سال ۱۳۹۵ رسیده است (خانه بهداشت روستا و سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی).



آیدا زارع مهدیه

دکترای معماری، استاد دانشگاه
موسسه آموزش عالی حافظ شیراز



فاطمه حبیبی

کارشناس ارشد، معماری، موسسه
آموزش عالی حافظ شیراز

درآمدی بر شناخت

باغات پلکانی انگور، نظام باغداری و آبیاری، معماری سنگی خانه‌ها، وجود ابزارهایی با فن‌آوری بومی که همچنان مورد استفاده قرار می‌گیرند، گویش خاص منطقه، آثار معماری دوران ساسانی و اسلامی، پهنه گیاهی و جانوری قابل توجه منطقه و شاخصه‌هایی از این قبیل در کنار هم نظام منسجم و پیوسته‌ای از میراث ملموس و ناملموس به وجود آورده که نشانی از پیوستگی، مابین انسان و طبیعت در این منطقه دارد (نتنچ، ذات اکرم، ۱۳۹۸).

دوان امروزی روستایی است نسبتاً بزرگ و متشکل از ۵۰۰ خانه نو کهنه، خالی و پر که در همان‌جا و محدوده قدیمی و باستانی خود پابرجاست. جمعیت کنونی روستا فوق‌العاده اندک و ساکنان آن عموماً به شهرهای دور و نزدیک مهاجرت کرده‌اند. مهاجرت این افراد از لحاظ فردی کاملاً طبیعی است و سبب رشد اقتصادی، فرهنگی و رفاه خانواده‌های مهاجران گردیده است، اما از لحاظ اجتماعی اثرات مخربی داشته که همانا تخلیه تدریجی روستا و تضعیف اقتصاد آن بوده است که امروزه گریبان گیر اکثر روستاهای کشور شده است. یکی از تجلیات روحی مردم دوان این بوده که همواره و در هر جا که بوده‌اند به زادگاه خود می‌اندیشیدند و یک نوع علاقه و دل‌بستگی خاصی که از مادیات و نفع طلبی به دور بوده از خود نشان داده‌اند (سعادت، ۱۳۷۴).

موقعیت جغرافیایی:

حد شمالی منطقه دوان از غرب به شرق، روستای نودان، تره‌دان تنگ چوگان وسطی است. حد غربی آن از شمال به جنوب، روستاهای تنگ چوگان سفلا، حاجی‌آباد، سلطان‌آباد، امیرآباد، دریس، جامه بزرگی و شهر کازرون است. محدوده‌ی جنوبی آن از شرق به غرب از کازرون تا روستای دیکانک است بالاخره حد شرقی این منطقه از شمال به جنوب روستاهای پاپون، گرگدان، موردک و دیکانک است (لهستانی‌زاده، سلامی، ۱۳۷۰).

آب‌وهوای دوان:

موقعیت دوان در منطقه‌ی کازرون و فارس به‌گونه‌ای است که وضعیتی خاص به این روستا بخشیده و آن را استثنای کرده است. این روستا به

علت قرارگیری در بین دو منطقه سردسیر و گرمسیر صاحب ویژگی‌هایی گردیده و بر شکل زندگی دوانی‌ها اثر گذاشته است؛ و تنوع خاک باعث شده کشاورزی روستا از تنوع برخوردار باشد.

از آنجایی که منطقه‌ی دوان دارای وضعیت خاص جغرافیایی است، لذا تنوع آب‌وهوایی در آن مشاهده می‌شود. از یک طرف دشت دوان وجود دارد که جزئی از جلگه‌ی کازرون است، بنابراین دارای آب‌وهوایی گرم و خشک است. زمستانی ملایم دارد که به‌ندرت به صفر درجه می‌رسد و تابستانی خشک و گرم دارد که درجه‌ی حرارت نزدیک به ۴۵ درجه سانتی‌گراد است و رطوبت نسبی ۲۰ تا ۲۵ درصد تبخیر سالانه را به ۳۵۴۰ میلی‌متر می‌رساند (این رقم ۱۲ بار بیش‌تر از بارندگی سالانه است). جریان‌های منطقه دشت دوان خفیف است. این منطقه در معبر جریان‌های اصلی هوای مرطوب خلیج فارس به‌طرف شمال شرقی و جریان هوای مرطوب مدیترانه به‌طرف جنوب شرقی قرار گرفته است. عموماً جریان‌های جنوب غربی باران‌ها را موجب می‌شود^۱ (لهستانی‌زاده، سلامی، ۱۳۷۰).

روستای دوان تحت تأثیر آب‌وهوای استپین محلی قرار دارد و در طول سال از میزان بارش کمی برخوردار است. طبقه‌بندی اقلیمی کوپن، آب‌وهوا بر اساس BSk و متوسط دما در منطقه ۱۷٫۳ درجه سانتی‌گراد و میزان بارش حدود ۳۰۳ میلی‌متر است.

خشک‌ترین ماه سال ژوئن که میزان بارش در آن ۰ میلی‌متر است و بیش‌ترین میزان بارش با میانگین ۶۹ میلی‌متر در ژانویه رخ می‌دهد، گرم‌ترین ماه سال اوت و متوسط دمای آن ۲۸٫۹ درجه سانتی‌گراد است. در ژانویه، متوسط دما ۵٫۴ درجه سانتی‌گراد و کم‌ترین میانگین دما در تمام سال را دارد. میزان بارش در خشک‌ترین و مرطوب‌ترین ماه سال ۶۹ میلی‌متر و متوسط دما در طول سال به ۲۳٫۵ درجه سانتی‌گراد می‌رسد (Climate-data.org).

مورفولوژی و بافت دهکده توریستی دوان:

روستای دوان در دامنه کوهی از سلسه جبال زاگرس به نام کوه دوان، در شیبه تقریباً تند واقع است. دورتادور آن را کوه فراگرفته و تنها از



تصویر شماره ۲: نمای شمال شرقی روستا.



تصویر شماره ۱: نمای غربی روستا.

دارد، اما در دوان استثنایی دیده می‌شود. در قسمت‌هایی از فضای روستا قطعات زمین‌های زراعی کوچک به نام کلو دیده می‌شود که در آن‌ها گندم و جو کاشته می‌شود و به مصرف تغذیه‌ی چارپایان می‌رسد (لهستانی‌زاده، سلامی، ۱۳۷۰).

عوامل متعددی در شکل دادن به بافت روستا مؤثر بوده که شکل کنونی مناسب‌ترین بافت سکونت بوده است. شاید مهم‌ترین عامل در متمرکز شدن ساخت روستا، ضرورت دفاع بهتر و ایجاد امنیت در برابر عوامل طبیعی بوده است. این عوامل طبیعی در ارتباط با محیط دوان گوناگون بوده است، مثلاً به پیروی از قانون کم‌ترین تلاش در تأمین نیازمندی‌هایی همچون آب، روستای دوان در محیطی وسیع در جوار چشمه‌ی بل‌بسه^۱ به وجود آمده است. اصولاً از لحاظ جامعه‌شناسی روستای زمین‌های ناهموار و کوهستانی تیپ گردآمده را اجتناب‌ناپذیر می‌کند (زرشک‌پوشان، ۱۳۵۴).

طریق تنگه‌ای به جلگه‌ی کازرون راه دارد. این روستا در ۷۵ بلوک متمرکز است. بلوک‌ها به‌وسیله‌ی کوچه‌های تنگ نامنظم و ناهموار از یکدیگر جدا می‌شوند. تعداد کوچه‌های درمرو (بن‌بست) کم است و بیش‌تر کوچه‌ها به‌اصطلاح در بُرو هستند.

کوچه‌های شرقی غربی دارای شیب ملایم و گاهی تند و پله‌دار هستند، ولی کوچه‌های شمالی جنوبی شیب ندارند یا دارای شیب اندک هستند. کوچه‌های شرقی غربی به دلایل شیبی که دارند آب باران در زمستان‌ها کف آن‌ها را می‌شوید و آن‌ها را ناهموارتر می‌کند. ده دلیل کم‌آبی، در گذشته دارای کوچه‌های بی درخت بود اما به‌تازگی آب روستا به‌صورت لوله‌کشی تأمین می‌شود.

از لحاظ تیپ‌شناسی روستا داری تیپ گردآمده (متمرکز) است؛ زیرا خانه‌ها در همسایگی یکدیگر بوده و روستا چشم‌انداز متمرکزی دارد. اگرچه در این تیپ کشتزارها از خانواده‌های روستایی جدا است و فاصله



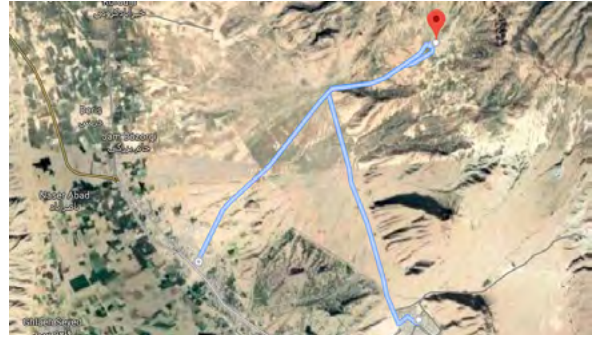
تصویر شماره ۲: نمای جنوب شرقی روستا (حمام تاریخی).



تصویر شماره ۴: نمای غربی شاهزاده سلیمان روستا.



تصویر شماره ۶: ورودی روستا.



تصویر شماره ۵: دسترسی از کازرون و بلوار سما به روستا.



تصویر شماره ۸: مشخص کردن کوچه‌های بن‌بست.



تصویر شماره ۷: درجه‌بندی معابر فرعی و اصلی روستا.



تصویر شماره ۱۰: قلعه دختر.



تصویر شماره ۹: بقعه علامه دوانی (شیخ عالی).



تصویر شماره ۱۲: چشمه بریو. مأخذ: محمدرضا پولادی.



تصویر شماره ۱۱: حمام تاریخی (موزه).

راه‌های دسترسی به داخل روستا:

لحاظ فیزیکی از دو محل مجزا (محل بالا و محل پایین) تشکیل شده که یک کوچه طویل با شیب تند از شرق به غرب مرز بین دو محل را مشخص می‌نماید.

راه‌های دسترسی به این روستا از دو سمت شهرستان کازرون است ورودی اصلی از دو جاده شرق و غرب روستا وارد می‌شوند.

چنین به نظر می‌آید که مرکزیت فرهنگی روستا قبل از اسلام آتشکده‌ای بوده که امروز معروف به بقعه شیخ عالی است. این مرکزیت فرهنگی در ساخت فیزیکی روستا تأثیر داشته است. بعد از اسلام بقعه شاه سلیمان مرکزیت روستا را تشکیل داده و بعد از تبدیل شدن آتشکده به آرامگاه علمای دوان (از قرن پنجم هجری به بعد) روستا دارای دو مرکزیت فرهنگی شده است (لهسایی‌زاده، سلامی، ۱۳۷۰).

در روستای دوان خیابان‌ها بر سه اساس وجود دارد، جاده اصلی که تقسیم‌کننده روستا است و در وسط روستا قرار دارد که عرض آن ۲۰ متر، خیابان‌های اصلی که عرض آن ۸ متر، خیابان‌های فرعی با عرض ۶ متر و حتی ۴ متر هم دیده می‌شود. توسعه این روستا به سمت شمال و شمال شرق است (تصاویر شماره ۵ تا ۸).

ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی روستا:

صنایع دستی:

چشم‌اندازهای طبیعی روستا:
چشم‌اندازهای طبیعی روستا در تصاویر شماره ۹ تا ۱۲ نمایش داده شده است.

صنایع بافتنی (سبد، گیره، زنبیل و غیره) صنایع گلی شامل (خمره، تنورگلی و دیگ گلی و غیره) بافت رویه گیوه ابزار وسایل سنگی شامل (هاون‌های سنگی، آسیاب دستی (آسک)، بام غلتان، شیرهای سنگی و غیره) صنایع پوستی و چرمی شامل (مشک آبی، دوغی) صنایع چوبی شامل (ابزارآلات کشاورزی تیشه، داس، اره، چرخ چاه) و ابزار و وسایل مورد استفاده در منازل گهواره چوبی، سیرکوب، تیر نان پزی که امروزه نیز اکثر این صنایع دستی در روستا ساخته می‌شود.

کشاورزی و باغداری:

ویژگی‌های معماری بومی دوان:
در معماری روستای دوان دیوارچینی توسط سنگ و ملات گچ و آهک انجام می‌شود. به عبارت دیگر معماری هر منطقه از مصالح موجود در همان منطقه ساخته شده است. در این بناهای سنگی باوجود اینکه سقف‌ها طاقی شکل هستند اما سطح بام‌ها مسطح ساخته شده است. زندگی در خانه‌های بومی روستای دوان در سه فضای اصلی باز، نیم‌باز و بسته جریان داشته و هر کدام از این فضاها نقش تعیین‌کننده‌ای بدر زندگی ساکنان داشته است. فضای باز شامل بام و حیاط و فضای نیمه‌باز شامل ورودی، هشتی و ایوان و فضای بسته شامل چهارطاقی، سه‌دری، مطبخ، انبار خانگی، کومه سنگی و طویله هستند. در ادامه به توضیح هر یک پرداخته شده است.

باغداری را می‌توان به عنوان شغل عمده این روستا محسوب کرد، این روستا سالانه محصولاتی از جمله انگور و انجیر را به بازار مصرف عرضه می‌کند. در میان تاکستان‌ها درختان فروان جنگلی مانند انجیر، گیلان وحشی (بهروک)، کیالک (زالزالک)، گلایی وحشی و صدالبته بلوط و بادام کوهی به وفور پیدا می‌شود. همچنین پوشش گیاهی و علف‌های مرتعی دوان بسیار متنوع و تقریباً دست‌نخورده باقی‌مانده است که در میان آن دن کوهی، بومادران و انواع گل‌های وحشی یافت می‌شود.

محل بند و طوایف:

فضای باز:
بام:
در خانه‌های قدیمی تخته‌سنگ‌هایی در حیاط به صورت خطی مایل کار گذاشته می‌شده و از طریق آن به بام راه پیدا می‌کرده‌اند. بام‌ها دارای خرپشته نبوده و مستقیماً به لبه بام می‌رسیده‌اند. بام‌ها با پوشش کاه‌گل پوشانده شده و در زمستان‌ها بعد از هر بار بارش باران باید تجدید شوند (تصویر شماره ۱۳).

در این روستا ۱۲ طایفه مختلف به نام‌های (باپیر، خواجه میرک، خواجه‌ها، دهداران، زیر بلوطی، تاشمساله، محمدعلی جمال، جمالو، ملاها، خدادادیو، فخر و فقها) وجود دارد که مذهب بیش‌تر آن‌ها شیعه است. در این روستا نسبت به عقاید مذهبی بسیار پایبند هستند به همین دلیل مراکز مختلفی برای اجرای این رسومات طراحی شده است. به علت نزدیکی این روستا با شهر و رفت‌وآمد زیاد مردم این روستا به شهر، مردم دوان در حال حاضر پوشش محلی خاصی ندارند، اما در گذشته مردمان این روستا دارای پوشش محلی خاصی بوده‌اند.

ویژگی‌های کالبدی و معماری روستا:

حیاط:
حیاط‌ها معمولاً وسیع و به دلیل وجود شیب در روستا دارای سکو هستند و اتاق‌ها در قسمت مرتفع زمین ساخته شده و سکوها همیشه در جلوی قسمت درب ساختمان قرار دارند (تصویر شماره ۱۴).

به علت قرار گرفتن در یک شیب نسبتاً تند روستا تقریباً پلکانی است به طوری که در بسیاری از قسمت‌های روستا حیاط یک خانه هم‌تراز با پشت‌بام خانه‌ی پایینی است.

فضای نیمه‌باز:
ورودی:
این طاق‌نما از نمای بیرون پیدا است و با این کار درب چوبی خانه در زمستان از باران مصون می‌گردد و در دو طرف درب ورودی دو سکو قرار گرفته که اصطلاحاً به آن شاه‌نشین می‌گویند (تصویر شماره ۱۵).

اگرچه روستای دوان از یک همگنی فرهنگی برخوردار است، اما به



تصویر شماره ۱۵: ورودی.



تصویر شماره ۱۴: حیاط.



تصویر شماره ۱۳: بام.



تصویر شماره ۱۸: ایوان (بهارخواب).



تصویر شماره ۱۷: چهارطاقی.



تصویر شماره ۱۶: هشتی.

آزاد وارد نمی‌شده‌اند و در آن راهرویی در نظر گرفته می‌شده و جداره‌های آن پر از طاقچه و سکو بود (تصویر شماره ۲۱).

مطبخ:

مطبخ که بیش‌تر جهت پخت غذا در فصول سرد سال استفاده می‌شده و دارای سقفی به‌صورت طاق و تویزه بوده و طاقچه‌هایی برای قرار دادن ابزار آشپزی و غذا تعبیه می‌شده است (تصویر شماره ۲۰).

انبار خانگی:

دیوار قطور بین دو اتاق مجاور یکدیگر برای ایجاد انبار بوده و عرض آن ۱ تا ۱/۵ متر و طول آن به اندازه طول اتاق بوده است و دارای سوراخی در کف برای نگهداری غله و به کف اتاق راه دارد (تصویر شماره ۱۹).

کومه سنگی:

در باغ‌های انگور کلبه‌هایی با دیوارهای سنگی و پوششی با شاخ و برگ گیاهان وجود دارد؛ و اغلب دارای دو در ورودی در دیوار عرضی است و برای خنکی فضای کومه نیز سوراخ‌هایی به ابعاد نیم متر در دیوارهای کومه ایجاد کرده‌اند که سبب کوران هوا شده است (تصویر شماره ۲۳).

طویله:

طویله یکی دیگر از اجزا حیاط یا اتاق خانه بوده است و در زمستان اتاقی مجاور بقیه اتاق‌ها در پایین حیاط محل نگهداری چارپایان، علوفه و کاه بوده است (تصویر شماره ۲۲).

هشتی:

هشتی که بلافاصله پس از درگاه ورودی خانه قرار گرفته و نقش حیاط کوچکی عمل می‌کند، برای ارتباط برقرار کردن با اهالی خانه وارد این فضا می‌شوند و دورتادور آن سکوهایی برای نشستن تعبیه می‌شده است. هشتی بیش‌تر خانه‌ها دارای ارتفاع کم و متناسب با فضای ورودی است (تصویر شماره ۱۶).

ایوان (بهارخواب):

این ناحیه برای استراحت شبانه‌روز، آشپزی، پخت نان و دیگر امور خانه‌داری در فصول گرم سال استفاده می‌شده است اما به دلیل ساختار بدون سقف چندان برای فصول سرد سال مناسب نبوده است (تصویر شماره ۱۸).

فضای بسته:

چهارطاقی:

این چهارطاقی فاقد پوشش گنبدی در بام بوده و سطح آن با کاه‌گل اندوده شده اما از درون دارای قوس گنبدی کوتاهی به ارتفاع ۱/۷۰ متر می‌رسد و اصول معماری چهارطاقی از جمله گوشواره و طاق جناغی کم‌وبیش رعایت شده است (تصویر شماره ۱۷).

سه‌دری:

اتاق سه‌دری اتاق‌خواب خانه بوده و برای دسترسی به این اتاق از فضای



تصویر شماره ۲۱: سهدری.



تصویر شماره ۲۰: مطبخ.



تصویر شماره ۱۹: انبار خانگی.



تصویر شماره ۲۲: کومه سنگی.



تصویر شماره ۲۲: طویله.



- ساختمان جدید
- بناهای آسیب دیده
- زمین
- مسجد
- امامزاده
- حمام تاریخی
- دبستان
- دهباری

تصویر شماره ۲۴: نقشه موقعیت بناهای روستا.

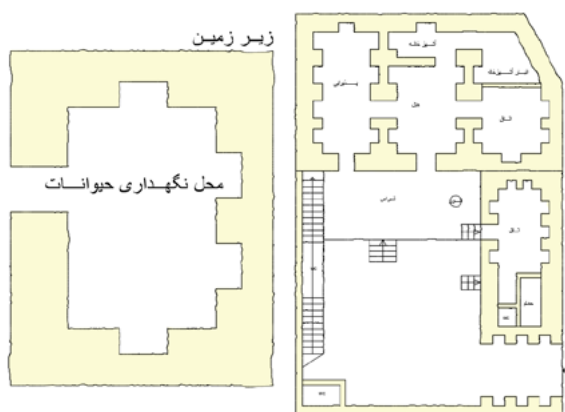
ابنیه:

در این روستا بیش‌تر بافت‌ها قدیمی است بعضی از بناهای قدیمی به‌صورت بناهای آسیب‌دیده درآمده ولی درصد بیش‌تر این بناها مرمت‌شده و به شکل اولیه حفظ‌شده‌اند و تعداد محدود این بناهای آسیب‌دیده به‌صورت خانه‌های جدید ساخته‌شده‌اند و قسمت شرق روستا را می‌توان تقریباً بافت جدید دانست. بعضی از خانه‌های قدیمی روستای دوان دارای حیاط مرکزی و

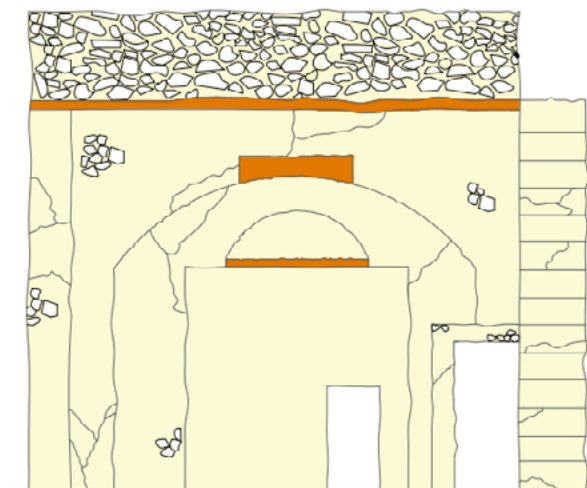
ساختمان دورتادور قرارگرفته‌اند و بعضی از این خانه‌ها به‌وسیله چند پله از سطح زمین جداشده، از دیگر خصوصیات این خانه‌ها دارا بودن انبار و زیرزمینی برای نگهداری از حیوانات بوده اکثر خانه‌ها دیوارهای ضخیم دارند و دارای طاقچه‌های متعدد در آشپزخانه، اتاق و فضاهای دیگر خانه و بیش‌تر اهداف سازه‌ای بوده است (تصویر شماره ۲۴). در جدول زیر تعدادی از خانه‌های روستا جهت درک بیشتر از فضاها و موقعیت آن‌ها برداشت‌شده و موردبررسی قرارگرفته و در ادامه سه نمونه از آن‌ها آورده شده است.



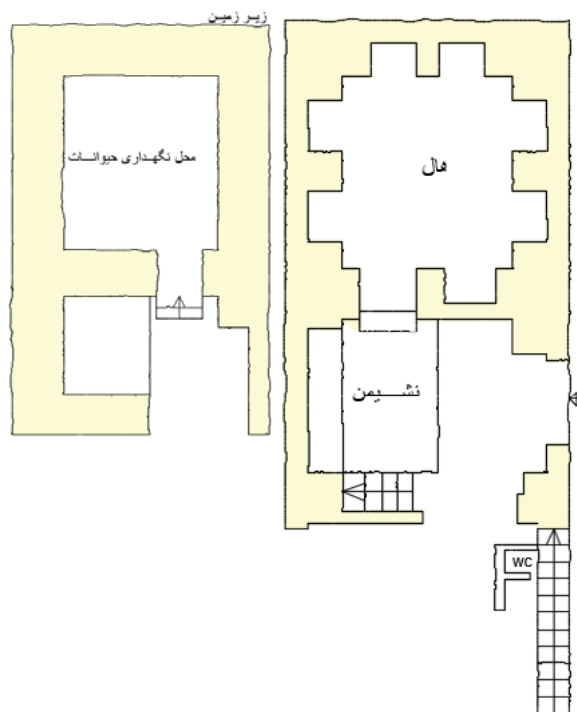
تصویر شماره ۲۵: موقعیت نمونه‌های مورد بررسی در نقشه روستا.



تصویر شماره ۲۶: پلان خانه شماره یک، این بنا در مرکز روستا قرارگرفته است و جز بناهای مرمت‌شده است.

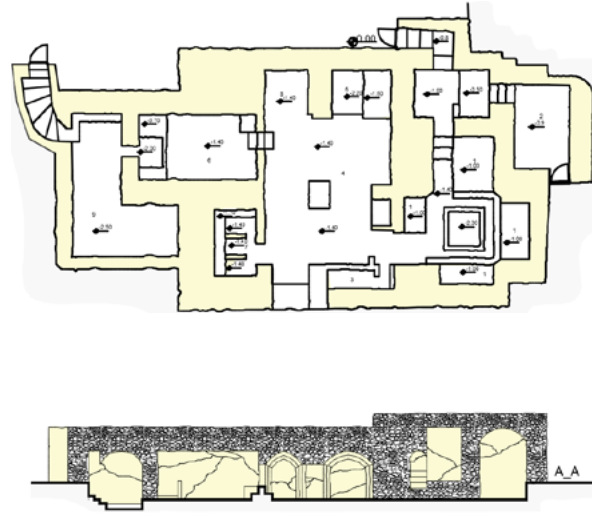


تصویر شماره ۲۷: خانه شماره دو این بنا در غرب روستا قرارگرفته است و جز بناهای آسیب‌دیده است.





تصویر شماره ۲۸: نقشه‌ها و تصویر حمام تاریخی دوان در قسمت جنوب شرقی روستا. در سال ۱۳۸۸ توسط خیر دوانی به صورت کامل مرمت و به موزه دوان تبدیل شده است.



موافق با شرایط جوی و طبیعی آنجا است. چراکه این اجزا دست‌به‌دست هم داده است و سر پناهی را به وجود آورده که جوابگوی هوای گرم و خشک تابستان و هوای سرد و خشک زمستان این روستا است.

یکی از خصوصیات معماری بومی این روستا درون‌گرا بودن بناها است. نماهای خارجی بسیار ساده بوده و توجهی به طراحی نما نشده است و جداره‌های رو به کوچه برای امنیت بیشتر فاقد پنجره هستند و تمام بازشوها رو به حیاط باز می‌شوند. برای مطالعات این عناصر، جدولی تهیه شده که در آن خصوصیات اجزای معماری بومی روستا لحاظ گردید.

بوگردونه:

سطح بام با کاه‌گل پوشیده است و در زمستان بعد از بارش باران به‌وسیله بوگردونه (بام غلطان) کوبیده می‌شود و باعث جلوگیری از نفوذ آب به داخل می‌شود (تصویر شماره ۲۹).

بُریگی (ناودان):

حداقل لبه دیوار و کاه‌گل یک ردیف تخته‌سنگ کار گذاشته می‌شود که حدود ۱۵ سانتی‌متر با دیوار فاصله دارد و از ریزش آب به روی دیوار جلوگیری می‌کند. آب باران به‌وسیله ۲ تا ۳ ناودان به حیاط هدایت می‌شود. ناودان‌های قدیمی از جنس سنگ بوده و بعدها به چوبی و سپس به فلزی (حلبی) تبدیل شده است (تصویر شماره ۳۰).

در:

قدمت درب‌های چوبی در این روستا بیش از صد سال است و از چوب درخت گردو و بلوط ساخته شده و رنگ‌های به‌کاررفته در این درب‌ها با طبیعت سازگار بوده زیبایی دوچندانی با آن بخشیده است (تصویر شماره ۳۱).

مصالح ساختمانی:

معماری روستای دوان به دلیل وجود عناصری چون سنگ، چوب، خاک، گچ و آهک که به فراوانی در محیط روستا و اطراف آن یافت می‌شود، نوع خاصی از معماری قدیمی ایران را به نمایش می‌گذارد. به دلیل کوهستانی بودن منطقه، سنگ از عمده‌ترین مواد اولیه معماری دوان است که به‌وفور می‌توان در اختیار داشت. به همین دلیل است که ماده همه بناهای روستا از قدیمی‌ترین آن‌ها (بقعه شیخ عالی) تا جدیدترین آن‌ها، سنگ‌هایی از نوع خارا و بادبر است. از دیگر عناصر معماری روستا چوب است. چوب گیاهانی چون بلوط که به‌صورت جنگلی وسیع کوه‌های شمالی (کوه دوان) را پوشانده است، سقف اغلب اتاق‌های روستا چوب تشکیل می‌دهد. خاک نیز که در پوشش بام خانه‌ها به کار می‌رود از جمله عناصر معماری روستا است که به‌صورت کاه‌گل استفاده می‌شود. گچ عنصر دیگری است که به‌صورت ملات به‌کاررفته و ماده اولیه آن از تپه‌های اطراف کازرون که معدن بسیار وسیعی است تهیه می‌شود. این روستا در قدیم از مصالح بومی برای ساخت خانه‌ها استفاده می‌کرده‌اند مصالح بومی این روستا سنگ است و تمام خانه‌های قدیمی این روستا از سنگ‌ها با اندازه‌ها و اشکال غیر هندسی روی هم چیده شده است ولی در بافت جدید این روستا از آجر و مصالح جدید روز برای ساخت خانه‌ها استفاده می‌شود و در بافت جدید هیچ توجهی به سبک سنتی روستا نشده است (لهستانی‌زاده، سلامی، ۱۳۷۰).

عناصر و اجزای معماری بومی دوان:

در معماری روستای دوان بناها دارای ستون‌های قطور است، اگر سقف‌ها بلند و طاقی زده شده و پشت‌بام‌ها با کاه‌گل اندود شده است، همه



تصویر شماره ۳۰: بَرگی (ناودان).



تصویر شماره ۲۹: بوگردونه.



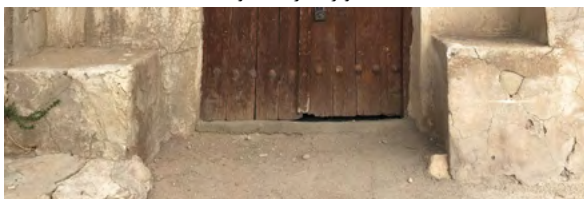
تصویر شماره ۳۲: تزیینات.



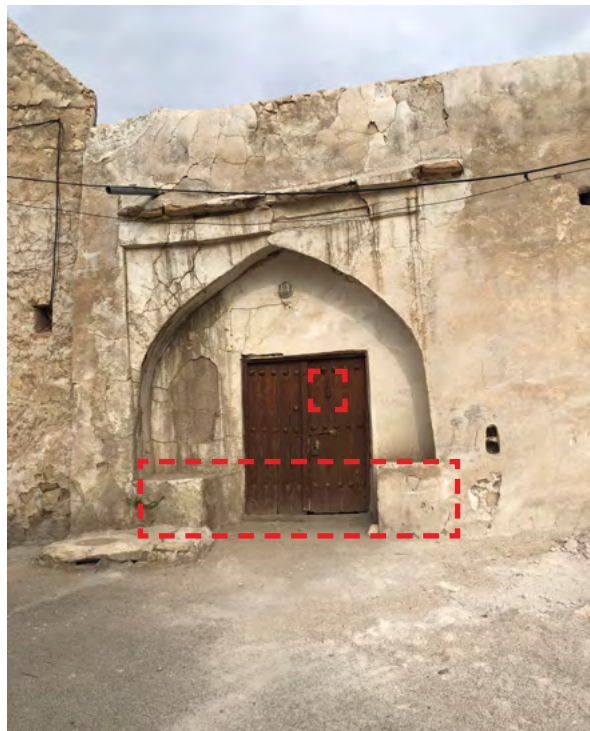
تصویر شماره ۳۱: در.



تصویر شماره ۳۴: کوبه.



تصویر شماره ۳۵: سکو.



تصویر شماره ۳۳: ورودی یک خانه.



تصویر شماره ۳۷: بردینگ.



تصویر شماره ۳۶: طاقچه.



تصویر شماره ۳۹: پنجره بیرونی.



تصویر شماره ۳۸: پنجره درونی.



تصویر شماره ۴۰: تابه نان.

کوبه:

کوبه وسیله‌ای برای کوبیدن در است که بر روی بدنه درب و قسمت بیرونی نصب می‌شده و از جنس برنج و در بعضی مواقع از آهن ساخته می‌شود (تصویر شماره ۳۴).

سکو:

در دو طرف درب ورودی ساختمان دو سکو قرار داشته است که برای استراحت مورد استفاده قرار می‌گرفته است و اصطلاحاً به آن شاه‌نشین گفته می‌شده است (تصویر شماره ۳۴).

طاقچه:

برای استفاده بیش‌تر از فضای اتاق بین هر دو ستون طاقچه تعبیه شده است و عمق آن ۲۰ تا ۳۰ سانتی‌متر و ارتفاع آن یک متر است (تصویر شماره ۳۶).

بردینگ:

در گوشه‌ای از حیاط و در زیر یکی از ناودان‌های بام، یک بردینگ (سنگ آب) قرار دارد که آب باران را جهت استفاده در آن نگهداری می‌کند (تصویر شماره ۳۷).

پنجره بیرونی:

عدم ایجاد باز شو یا کوچک نمودن باز شو در جداره‌های بیرونی به دلیل ایجاد امنیت (تصویر شماره ۳۹).

پنجره درونی:

درون‌گرا بودن ساختمان به‌واسطه ایجاد باز شو در جداره‌های داخلی به‌منظور تهویه‌ی طبیعی و استفاده از نور روز (تصویر شماره ۳۸).

تزیینات:

در نمای بیرونی و فضای داخلی معماری قدیم روستا نقش و نگار کار شده است اما در معماری جدید اثری از نقش و نگار به چشم نمی‌خورد (تصویر شماره ۳۲).

تابه نان:

در قسمتی از حیاط تنور زمینی قرار دارد که بر سر آن کپر یا کومه سنگی بدون ملات قرار گرفته است که سقف آن از چوب‌های نازک و خشک انگور پوشیده شده است (تصویر شماره ۴۰).

مشکودو:

در قسمتی از حیاط اگر درختی وجود داشته باشد در زیر آن سکوی کوچکی ساخته شده است که محل قرارگیری مشکودو (جای مشک) است

منابع و مأخذ:

- لهسایی زاده، عبدالعلی؛ سلامی، عبدالنبی. (۱۳۷۰)، تاریخ و فرهنگ مردم دوان. انتشارات نوید، شیراز

- سعادت، یدالله. (۱۳۷۴)، روستای دوان و بیست قرن تاریخ. نشر میر شمس، تهران

- زرفروشان، احمد. (۱۳۵۴)، تیپ‌شناسی روستایی، تبریز، انتشارات نوبل

نتج، محمدرضا؛ ذات اکرم، وحید. رهیافتی بر حفاظت از منظر فرهنگی روستای تاریخی دوان. فصلنامه مسکن و محیط روستا، زمستان، شماره ۱۶۸، ۱۳۹۸

<https://en.climate-data.org/asia/5600-iran/fars/kazerun>

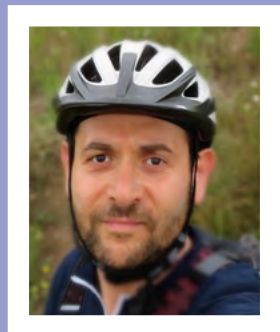
اهمیت توجه به میراث فرهنگی ناملموس در پروژه‌های مرمت و حفاظت از آثار باستانی

مقدمه:

یونسکو میراث فرهنگی ناملموس را به این صورت تعریف می‌نماید: «میراث فرهنگی محدود به بناها و مجموعه اشیا نبوده، بلکه شامل سنت‌ها و آداب و رسوم که از نیاکانمان به ما رسیده و باید به آیندگان منتقل شوند، مانند سنت‌های شفاهی، هنرهای نمایشی، فعالیت‌های اجتماعی، آیین‌ها، جشن‌ها، آگاهی و دانش مرتبط با طبیعت و جهان هستی، دانش و مهارت تهیه صنایع دستی نیز هست»^۱ عدم توجه به میراث فرهنگی ناملموس در پروژه‌های مرمت معماری و حفاظت از آثار باستانی ممکن است به‌طور ناخواسته منجر به نابودی بخش مهمی از این میراث شود. به همین دلیل مطالعه و گردآوری اسناد و اطلاعات مرتبط با این بخش از میراث فرهنگی و ادغام آن‌ها در روند بازسازی، نه تنها از نابودی آن‌ها جلوگیری می‌نماید، بلکه باعث غنای یک پروژه مرمت نیز می‌شود. هدف از نوشتن این مقاله آگاهی‌رسانی در مورد اهمیت توجه به میراث فرهنگی ناملموس در پروژه‌های بازسازی و حفاظت معماری و تشویق محققان به یافتن روش‌هایی استاندارد برای گردآوری، نگهداری و انتقال آن‌ها به آیندگان است.

موضوع با نقل داستانی کوتاه از تاریخ مرمت مجموعه مجسمه‌های کلاسیک معروف لائوکوئون و پسرانش آغاز می‌شود.

یکی از بزرگ‌ترین کشفیات باستان‌شناسی دوره رنسانس ایتالیا، یافتن مجموعه مجسمه‌های لائوکوئون و پسرانش در سال ۱۵۰۶ در رم است. به احتمال بسیار زیاد، این مجموعه مجسمه‌ها برای نصب در تورفتگی دیوار طراحی شده و بیننده امکان گردش به دور آن‌ها و دیدن پشت مجسمه‌ها را نداشته است. زمانی که مجسمه‌ها کشف شدند، بازوی راست لائوکوئون گم‌شده بود. بحث‌وجدی در میان هنرمندان و صاحب‌نظران در مورد چگونگی تفسیر قطعات گم‌شده در گرفت. میکال آنژ پیشنهاد کرد که بازوی گم‌شده در اصل از بالای شانه به سمت عقب برگشته بوده است. دیگران معتقد بودند که نشان دادن بازوی راست به‌صورت کشیده و به سمت بالا حالت قهرمانانه و مناسب‌تری خواهد داشت. سرانجام در سال ۱۸۱۵، مجموعه مجسمه‌ها با بازوی راست مرمت‌شده و در حالت کشیده به سمت بالا در موزه



آندره ماروتی

دکتری حفاظت میراث معماری،
دانشگاه پلی تکنیک میلان

مقاله

۱- برگرفته از سایت یونسکو:

<https://ich.unesco.org/en/what-is-intangible-heritage-00003>

در تاریخ ۱۶ نوامبر ۲۰۲۰.



تصویر شماره ۲: عکس مجسمه لائوکوئون و پسران در موزه واتیکان، تهیه شده بین سال‌های ۱۸۴۵ تا ۱۸۵۵ توسط جیمز اندرسون، برگرفته از مجموعه عکس‌های گتی.



تصویر شماره ۱: حکاکی مجموعه مجسمه‌های لائوکوئون و پسران پیش از بازسازی، تهیه شده توسط مارکو دنته بین سال‌های ۱۵۱۵ تا ۱۵۲۷، برگرفته از سایت ویکی مدیا.



تصویر شماره ۳: مجموعه مجسمه‌های لائوکوئون و پسران به صورتی که امروزه در موزه واتیکان به نمایش گذاشته شده است، برگرفته از سایت ویکی مدیا.

پاسخ مشخص و قانع‌کننده‌ای برای هیچ‌کدام از پرسش‌های فوق وجود ندارد. این پرسش‌ها مفاهیم بنیادین علم مرمت آثار باستانی را هدف قرار می‌دهند. حتی صاحب‌نظران هم به اتفاق نظر جامعی در مورد چگونگی پاسخ به این پرسش‌ها دست نیافته‌اند. باید در نظر داشت که فلسفه و تئوری علم مرمت معماری در طول زمان تغییر کرده و به دلیل تنوع فرهنگی، مواد ساختمانی، آب‌وهوا، آداب‌ورسوم محلی نمی‌توان پاسخی جامع و فراگیر را به تمام آثار تاریخی و مناطق جغرافیایی تعمیم داد.

علم حفاظت از ابنیه تاریخی و ارتباط آن با علم باستان‌شناسی

و هنر:

مرمت و حفاظت از آثار باستانی همواره با مسائلی مانند اصالت^۱، شکل^۲، و زیبایی‌شناسی^۳ دست‌به‌گریبان بوده است. سرمنشأ بسیاری از این اصطلاحات علم باستان‌شناسی بوده و به‌مرور به علم مرمت و حفاظت

واتیکان به نمایش درآمدند. در سال ۱۹۰۶ بازوی راست اصلی لائوکوئون توسط لودویگ پولاک^۱ در محوطه یک کارگاه ساختمانی درحالی‌که طبق پیش‌بینی میکل‌آنژ از بالای شانه به سمت عقب برگشته بود، پیدا شد. بازوی اصلی به مجسمه وصل شده و بازوهای ترمیم‌شده پسران هم جدا شدند (تصاویر ۱ تا ۳).

آیا مرمت دست‌های گم‌شده مجسمه‌ها بر اساس حدس و گمان و بدون وجود مدارک موثق کار درستی بود؟ آیا جدا کردن دست مرمت‌شده‌ای که بیش از صد سال در موزه واتیکان به نمایش درآمد بود و چندین نسل از بازدیدکنندگان با آن خو گرفته بودند باعث نابودی بخشی از تاریخ نگردید؟ آیا امکان داشت طوری مجسمه را به نمایش درآورد که تاریخ صد سالی که مجسمه با بازوی راست کشیده به سمت بالا نمایش داده شده بود از بین نرود؟

1-Ludwig Pollak

2-authenticity

3-shape

4-aesthetic

آثار باستانی راه‌یافته‌اند. در اینجا باید به تفاوت عمده بناهای معماری با آثار هنری و اشیاء کشف‌شده در حفاری‌های باستان‌شناسی اشاره نمود. یک اثر هنری صرفاً به‌منظور استفاده بصری خلق شده است در صورتی که یک بنا معماری یا باغ برای استفاده انسان طراحی شده و باید آن را با تمام حواس تجربه و درک نمود. حضور در یک بنا معماری، شنیدن صداها، حس کردن بوها و ترکیب آن‌ها با نور ساعات مختلف روز تجربه‌ای منحصر به فرد و کاملاً متفاوت از دیدن عکس‌های آن در مجلات و کتب معماری به انسان می‌دهد.

شکل‌گیری علم حفاظت از ابنیه تاریخی:

به‌عنوان یک جنبش، حفاظت از بناهای معماری در اروپا و در قرون هجدهم و نوزدهم، در تقابل با انقلاب صنعتی و مدرنیسم به وجود آمد. ساختمان‌های جدیدی از قبیل ایستگاه‌های قطار، باراندازها، کارخانه‌ها، مناطق کارگر نشین، و سایر بناهای مورد نیاز برای سبک زندگی جدید، به‌سرعت منظر شهرهای اروپا را تغییر دادند. به دلیل تغییراتی که به‌واسطه انقلاب صنعتی در سبک زندگی شهرنشینان اروپایی به وجود آمد، بسیاری از ساختمان‌های قدیمی که نمایانگر هویت شهرهای قرون وسطایی بودند بدون استفاده مانده و به‌مرور تبدیل به ویرانه شدند. معماران و محققان تاریخ معماری به این نتیجه رسیدند که در صورت ادامه این روند، به‌زودی بسیاری از این بناهای باارزش برای همیشه نابود خواهند شد. علم حفاظت از ابنیه تاریخی در تقابل با انقلاب صنعتی و به‌منظور حفظ این بناها به وجود آمد.^۱ در سال‌های ابتدایی پیدایش علم حفاظت از ابنیه تاریخی، تمرکز اصلی بر روش‌های علمی و تئوری‌های نگهداری کالبد مادی بناها (یا میراث فرهنگی ملموس) بوده و توجه کمتری به حفظ جنبه‌های معنوی (میراث فرهنگی ناملموس) می‌شد. در ادامه به تعریف جامع‌تری از میراث فرهنگی ملموس و ناملموس پرداخته خواهد شد.

تعریف میراث فرهنگی:

میراث فرهنگی بیانگر جنبه‌هایی ملموس یا ناملموس از یک نظام

فرهنگی خاص هستند که توسط افراد یک جامعه انسانی ارج نهاده می‌شوند. اصطلاح «میراث فرهنگی» به دو دسته اصلی «میراث فرهنگی ملموس» و «میراث فرهنگی ناملموس» تقسیم می‌شود.^۲

میراث فرهنگی ملموس:

اصطلاح میراث فرهنگی ملموس به‌طور کلی به تمام آثار مادی از جمله محوطه‌های باستان‌شناسی، بناهای تاریخی، مصنوعات و اشیایی اشاره دارد که برای یک جامعه، یک ملت و یا کل بشریت قابل توجه است. این اصطلاح غالباً برای تمیز دادن عناصر فوق از «میراث فرهنگی ناملموس» به کار می‌رود که در سال ۲۰۰۳ توسط یونسکو به رسمیت شناخته شد. میراث فرهنگی ملموس خود به سه دسته میراث فرهنگی منقول (نقاشی‌ها، مجسمه‌ها، سکه‌ها، دست‌نوشته‌ها)، میراث فرهنگی نامنقول (بناها و محوطه‌های باستانی) و میراث فرهنگی زیر آبی (بقایای کشتی‌های غرق‌شده و شهرهای مدفون در زیر آب) تقسیم می‌شود.

میراث فرهنگی ناملموس:

تا پیش از به رسمیت شناختن آن توسط یونسکو در سال ۲۰۰۳، این عناصر در دسته سنت‌های فرهنگی و فولکلور قرار می‌گرفتند. میراث فرهنگی ناملموس شامل سنت‌ها، آداب و رسوم و آیین‌ها و روش‌های زندگی است که از اجدادمان به ارث رسیده و به فرزندمان منتقل خواهد شد. سنت‌های شفاهی از قبیل هنرهای نمایشی، عادات و عرف اجتماعی، آیین‌ها، جشن‌ها، دانش و روش برخورد و ارتباط با طبیعت و جهان اطراف و یا دانش و مهارت تولید صنایع دستی همه در گروه میراث فرهنگی ناملموس قرار می‌گیرند.^۳

در عین شکنندگی، میراث فرهنگی ناملموس عامل مهمی در حفظ تنوع فرهنگی، مخصوصاً در زمانی است که جوامع بشری به سمت جهانی‌شدن گام برمی‌دارند. درک میراث فرهنگی ناملموس جوامع مختلف به گفتگوی بین فرهنگ‌ها کمک کرده و احترام متقابل به سایر شیوه‌های زندگی را تشویق می‌نماید. اهمیت میراث فرهنگی ناملموس در دانش و مهارت انتقال

۱- برای اطلاعات بیشتر مراجعه شود به:

Jokilehto, Jukka. History of architectural conservation. Routledge, 2007

Glendinning, Miles. The conservation movement: a history of architectural preservation: antiquity to modernity. Routledge, 2013

۲- برگرفته از سایت یونسکو:

<http://www.unesco.org/new/en/culture/themes/illicit-trafficking-of-cultural-property/unesco-database-of-national-cultural-heritage-laws/frequently-asked-questions/definition-of-the-cultural-heritage>

در تاریخ ۱۶ نوامبر ۲۰۲۰.

۳- برای اطلاعات بیشتر مراجعه شود به متن قرارداد محافظت از میراث فرهنگی ناملموس:

<https://ich.unesco.org/en/convention>

برگرفته از سایت یونسکو در تاریخ ۱۶ نوامبر ۲۰۲۰.

فرهنگ از نسلی به نسل دیگر است. این انتقال چه برای اقلیت‌های قومی- نژادی و چه برای اکثریت افراد جامعه، هم در کشورهای درحال توسعه و هم در کشورهای توسعه‌یافته دارای ارزش اجتماعی و اقتصادی بسیار بالایی است.

مشخصه‌های میراث فرهنگی ناملموس:

- همزیستی مسالمت‌آمیز سنتی و معاصر: میراث فرهنگی ناملموس به سنت‌ها و آداب‌ورسوم گذشتگان محدود نشده و شامل شیوه‌های زندگی معاصر شهری و روستایی نیز هست.

- فراگیر بودن: بسیار محتمل است که ما جلوه‌هایی از میراث فرهنگی ناملموس را به صورت مشترک با سایر گروه‌های اجتماعی بروز دهیم. این جلوه‌ها می‌توانند از روستای هم‌جوار و یا از منطقه‌ای در آن سوی کره زمین توسط مهاجرین به ما رسیده باشند. میراث فرهنگی ناملموس از نسلی به نسل دیگر منتقل شده، متناسب با محیط تکامل یافته و به ما هویت و احساس تداوم و بقا بخشیده و پیوندی میان گذشته، حال، و آینده به وجود می‌آورند. به‌عنوان مثال، قورمه‌سبزی غذای مطبوع ایرانیان، بدون در نظر گرفتن قومیت و مذهب، متناسب با آب‌وهوای محلی و مواد اولیه در دسترس، تغییر کرده و تبدیل به میراث فرهنگی ناملموس و آشنا برای همه ایرانیان شده است. میراث فرهنگی ناملموس بدون تأکید بر انحصاری بودن برخی نمونها برای اقلیتی خاص، به انسجام اجتماعی و احساس هویت و مسئولیت در قبال جامعه انجامیده و به افراد حس تعلق خاطر به یک گروه واحد را می‌بخشد.

- نمایندگی: میراث فرهنگی ناملموس صرفاً به‌عنوان یک کالای فرهنگی، به دلیل انحصار پذیری یا ارزش استثنایی آن ارزیابی نمی‌شود. بلکه در جوامع شکوفا شده و به‌واسطه افرادی که آگاهی کامل به سنت‌ها، مهارت‌ها، و آداب‌ورسوم اجتماعی دارند، از نسلی به نسل دیگر و یا از گروهی به گروه دیگر منتقل می‌شود.

- جامعه‌محور: میراث فرهنگی ناملموس تنها زمانی که توسط جوامع، گروه‌ها و یا افرادی که آن را ایجاد، نگهداری و انتقال می‌دهند، به رسمیت شناخته شود، رسمیت می‌یابد. بدون تأیید آن‌ها، هیچ نهاد دیگری قادر به حفظ و در نتیجه بقای میراث فرهنگی ناملموس نیست.

مشکل شناسایی ارزش‌ها در پروژه‌های مرمت معماری

حال که به تعاریف ارزش‌های میراث فرهنگی ملموس و ناملموس پرداخته شد، به مشکل اساسی ارزش‌ها که عبارت است از تشخیص و شناسایی آن‌ها در یک پروژه مرمت معماری و در نتیجه حفظ و انتقال آن‌ها به آیندگان، پرداخته خواهد شد. در یک پروژه مرمت معماری موفق باید به هر دو جنبه ارزش‌های فرهنگی ملموس و ناملموس پرداخته شود. تشخیص و شناسایی فرسودگی‌های فیزیکی یک بنای معماری و نحوه مقابله با آن‌ها برای بسیاری از متخصصان مرمت امری نسبتاً ساده و

سیستماتیک است. دانشجویان مرمت با انواع مواد ساختمانی آشنا شده و روش‌های مقابله با فرسایش و بازسازی آن‌ها را فرامی‌گیرند. مشکل اصلی تشخیص ارزش‌ها و میراث ناملموس و نحوه نگهداری آن‌ها است. در بسیاری از موارد، ارزش‌های فرهنگی ناملموس یک پروژه برای متخصصین مرمت شناخته شده نبوده است و روش جامع و فراگیری برای شناسایی آن‌ها وجود ندارد. اگر این ارزش‌ها تشخیص داده نشوند، طبیعتاً در زمان مرمت نادیده گرفته شده و از بین می‌روند. بنابراین پیش از آغاز یک پروژه مرمت و در زمان مطالعات میدانی، باید گروهی از متخصصان بر شناسایی و تشخیص این ارزش‌ها متمرکز شده و در حد توان سعی در نگهداری آن‌ها نمایند. مطالعه اسناد تاریخی، مصاحبه با بازماندگان نسل‌های گذشته، شنیدن داستان‌ها و افسانه‌های محلی، مطالعه مواد اولیه غذاهای محلی و نحوه تهیه آن‌ها، همگی سودمند و لازم هستند. پس از شناسایی ارزش‌های ناملموس زمان انتخاب فرا می‌رسد. طبیعتاً امکان حفظ تمامی ارزش‌ها میسر نیست. اینکه کدام‌یک از ارزش‌ها حفظ شوند، مسئله‌ای بسیار حساس بوده و در طول سال‌های آینده ممکن است منجر به از بین رفتن یا بقای بخشی از تاریخ بنا و یا بخشی از حافظه جمعی ساکنان آن منطقه و در مقیاسی بزرگ‌تر، کل جامعه شود. برای مثال، خانه‌های سنتی کاشان و یزد را در نظر بگیرید. در بسیاری از این خانه‌ها فضاهایی وجود دارند که بدون آگاهی از آداب‌ورسوم انسان‌هایی که در آن‌ها زندگی می‌کردند، درک کاربرد آن‌ها برای یک شهرنشین معاصر ایرانی بسیار دشوار و چه‌بسا ناممکن است. نحوه انجام کارهای روزمره، طرز تهیه غذاهای محلی، کارهایی مانند ساختن سرمه توسط زنان، انداختن انواع تشری، درست کردن مربا و سرکه‌شیره با روش‌های سنتی، استفاده از آب حوض برای شستن سبزیجات و یا خنک کردن هندوانه، همه نیازمند فضاهایی متعدد و سازگار با انجام این فعالیت‌ها هستند. امروزه به‌سختی می‌توان ارتباطی بین حجره‌ها و فضاهای متعدد یک‌خانه سنتی ایرانی با فعالیت‌هایی که در آن‌ها انجام می‌شد پیدا کرد. خانه‌های سنتی ایران مثال بسیار خوبی از ترکیب ناگسسته ارزش‌های ملموس و ناملموس در پروژه‌های مرمت هستند. برای درک کامل آن‌ها، باید با آداب‌ورسوم و طرز زندگی افراد و فعالیت‌های متعددی که در هر یک از فضاهای آن انجام می‌شد آشنا بوده و تلاش نمود که این گنجینه باارزش را به نسل‌های آینده منتقل کرد. حفظ کالبد یک‌خانه سنتی ایرانی بدون معرفی این فعالیت‌های روزانه باعث از بین رفتن نیمی از این ارزش‌ها می‌شود (تصاویر ۴ تا ۶).

در اینجا باید به این نکته مهم اشاره شود که نوع نگرش به ارزش‌ها در فرهنگ‌های مختلف متفاوت‌اند. دسته‌ای از فرهنگ‌ها تمایل بیشتری به نگهداری میراث فرهنگی ناملموس مانند سنت‌ها، آداب‌ورسوم، آیین‌ها، مهارت‌ها و غیره و داشته و دسته‌ای دیگر تمایل به حفظ میراث فرهنگی ملموس مانند بناها و آثار هنری دارند. درک این تفاوت‌ها و تلاش برای

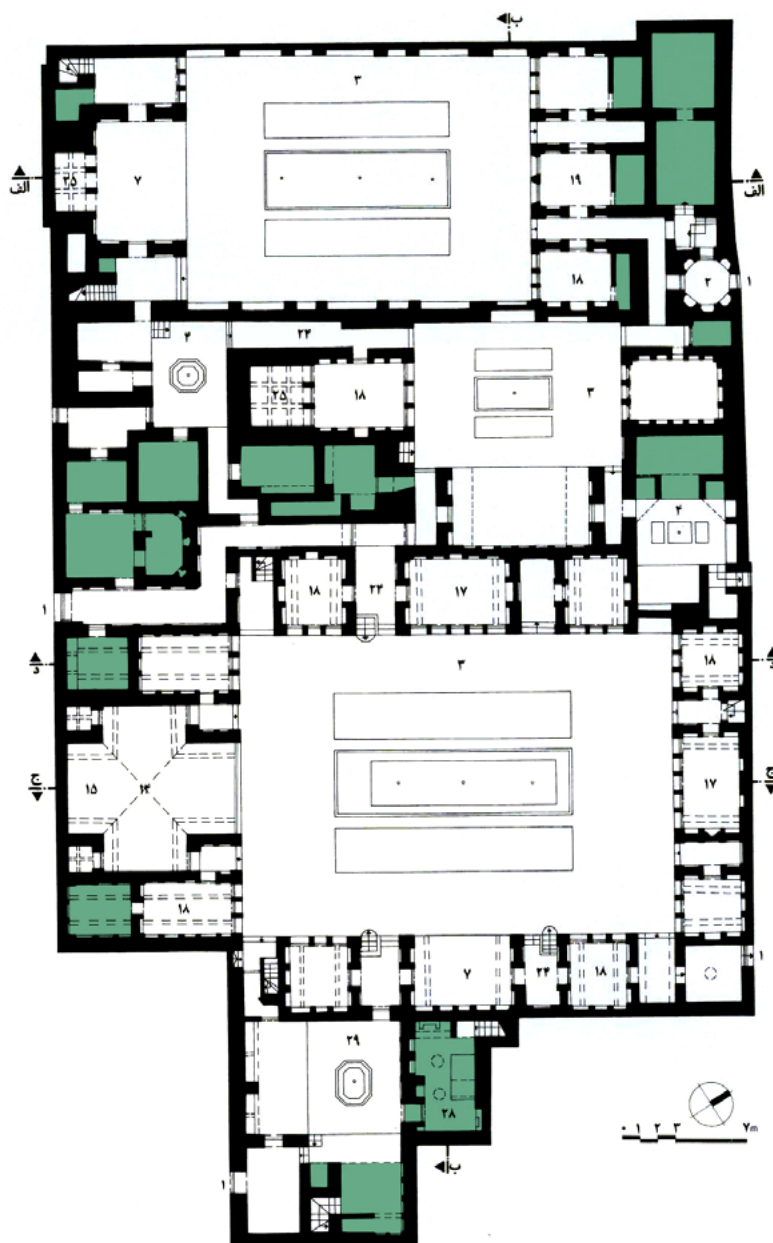
معماری امری لازم و حیاتی است. همچنین باید توجه داشت که هر پروژه معماری منحصربه‌فرد بوده و نمی‌توان نسخه‌ای جامع و فراگیر تهیه، و به همه موارد تعمیم داد.

بنابراین برای حفظ و بقای این بخش بسیار مهم از تاریخ جوامع بشری، باید با تخصیص منابع موردنیاز، کلیه ارزش‌های ناملموس فرهنگی یک پروژه را تشخیص داده و با ادغام آن‌ها در فرآیند مرمت، در حد امکان آن‌ها را حفظ کرده تا به آیندگان منتقل شوند. در راستای رسیدن به این هدف باید به نقش آموزش و ارتقا سطح دانش و آگاهی دانشجویان رشته معماری توجه کرده و یافتن روش‌هایی استاندارد برای شناسایی و گردآوری ارزش‌های ناملموس فرهنگی را در اولویت قرار داد.

ادغام آن در پروژه‌های مرمت معماری امری بسیار مهم است. برای مثال، معابد ژاپن در فواصل معین (هر بیست یا سی سال یک‌بار) کلاً تخریب‌شده و دوباره ساخته می‌شوند. نگهداری کالبد فیزیکی یک معبد ژاپنی (میراث فرهنگی ملموس) چندان اهمیت ندارد. برای ایشان حفظ نوع ساخت‌وساز سنتی یک معبد و جزئیات نحوه برش و اتصال تیرهای چوبی و همچنین هنرمندانی که این مهارت را از پیشینیان فراگرفته و به آیندگان منتقل می‌نمایند (میراث فرهنگی ناملموس) بسیار باارزش‌تر از کالبد فیزیکی یک معبد است.

نتیجه‌گیری:

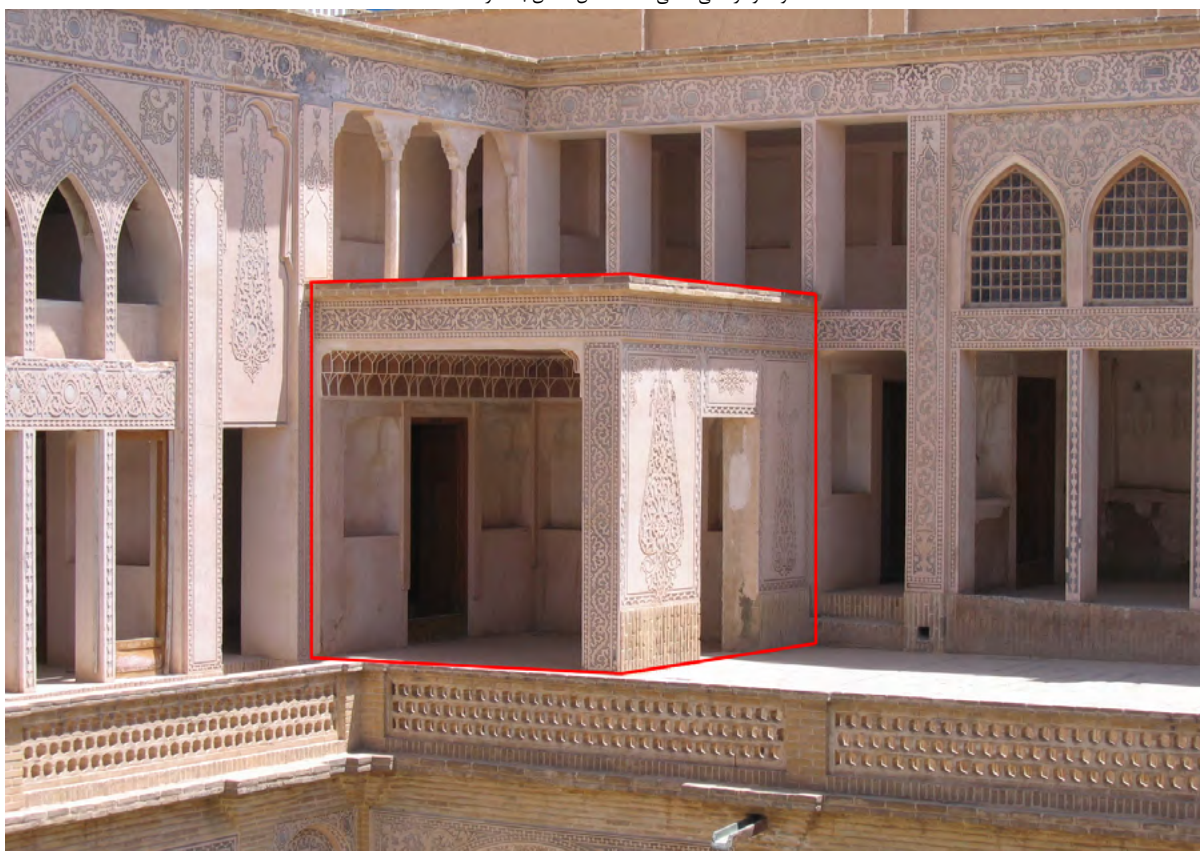
ترکیب ارزش‌های فرهنگی ملموس و ناملموس در پروژه‌های مرمت



تصویر شماره ۴: پلان خانه عرب‌ها برگرفته از کتاب گنج‌نامه ۲: خانه‌های ایرانی. در این پلان، قسمت‌های مشخص شده باریک سبز نشان‌دهنده فضاهایی است که نحوه کاربرد آن‌ها کاملاً مشخص نیست. تهیه‌شده توسط نگارنده.



تصویر شماره ۵: فضای داخلی یکی از اتاق‌های یک‌خانه سنتی در شهر جندق. طاقچه‌ها و فضاهای متعددی در این اتاق وجود دارد که پیدا کردن کاربردی برای آن‌ها نیازمند آشنایی با فرهنگ و نحوه زندگی محلی است. عکس متعلق به نگارنده است.



تصویر شماره ۶: فضای انتقالی مشخص شده متعلق به خانه عامری‌ها در کاشان است. کاربرد اصلی این فضا توسط ساکنین این خانه کاملاً مشخص نیست. عکس متعلق به نگارنده است.

گونه‌شناسی الگوی معماری بومی خانه، همساز با اقلیم در کرمان

چکیده:

آدمیان از گذشته تاکنون همواره سعی داشته‌اند که به‌نوعی طبیعت و مواد و مصالح موجود در محیط پیرامونشان را تغییر داده و آن را تحت اختیار خویش درآورند. در این میان نیز عوامل بسیاری دست در دست هم داده تا ذوق و توان استفاده بهتر از مصالح طبیعی را به بشر در حال تکامل بدهد تا وی بتواند با دقت و خلاقیت هرچه‌تمام‌تر به این مواد شکل دهد و آن‌ها را به‌دلخواه خویش تغییر داده و به بهترین حالت از آن‌ها استفاده کند. تلاش انسان در طول تاریخ به‌منظور ایجاد سرپناهی امن برای سکونت، او را وامی‌دارد که با محیط پیرامون خود هماهنگ شده تا بتواند شرایط مناسبی برای ادامه حیات خویش ایجاد کند و در حقیقت شرایط جغرافیایی و اقلیمی منطقه نیز در شکل‌گیری این فضای زیست، دخالت مستقیمی داشته و در ایران نیز یکی از پایه‌های اصلی شکل‌گیری معماری، اقلیم است که بر این اساس، معماری در مناطق مختلف کشور با آب‌وهوا و شرایط جغرافیایی و اقلیمی متفاوت، هویت و ساختار مختص خود را می‌یابد.

واژگان کلیدی: کرمان، گونه‌شناسی، الگوی خانه، همساز، اقلیم، معماری بومی

مقدمه:

آغاز خانه‌سازی بشر به‌منظور تأمین یکی از مهم‌ترین نیازهای وی یعنی امنیت در کنار امرارمعاش، با اندیشه دفاع در برابر عوامل جوی، حیوانات وحشی و دشمنان همراه بوده است. از این‌رو در کشور ایران نیز به علت دارا بودن، چهار اقلیم متفاوت گرم و مرطوب، گرم و خشک، معتدل و مرطوب و سرد، شیوه‌های متفاوت معماری (به‌ویژه در طراحی مسکن بومی) هماهنگ و همساز با اقلیم به وجود آمده است. از این‌رو در چنین فضاهای مصنوع ساخته‌شده توسط انسان، بهره‌مندی از دانش و تکنیک‌های گذشتگان و همچنین به‌کارگیری مصالح بومی که کمترین تأثیر نامطلوب بر محیط را دارند موجب کاهش میزان مصرف انرژی و پایداری محیط‌زیست گردیده است. در این مبحث نیز، سعی بر آن است تا بتوانیم معماری بومی کرمان را بررسی نموده و گونه‌های متنوع ساخت همساز با اقلیم را در این منطقه به‌صورت اجمالی مورد ارزیابی قرار دهیم. در این پژوهش سعی بر این شده تا چگونگی و نحوه تأثیرپذیری و سازگاری معماری بومی با اقلیم کرمان مورد بررسی قرار گیرد.



پیمان سلیمانی روزبهانی

کارشناسی ارشد، مرمت و احیاء ابنیه و بافت‌های تاریخی / مدیر پایگاه میراث فرهنگی بافت تاریخی کرمان

اقلیم استان کرمان:

که تمامی ساختمان‌های بومی، کاملاً بر اساس اصول اقلیمی و در جهت استفاده‌ی حداکثر از انرژی‌های طبیعی و مقابله با سرما و گرمای آزاردهنده و جلوگیری از مصرف بی‌رویه‌ی انرژی طراحی شده‌اند.

همان‌گونه که اشاره شد عوامل مختلفی همچون توپوگرافی، ویژگی‌های اقلیمی، فرهنگ، منابع آب و... موجب پدیدار شدن الگوهای متنوع معماری بومی در بافت‌های شهری و روستایی می‌شود از این‌رو در بررسی و مطالعه معماری کرمان با در نظر گرفتن ویژگی‌های اقلیمی آن می‌توان به نمونه‌های مشابه در این زمینه مانند بسیاری از شهرهای فلات مرکزی ایران اشاره نمود که دارای معماری هماهنگ و همساز با اقلیم خاص این منطقه می‌باشند اشاره کرد. همان‌گونه که می‌دانیم ویژگی‌های اقلیمی این منطقه «خشکی، کم‌آبی، گرمای شدید در تابستان به همراه طوفان‌های شن در برخی از مواقع سال و وزش باد در جهات مختلف و همچنین سرمای شدید در زمستان» است.

تنوع الگوی معماری بومی خانه در کرمان:

در حالت کلی و با در نظر گرفتن شرایط اقلیمی و آب‌وهوایی هر منطقه می‌توان در دو قالب کلی الگوی معماری خانه در کرمان را مورد بررسی قرار داد که به شرح ذیل است:

الف - خانه‌های دائمی (شهری و روستایی)

ب- خانه‌های فصلی

خانه‌های درون‌گرا (حیاط مرکزی)

شاخص اصلی معماری بومی منطقه گرم و خشک کرمان، درون‌گرا بودن آن است. الف (ساختار فضایی بنا: این نوع معماری به‌صورت حیاط مرکزی بوده و فضاها معمولاً پیرامون آن واقع شده است. (زمستان‌نشین و تابستان‌نشین) ب) تأثیر جریان هوا و نور خورشید: در این اقلیم بایستی پلان فشرده باشد تا سطوح کمتری در مقابل نور خورشید قرار گیرند. به علت تابش شدید نور خورشید در تابستان و سرمای زیاد زمستان، جهت قرارگیری ساختمان شمال غربی - جنوب شرقی است تا بیشترین میزان انرژی را در فصل زمستان دریافت کند (تصویر شماره ۱). همچنین به‌منظور استفاده از بادهای مناسب، معماران گذشته از بادگیر استفاده می‌کردند تا بدین شیوه، جریان هوای مطبوع را به داخل اتاق‌ها انتقال دهند و هوای گرم و آلوده به بیرون فرستاده شود. معماری مسکن در کرمان در گذشته به شکلی بوده تا از انرژی‌های قابل‌تجدید همچون جریان هوا و نور خورشید به طرز کاملاً مناسب و بهینه استفاده شود که این امر موجب کاهش استفاده از انرژی‌های فسیلی می‌شده و بدین طریق پایداری محیط را تضمین می‌کرده است. ج مصالح ساختمانی: در آب‌وهوای گرم و خشک به نحوی باید انتخاب شوند که از نظر رنگ و بافت مناسب با اقلیم بوده و از ظرفیت حرارتی بالایی نیز برخوردار باشند. از جمله مصالحی که سازندگان بنا از آن استفاده می‌کنند گل و مشتقات آن است و چنانچه سنگ و یا

استان کرمان در جنوب شرقی ایران قرار گرفته و از نظر آب‌وهوایی بنا به دلیل شرایط خاص اقلیمی درخور توجه است. در نتیجه این شرایط اقلیمی خاص، در نواحی شمال و شمال غربی و مرکزی آب‌وهوا خشک و در جنوب و جنوب شرقی گرم و مرطوب است. رژیم بارندگی اغلب به‌صورت باران است و در محدوده آبان ماه تا اردیبهشت‌ماه قرار دارد و از بادهای غربی و شمال غربی منطقه تغذیه می‌شود که اغلب موسمی و خشک است و به دلیل دربرداشتن انبوه خاک و شن، رطوبت نسبی هوا را تقلیل می‌دهد. حداکثر درجه حرارت در بخش شهداد است که به بیش از ۵۰ درجه سانتی‌گراد می‌رسد. میزان تبخیر در استان بین ۱۵۰۰ تا ۴۵۰۰ میلی‌متر در سال نوسان دارد که حداکثر آن مربوط به حاشیه کویر لوت (دشت شهداد، دشت بم و نرماشیر) است. ارتفاعات مرکزی استان از خشکی اقلیم می‌کاهد و تناسب یا افزایش ارتفاع موجب افزایش بارندگی و کاهش دما می‌شود. استان کرمان تحت تأثیر بادهای مختلف برون منطقه‌ای و محلی است. وزش این بادهای آب‌وهوای آن را دستخوش تحولات و تغییرات زیادی می‌کند. این بادهای عمدتاً از نوع بادهای موسمی و خشک است و در ماه‌های اسفند، فروردین و اردیبهشت می‌وزند و جهت وزش آن‌ها از جنوب غربی به‌طرف شمال شرقی و مشرق است. بادهای غربی و شمال غربی باعث ریزش باران در زمستان و بهار می‌شوند (بختیاری، ۱۳۸۳).

معماری پایدار:

معماری پایدار یکی از ویژگی‌های معماری بومی است. پدیده معماری بومی به‌عنوان مقوله‌ای در زیبایی‌شناسی و عرفان در خلوص اندیشه و احترام به طبیعت، موضوعی بسیار بااهمیت است. معماری بومی باآنکه در طول تاریخ، دستخوش پدیده‌های گوناگون بوده، همواره نمایانگر این ویژگی‌ها است: احترام به طبیعت، دارای هویت، نمایانگر فرهنگ، آداب‌ورسوم، بناهای پاسخگو به شرایط اقلیمی. پایداری که همواره مسئله حفظ زمین را هدف قرار می‌دهد، برای دستیابی به راهکارهای واقع‌بینانه و قابل‌اجرا از یک‌سو و حمایت از گوناگونی که در نفس طبیعت موجود است از سوی دیگر، رویکردهای محلی را توصیه می‌کند و شعار جهانی فکر کنید اما منطقه‌ای عمل نمایید را موردتوجه قرار می‌دهد (گرچی ملهبانی، ۱۳۸۸).

معماری بومی:

یکی از اصول اصلی معماری ایرانی استفاده از مصالح بومی است، معماری بومی در تعامل با محیط در طول زمان و بر اساس پیشینه محیطی، فرهنگی و تاریخی تکامل یافته است که بتواند به‌خوبی پاسخگوی شرایط محیطی باشد. معماری بومی ساده‌ترین فرم پاسخگویی به نیازهای انسانی است که با توجه به طبیعت و محیط پیرامون خود شکل‌گرفته است. با مطالعه‌ی ساختمان‌های بومی هر اقلیم، این نکته مشخص می‌شود

می‌شوند که متناسب با اقلیم سرد کوهستان بوده و بهره‌گیری از مصالح بوم‌آورد را نیز می‌طلبد.

خانه‌های سنگی روستای گیسک:

نمونه‌ای دیگر از خانه‌های سنگی در روستای گیسک واقع در ۱۰ کیلومتری شمال شرقی شهرستان زرنده است که کاملاً متناسب با بستر طبیعی و اقلیم منطقه ساخته شده‌اند (تصویر شماره ۵).

تنوع نوع خانه در روستا:

۱. خانه‌های ایوان‌دار

متشکل از سه، چهار تا پنج اتاق هستند که به صورت خطی در کنار هم قرار گرفته‌اند با بازشوهایی رو به حیاط (شکل ۶). تاقچه‌ها و بخاری دیواری در هر اتاق از ویژگی‌های این نوع از خانه است. یکی از اتاق‌ها با توجه به پیشه اصلی مردم روستا که قالیبافی است به‌طور معمول به کارگاه بافت قالی اختصاص داده‌اند (تصویر شماره ۷).

۲. خانه‌های بدون ایوان

در این خانه‌ها از ورودی به سه فضا می‌توان دست‌یافت. یکی به فضایی در پستو و مقابل ورودی و دو فضا در طرفین ورودی (تصویر شماره ۸). فضاهای جانبی نیز با کاربری‌هایی همانند انبار یا آغل هستند (تصویر شماره ۹).



تصویر شماره ۲: تصویری از خانه بانگ توکلی.



تصویر شماره ۴: خانه‌ای در منطقه کوهستانی دلفار واقع در جنوب استان.

چوب در بناها به‌کار برده شوند، آن را با خاک و گل مخلوط می‌نمایند چراکه این نوع مصالح با آب‌وهوای خشک کرمان تطابق دارد. ضخامت دیوارها باید به‌گونه‌ای باشد که بتواند در مقابل تابش طولانی نور خورشید مقاومت کند، همچنین رنگ مصالح به‌کار برده شده در بنا بایستی روشن باشد تا بتواند مقدار زیادی از انرژی خورشید را منعکس نماید، رنگ روشن خاک بهترین رنگ مصالح انتخابی در منطقه گرم و خشک است (تصویر شماره ۲).

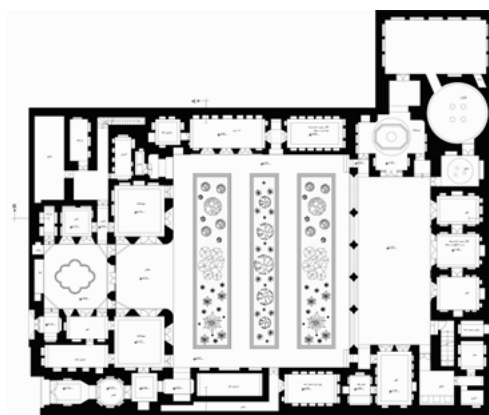
خانه‌های برون‌گرا:

این خانه‌ها خاص مناطق سردسیر شمال و کوهستانی استان کرمان هستند.

خانه‌های آجری و با سقف تیرپوش (تصویر شماره ۳).

خانه‌هایی با دیوارهای سنگی^۱ و سقف‌هایی تخت^۲ یا سقف‌هایی منحنی (قوسی) از خشت یا آجر (تصویر شماره ۴).

خانه‌ها در مناطقی که چوب فراوان بوده سقف‌هایی تیرپوش دارند که پیش‌آمدگی لبه بام (چوکل) و سقف نیز (داری) نامیده می‌شود؛ و معمولاً از چوب درخت سنجد، گردو، زردآلو و بادام استفاده می‌شود. در مناطقی که آب و رطوبت زیاد بوده، بنا روی سکو (کرسی) ساخته می‌شد. خانه‌های سنگی در مناطق کوهستانی با جرزهایی به ضخامت یک متر ساخته



تصویر شماره ۱: پلان خانه بانگ توکلی در شهر کرمان.



تصویر شماره ۳: خانه‌ای در شهرستان بافت واقع در شمال استان.

۱- سنگونه

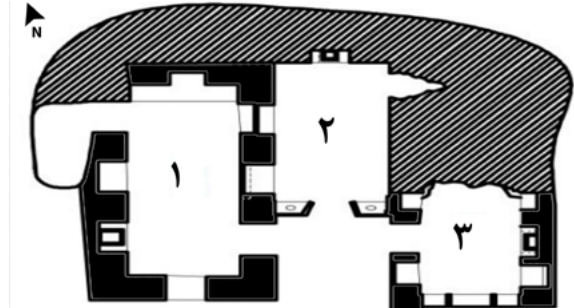
۲- تیرپوش



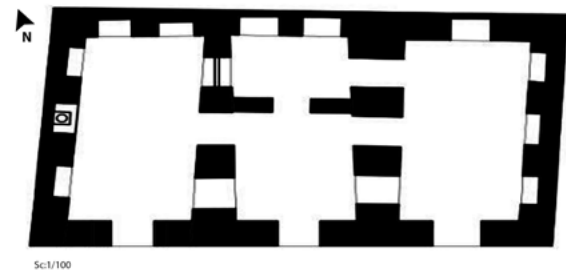
تصویر شماره ۵: منظری از خانه‌های روستا واقع در دامنه کوه.



تصویر شماره ۷: تصویر یک نمونه از خانه‌های ایوان‌دار.



تصویر شماره ۶: پلان یک نمونه از خانه‌های ایوان‌دار.



Sc1/100

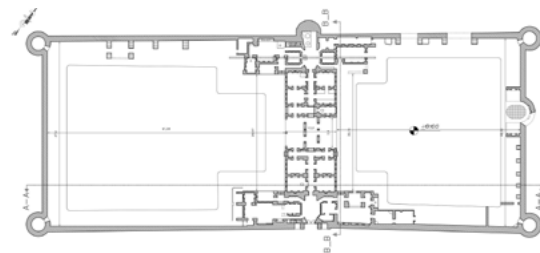
تصویر شماره ۹: پلان یک نمونه از خانه‌های بدون ایوان.



تصویر شماره ۸: تصویر یک نمونه از خانه‌های بدون ایوان.



تصویر شماره ۱۱: تصویری از فضای درونی خانه باغ قول هوالبی.



تصویر شماره ۱۰: پلان خانه‌باغ قول هوالبی.



تصویر شماره ۱۳: پلان خانه‌باغ هرندی کرمان.



تصویر شماره ۱۲: نمای بیرونی کوشک خانه‌باغ هرندی کرمان.

عناصر تشکیل دهنده خانه‌های روستا:

۱. عناصر ثابت: شامل بخش‌هایی از خانه که در تمامی نمونه‌های موجود در روستا مشاهده می‌شود؛ مانند اتاق نشیمن، سرویس بهداشتی، انبار، آغل یا طویله.

۲. عناصر متغیر: فضاهایی که ممکن است در برخی از خانه‌ها موجود نباشد؛ مانند کارگاه قالی‌بافی، تنور، حیاط.

خانه‌باغ (باغ‌خانه):

ترکیب خانه یا عمارت مسکونی با باغ، در برخی از خانه‌های بزرگ شهری و اعیان‌نشین، در بخشی از خانه، باغی طراحی می‌شد و نحوه ترکیب آن با فضاهای خانه به صورت‌های متنوع انجام می‌گرفت. وسعت و موقعیت این گونه باغ‌ها «خانه‌باغ» از یک سو با ثروت و قدرت صاحب آن متناسب بود و از سویی دیگر تابع خصوصیات و امکانات محیطی شهر بود (نعیم، ۱۳۸۵).

الگوی ساختاری خانه باغ‌ها:

الف- باغ کوچکی که در پشت یا جنب یک عمارت مسکونی قرار دارد؛ مانند خانه قول هوالهی در شهر بیاض (تصاویر شماره ۱۰ و ۱۱).
ب - خانه‌باغی که فضای مسکونی آن (کوشک) تنها، سطح اندکی از کل باغ را اشغال می‌کند (تصاویر شماره ۱۲ و ۱۳).

خانه‌های دستکند:

نمونه‌هایی از خانه‌های دستکند^۱ را می‌توان در روستای میمند واقع در شهر بابک و روستای باب‌گسک در کوهبنان مشاهده کرد. ولی در بسیاری از خانه‌های کوهستانی نیز، قسمت‌های پشتی فضای مسکونی را به شکل پستویی در دل زمین می‌کنند که کیفیت اقلیمی بسیار مناسبی در زمستان و تابستان به وجود می‌آورد که گاهی به‌عنوان اتاق کرسی نیز استفاده می‌شد. در روستای میمند، چیدمان ۴۰۰ خانه معروف به کیچه در دو تا پنج طبقه بر روی یکدیگر ۲۵۰۰ اتاق را با کاربری‌های مختلف متناسب با نیاز مردم به وجود آورده است. ساختار کلی این واحدهای مسکونی از فضاهایی با کارکردهای مختلف همچون کیچه، سرفه، دالان (حیاط) و تعدادی اتاق است که عبارت‌اند از: نشیمن (با طاقچه، رف و اجاقی در نزدیکی ورودی آن جهت پخت‌وپز)، انبار و محل نگهداری دام و

طیور (تصاویر شماره ۱۴ و ۱۵).

له‌ر:

خانه‌هایی سبک، ساده و خنک که از برگ خشک‌شده درخت نخل درست می‌شوند، خاص مناطق جنوبی استان کرمان مانند کهنوج، منوجان و جیرفت است که بدون حصار در دشت و با شاخ و برگ و چوب درختانی که در منطقه وجود داشت از جمله درخت نخل و داز^۲ ساخته می‌شد و له‌ر یا دوار خوانده می‌شد و خاص تابستان بود و دیگری نیز کنتوک^۳ است. له‌ر به دو شکل ساخته می‌شود: ۱. گنبدی یا بیضی (کپر) ۲. کروی (توپ) کپر و توپ‌خانه‌هایی هستند خاص تابستان بوده و در زمان ییلاق مورد استفاده قرار می‌گیرند. امروزه پایه این خانه‌ها از آجر و سیمان نیز به جهت مقاومت بیشتر در برابر باد و طوفان استفاده می‌شود (تصاویر شماره ۱۶ و ۱۷).

گنبد:

شامل دیواره‌های سنگ‌چین که حدود یک‌سوم ارتفاع بنا را دربر می‌گرفت. پلانی دایره‌ای و یا مستطیل شکل دارد که سقف مخروطی آن را چوب تشکیل داده است و روی این سقف را با چوب، نی و خاک و گل می‌پوشاند. گنبد گرم‌تر از کپر است. نمونه آن را در اطراف خانه‌های دستکند در میمند و یا مناطق کوهستانی کرمان مانند دلفارد و جبال بارز قابل مشاهده هستند (تصاویر شماره ۱۸ و ۱۹).

کومه:

کومه (گومه) خانه‌ای که از نی و پوشال ساخته می‌شود و گاهی پالیزبانان در آن نشسته و از پالیز^۴ و زراعت محافظت می‌کنند یا هنگام برداشت محصول از آن استفاده می‌شود و گاهی نیز شکارچیان در آن به کمین می‌نشینند (تصاویر شماره ۲۰).

آدوربند:

کاوار (آدوربند) در مناطق جنوبی استان کرمان مانند رودبار، قلعه‌گنج، شهداد و در فصل تابستان که هوا گرم‌تر است مورد استفاده قرار می‌گیرد. بدین‌صورت که دور کاوار را با گیاهی که به آن آدور^۵ گفته می‌شود می‌پوشانند و وقتی که آب به دور آن می‌پاشند در اثر عبور جریان هوا، فضای داخل آن خنک و مطبوع می‌شود. سازه اصلی این خانه ساده روستایی از شاخه و برگ درخت نخل است (تصویر شماره ۲۱).

۱- دستکند، بیکند یا کنده، فضایی است که در دل زمین با استفاده از ابزار ساده و ابتدایی توسط دست کنده شود.

۲- از این گیاه جهت ساخت طناب و چیلک (شبهه به تسمه که پهن‌تر از طناب است) به‌منظور بستن قطعات تشکیل دهنده خانه استفاده می‌کنند.

۳- خانه‌ای از نی و چوب ساخته می‌شود و خاص زمستان است که با اندود گل از داخل عایق می‌شود. قسمت پائین آن به شکل یک اتاق چهارگوش و سقف آن

مثلی شکل است.

۴- جالیز

۵- آدور یا خارشتر با نام علمی (Alhagi maurorum)



تصویر شماره ۱۵: خانه‌های دستکند روستای باب‌گسک.



تصویر شماره ۱۴: خانه‌های دستکند روستای میمند.



تصویر شماره ۱۷: نمایی از یک توپ.



تصویر شماره ۱۶: نمایی از یک کپر در دست ساخت.



تصویر شماره ۱۹: نمایی از یک گنبه.



تصویر شماره ۱۸: دیواره سنگی خشکه‌چین یک نمونه گنبه.



تصویر شماره ۲۱: نمای بیرونی از یک آدوربند.



تصویر شماره ۲۰: نمایی از یک کومه.



تصاویر شماره ۲۲ و ۲۳: نمایی از سیاهچادرهای عشایری در تخت سرتشتک، رابر.

سیاه چادر:

عشایر کوچ‌نشین در استان کرمان جهت سکونت در مناطق بیلاقی (سردسیر) مانند رابر، لاله‌زار، تخت سرتشتک و قشلاقی (گرمسیر) مانند ارزوئیه، کهنوج و جیرفت جهت سکونت برپا می‌کردند. گاهی اوقات در مناطق قشلاقی کپری نیز جهت آسپزی در کنار آن بنا هستند (تساویر شماره ۲۲ و ۲۳).

جمع‌بندی:

احیای هویت فرهنگ محلی و بومی یک جامعه انسانی نیازمند زنده کردن احساس اجتماعی، ارتباط و آمیزش وی با دنیای طبیعی است. در معماری پایدار، باید به انسان فرصت داد تا محیط پیرامونشان را دریابد و در ارتباط با دیگران به درکی عالی از بشریت برسند و به این ترتیب، ارتباط خود با گذشته و آینده را بازیابند. در این میان بهره‌گیری از شیوه‌های معماری بومی مفید واقع می‌شوند چراکه اغلب آن‌ها جوابگوی اقلیم و فرهنگ همان منطقه می‌باشند. ضمناً توجه به این مسئله در طراحی، در بالابردن احساس تعلق خاطر به مکان در هر شخصی که در آن واقع می‌شود مؤثر بوده و نقش بسزایی دارد.

در کرمان نیز با توجه به اینکه در حاشیه فلات مرکزی و در نقطه کویری و گرم و خشک کشور قرار گرفته است ولیکن به دلیل تنوع اقلیمی که دارد، استراتژی خاص و ویژه ساکنان این منطقه برای بقاء و فائق آمدن بر شرایط سخت آب‌وهوایی آن، بهره‌گیری از اصول و قواعد معماری بومی است. در واقع می‌توان گفت که برای رسیدن به معماری پایدار، معمار باید اصول معماری بومی را در یک چارچوب اصلی برای یک طراحی پایدار در طرح خود لحاظ کرده و یا برحسب مورد نیز آن‌ها را باهم ترکیب کند. لذا هدف اصلی معماری بومی رسیدن به معماری پایدار است که لازمه آن توجه نکاتی به شرح زیر است:

- صرفه‌جویی در مصرف منابع طبیعی (استفاده از مواد و مصالح بوم‌آورد)
- طراحی برگشت‌پذیر به چرخه زندگی (قابل تجدید بودن مواد و مصالح)
- طراحی مردم‌وارانه (توجه به نیازهای وی با در نظر گرفتن حفظ و نگهداری عناصر زنجیره‌ای اکوسیستم منطقه).

منابع و مأخذ:

- بختیاری، سعید، اطلس گیتاشناسی استان‌های ایران، تهران، مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی گیتاشناسی، ۱۳۸۳.
- گرجی ملهبانی، یوسف، ارمغان، مریم، ارزش‌های معماری بومی ایرانی در رابطه با رویکرد معماری پایدار، نشریه مسکن و محیط روستا، شماره ۱۲۶، فصلنامه تخصصی بنیاد مسکن انقلاب اسلامی ایران، ۱۳۸۸.
- نعیم، غلامرضا، ۱۳۸۵، باغ‌های ایران، تهران، انتشارات پیام.

تبیین فنون اجرایی و سازه‌های چوب در ابنیه تاریخی ایران

چکیده:

پایتخت‌های ایران همیشه در فلات مرکزی قرار داشته که همواره از کمبود چوب در رنج بوده است و همواره از مصالح بنایی مانند چینه، خشت، آجر و سنگ استفاده می‌شده است. این مصالح به‌تنهایی تاب و تحمل نیروی فشاری، کششی و برشی را ندارد. این مقاله به موارد به‌کارگیری چوب در این مقوله که فقط جنبه کمکی دارد که حتی، بعد از اجرا ممکن است حذف شود پرداخته است. چوب عنصر اصلی تشکیل‌دهنده اجزا ساختمان نیست، به‌عبارت‌دیگر چوب برای ساخت کل پی، جرز، ستون و یا سقف مورد استفاده قرار نمی‌گیرد. بلکه کاربرد آن به‌عنوان تکمیل‌کننده سازه، آسان‌کننده اجرا، اجرایی نمودن کار مدنظر است. بررسی‌ها میبین آن است که فنون اجرایی حاصل از زمینه‌های تجربی و غنی معماران گذشته، نقش به‌سزایی در پایداری ابنیه تاریخی داشته است. به‌منظور تحلیل و بررسی فنون اجرایی، روش تحقیق حاضر بر اساس شناسایی و معرفی نمونه‌ای از فنون اجرایی در ابنیه تاریخی ایران، روش‌های تجربی و هم‌چنین جمع‌آوری و تدوین فنون و شیوه‌های مربوط به اجرای چوب و تبیین و شناخت عمیق هر یک از روش‌های اجرایی چوب می‌تواند راه‌گشای به‌کارگیری صحیح در بناهای معاصر و بازسازی و مرمت ابنیه تاریخی باشد.

مقدمه:

انسان همواره ناچار به کار بردن مواد و مصالح قابل‌دسترس در بنا بوده تا بتواند معماری‌اش را در برابر نیروها و بار، باد، رعدوبرق، زلزله، گرما و سرما ایستایی بخشد. می‌توان این‌طور تصور کرد که به سازه اهمیت داده‌شده است و تعیین‌کننده معماری بوده است. دانش درک سازه به‌عنوان بخشی از معماری مطلوب است. بر این اساس در مقاله حاضر سعی بر این است تا کاربردهایی از چوب ذکر شود. خاصیت انعطاف‌پذیری چوب و مقاوم بودن آن در برابر نیروهای کششی و نیز داشتن بافت بر هم تنیده، موجب شده است تا از چوب برای بالا بردن مقاومت فشاری و کششی سازه در کنار سایر ساخت‌مابه‌ها استفاده شود. چوب از اولین مصالح به‌کاربرده شده در ساختمان‌سازی بوده است و به دلیل دسترسی آسان و

فرشته درویش زانوسی*

کارشناسی ارشد، مطالعات معماری ایران،

دانشگاه تهران

*تصویر نگارنده محترم به درخواست ایشان قرار داده نشده است.

سبکی مقاومت فشاری، اتصالات ساده و نصب سریع و ... رواج داشته است. به کارگیری چوب به دلیل اجرای آسان، مهار نیروی کششی و فشاری و نشست ساختمان، برای مهار نیروی کششی حاصل از رانش، برای تبدیل بار متمرکز به گسترده، یکپارچه نمودن اجزای منفصل با یکدیگر، مقاوم نمودن اجزای ساختمان، دادن حالت ارتجاعی به اجزای بنا و استفاده از چوب در تعمیرات بوده است. استفاده از چوب درخت‌های تبریزی، سپیدار، چنار، کاج و گردو برای بخش‌های گوناگون بنا استفاده می‌شده است. دکتر باستانی پاریزی در کتاب حماسه کویر آورده است: «در آمریکا درختی است که نود متر ارتفاع دارد و متخصصان کشاورزی حدس زده‌اند که سه هزار سال عمر دارد، به اندازه تاریخ مدون ما، افسوس، آن‌ها که تاریخشان بیش از پانصد سال نیست، درخت سه‌هزارساله را نگاه می‌دارند و ما که تاریخ سه‌هزارساله داریم، درخت پانصدساله در مملکتمان کم است».

از حدود ۱۰۰۰۰ تا ۱۵۰۰۰ سال قبل از میلاد، مردمان ساکن فلات ایران در سوراخ‌هایی که در جوانب پردرخت کوه‌ها حفر می‌کردند و به وسیله شاخه درختان مسقف می‌شد، زندگی می‌کردند (گریشمن، ۱۰: ۱۳۷۹). در آنجا انسان برای تهیه خوراک خود به شکار می‌پرداخت. اگرچه وی به طرز استعمال چکش سنگی و تبر دستی و ساخت آلات استخوانی از قبیل درفش آشنایی داشته، اما یقیناً چوب به دلیل استفاده راحت‌تر و قابلیت تراش آسان‌تر، نخستین ماده‌ای بوده که به وسیله آدمی به صورت ابزارهای گوناگون درآمده است. «مردم بومی ایران از حدود ۴۲۰۰ ق.م برای ساخت خانه از چوب استفاده می‌کردند و در نقوش مهرهای استوانه‌ای عیلامی متعلق به ۳۰۰۰ ق.م تصویر نردبان چوبی به وضوح دیده می‌شود» (حجازی ۲۰: ۱۳۶۴).

از مهم‌ترین شواهد استفاده ماهرانه از چوب آثار به دست آمده از شهر سوخته مربوط به ۵۰۰۰ سال پیش است. خصوصیات گاه منحصر به فرد اشیایی که از این شهر باستانی حفاصل زابل و زاهدان به دست آمده که بیشتر آن از گورستان شهر به دست آمده و شامل اشیاء مختلفی که به همراه مردگان دفن شده است (شجاع نوری: ۱۳۹۴).

با سقوط هخامنشیان کاخ‌های تخت جمشید به دستور اسکندر مقدونی به آتش کشیده شد و سایر کاخ پاسارگاد و شوش ویران گردید. با تجربه تلخ از آتش‌سوزی تخت جمشید، معماری ایران به سوی بناهای تاق و قوس روی آوردند. از دوره اشکانی در مواردی مانند تیروکمان سازی، سایر صنایع مرتبط با چوب و استفاده از چوب در ساختمان‌ها هم رواج داشته است. در دوره ساسانی، استفاده از کلاف چوبی در میان دیوارها به ظاهر برای استحکام بخشیدن به دیوارها، معمول بوده است و برای قالب‌سازی تاق و گنبدها استفاده می‌شده است. در دوره ساسانی بنای بسیار عظیم تاق کسری در این بنا از چوب برای قالب‌بندی دورها و مهار کردن آن‌ها و

پیشگیری از نیروهای رانشی استفاده شده است. چوب از دیرین‌ترین مصالح ساختمانی است. در ایران به علت نبودن چوب‌های استوار و محکم در اسکلت ساختمان‌های کلاسیک و بزرگ به عنوان تیر حمل یا ستون باربر و... به کار رفته است. به جز دوران هخامنشی که چوب خوب را از جبل عامل لبنان می‌آوردند البته در مناطق مختلف ایران برحسب امکان دسترسی مردم منطقه به چوب از آن به عنوان تیر در پوشش مسطح، کلاف، نعل درگاه، در و پنجره ... استفاده کرده‌اند برای استفاده از چوب در ساخت پوشش‌ها معمولاً درخت‌های بی‌برگ انتخاب می‌شد به این درخت‌ها پاده^۱ گویند مثل سپیدار، تبریزی، شوره گز و شورانه که در آن شوره‌زار پدید می‌آید. اغلب این چوب‌ها در مقابل موربانه مقاوم‌اند لذا برای فرسب‌ها و تیرهای اصلی مناسب به نظر می‌رسند. ولی گفتنی است که چوب‌های چون سرو و کاج و شوره گز این عیب را دارند که تا وقتی بوی کندر دارند از گزند موربانه در امان هستند ولی به تدریج در طی سال‌ها که بوی کندر از بین رفت موربانه آن‌ها را می‌خورد. برای شمع بندی در بناها (پادیر گذاشتن) از چوب چنار استفاده می‌کنند چوب چنار بسیار محکم و بادوام است ولی عمل آوردن آن با مشکلات زیاد توأم است زیرا که تا چند سال بعد از قطع درخت رشته‌ها جان دارد و تغییر شکل می‌دهد. لذا باید آن را زمانی طولانی بخوابانند. چوب چنار در بسیاری از نقاط ایران به دست می‌آید و به علت قدرت مقاومت زیاد آن در ساخت در و پنجره‌های خیلی ظریف که مقطع باهوی آن می‌تواند تا (۴ در ۸ سانتی‌متر) باشد به کار می‌رفت. چوب گردو در اغلب نقاط ایران فراوان است به علت مقاومت خوب آن برای ساخت در و پنجره آن را از دور و نزدیک نیز فراهم می‌کردند مثلاً در خوزستان چوب گردوی خوب را از لرستان می‌آورند. نوع سیاه چوب گردو از بقیه انواع آن بهتر و محکم‌تر است. برای ساختن در و پنجره از چوب‌های توت نرک، سنجد وارژن (بادام وحشی) نیز استفاده کرده‌اند در پوشش ساختمان‌های چوبی تیرهای اصلی معمولاً سپیدار است و تخته‌هایی که بین تیرها قرار می‌گیرد از چوب توت است. برای ساختن میخ چوبی که می‌توانست به ظرافت میخ‌های فلزی باشد از چوب زرشک یا از چوب عناب استفاده می‌کرده‌اند (زهره بزرگمهری: ۱۳۸۱).

در رابطه با موضوع مورد مطالعه تاکنون کار پژوهشی صورت نگرفته است. مدارک و اسنادی توسط دانشکده معماری دانشگاه شهید بهشتی و آرشیو دکتر فرهاد فخار تهرانی گردآوری شده است؛ که از آن در پژوهش حاضر استفاده شده است. در مورد چوب کتاب نیارش سازه‌های طاقی معماران و اجرای ساختمان با مصالح سنتی، حسین زمرشیدی منابعی هستند که در مورد استفاده از چوب در بنا توضیح داده‌اند. چوب به عنوان یک عنصر کمکی در مورد مسائل ایستایی که احیاناً سازه‌های طاقی در پیش خواهد داشت، مورد استفاده قرار گرفته است چوب به عنوان مصالح اصلی در مناطق

شمالی ایران در ساخت بناها و همچنین سازه‌های تیرپوش و خرپایی به کار گرفته شده است. از مقاومت کششی چوب در سازه‌های قوسی تاق و گنبد برای رفع مسئله رانش استفاده شده است. استفاده از چوب به عنوان وسیله‌ای برای مهار نیروی رانش در تاق و قوس‌ها از زمان ساسانیان معمول بوده است، در کاخ تیسفون از این روش استفاده شده، در مسجد جامع اصفهان وضوخانه آن برای مهار قوس‌های مختلف و همچنین در گنبد‌های دو پوسته گسسته از قرن ۷ به بعد استفاده چوب به عنوان یک عنصر کمکی دیده می‌شود از چوب به عنوان کلاف در داخل دیوارها و به صورت موازی بر روی آن قرار داده شده است، همچنین از تکه‌های چوب در فواصل مختلف در لای جرزها برای جلوگیری از خرد شدن آجرها بر اثر فشار زیاد مصالح روی آن به کار گرفته شده است. (معماریان: ۱۳۶۷)

در کاوش‌های باستان‌شناسی که در طبقات سوم تپه سلیک کاشان انجام شده، وجود پوشش‌های سقف چوبی از معماری هزاره سوم قبل از میلاد حکایت می‌کند و همچنین در اکتشافات دیگر باستان‌شناسی که از شهر سوخته در کنار رود هیرمند که به علت وقوع زمین‌لرزه در زیر خاک مدفون شده، سقف‌های چوبی و نعل درگاه درب‌ها و پنجره‌ها و تیرهای حمال و باربر در زیر پله‌ها جهت استفاده طبقه دوم بناها از تکامل معماری و کاربرد مؤثر چوب سخت می‌گویند در بسیاری از مکتوبات محققان رشته معماری جهان آمده است که آثار تخت جمشید و کاخ‌های هفده گانه هخامنشی که از آثار معماری عظیم در جهان است حکایت از این دارد که در تعدادی از این کاخ‌ها از ستون‌های چوبی مرتفع و قطور همراه با سرستون‌های جالب و کلاف کشی پل‌ها سود برده شده است و در پوشش‌های سقف آن‌ها نیز از چوب‌های مقاوم سدر و انواع دیگر به نام آسمانه استفاده گردیده است در کاخ‌های ساسانی از چوب در نماسازی داخلی و درب‌های بزرگ و در کلاف بندی‌ها و اجرای تاق‌ها استفاده شده است در دوران صفویه از بناهای چوبی و کلاف کشی آن‌ها جهت اسکلت‌بندی و نماسازی‌های خارجی و در برخی موارد قسمت‌های داخلی نیز به شکل‌های مطلوب جهت کاخ‌های عالی‌قاپو، چهل ستون و عمارت هشت‌بهشت در اصفهان استفاده شده است (زمرشیدی: ۱۳۹۵).

تحقیق حاضر بر اساس شناسایی و معرفی نمونه‌ای از فنون اجرایی در ابنیه تاریخی ایران، روش‌های تجربی و همچنین جمع‌آوری و تدوین فنون و شیوه‌های مربوط به اجرای چوب و تبیین و شناخت هر یک از روش‌های اجرایی چوب است.

کلاف ستون؛ نمونه بررسی شده رختشوی خانه زنجان

کلاف‌ها توزیع بار فشاری و کششی را در اجزای کل بنا همگن می‌کند و از فروپاشی آن جلوگیری می‌کنند در بناهای تاریخی کلاف‌های چوبی در میان نازک‌کاری پنهان می‌شود. در بناهای ستون‌دار که از ستون‌های سنگی و آجری ساخته شده‌اند که نسبت ارتفاع به سطح مقطع ستون بسیار

زیاد است و یا لاغر و کشیده است، ستون تاب تحمل رانش حاصل از تویزه را ندارد به همین دلیل بعد از این که پایه ستون گذاشته شد، بدنه و سرستون آن‌ها را به وسیله چوب کلاف می‌نمایند تا از حرکت دورانی ناشی از فشارهای افقی حاصل از رانش تویزه‌ها جلوگیری شود. پس از این که تویزه‌ها اجرا شد طاق‌های چشمه بر روی آن‌ها بر پا می‌گردد.

در برخی بناهای ستون‌دار، این کلاف‌های ستون دیده نمی‌شود به احتمال زیاد پس از اجرای کلی ساختمان، برای مهار رانش تاق‌ها و تویزه‌ها توسط تاق‌های مجاور آن این کلاف‌های چوبی بریده می‌شود، گاهی هم کلاف‌های چوبی بریده نشده و پابرجا می‌مانند. کلاف‌های مانده بر روی بنا به مرور جزئی از سازه بنا می‌شود که دیگر نمی‌توان آن را به آسانی حذف کرد. همچنین گاهی برای جلوگیری از جابه‌جایی ستون حین اجرای تاق از شمع‌های مورب استفاده می‌شود. نمونه بررسی شده رختشوی خانه زنجان است.

موقعیت قرارگیری بنای رختشوی خانه زنجان در محل معروف به بابا جمال چوقوری (گودال بابا جمال) در بافت تاریخی شهر زنجان قرار گرفته و دسترسی به آن از طریق خیابان سعدی، کوچه فرهنگ امکان‌پذیر است. هدف از ساخت این رختشوی خانه تأمین امنیت و آسایش زنان در یک مکان سرپوشیده بوده است. آب آن از قنات قلعه حاجی میر بهاء‌الدین تأمین می‌شد. هم‌اکنون این بنای تاریخی به موزه مردم‌شناسی تغییر کاربری داده است.

حیاط محوطه به شکل مربع و مستطیل است که شامل درخت‌کاری و فضای سبز است. این رختشوی خانه با ۱۱ ستون به‌طور قرینه به دو قسمت تقسیم شده است. از ابتدای شروع ستون‌ها تا وسط (تصویر ۲) ستون‌های اول تا ششم هیچ دو ستونی دارای ارتفاع یکسان نیست ولی از ستون ششم به بعد ستون دهم و یازدهم را هم ارتفاع داریم، ستون‌های اول تا ششم در ستون‌های هفتم تا یازدهم نیز به کاررفته است و این ستون را با ارتفاع جدید در بعد از ستون ششم نداریم. ستون چهارم و هفتم هم ارتفاع هستند و بعد از آن ستون‌های هشتم که با ستون اول هم ارتفاع می‌شود و ستون‌های دوم و نهم هم ارتفاع هستند و همین‌طور به ترتیب ستون‌های سوم با ستون دهم که در تصویر نشان داده شده است.

در ادامه این نظم انتظار می‌رود که ستون ۴ و ۱۱ نیز هم ارتفاع باشند ولی معمار احتمالاً با هم ارتفاع گرفتن ستون دهم یازدهم به اصطلاح کار را تمام کرده و ارزش ابتدا و میانه بنا را حفظ نموده است. شاید به این دلیل این دو ستون را هم ارتفاع نگرفته که باعث ایجاد ضعف ارتفاع ستون‌های نهم تا یازدهم نشود.

تعداد یازده ستون در یک ردیف میانی محوطه اصلی رختشوی خانه موجود است. ستون‌های رختشوی خانه در قسمت بالایی از آجر و از آنجا به پایین از سنگ است. ستون‌های سنگی از قسمت‌های تنه، سرستون و پایه



تصویر شماره ۱: موقعیت قرارگیری رختشوی خانه زنجان. مأخذ: google earth.

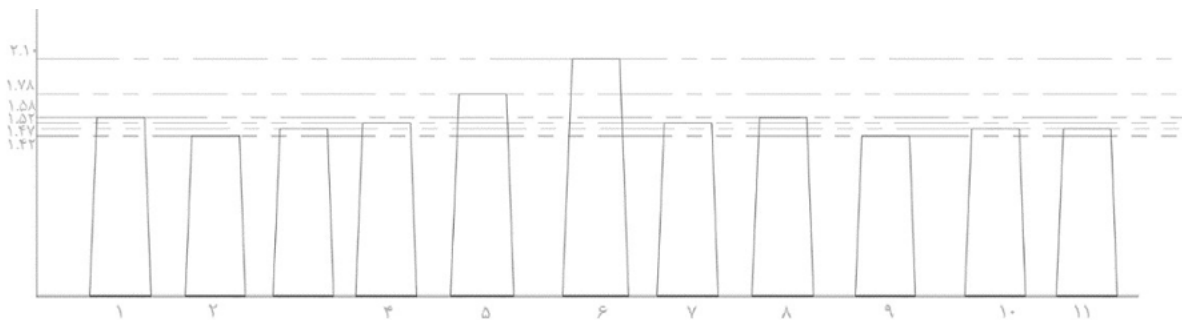
ستون تشکیل شده‌اند.

ارتفاع سرستون‌ها تقریباً ثابت است ولی ارتفاع تنه‌ها همان‌طور که در (تصویر ۲) بررسی شد باهم متفاوت است. ارتفاع پای تویزه‌ها در طول این قسمت یکسان است لذا ارتفاع چوب‌ها هم در طول این قسمت یکسان است پس این اختلاف ارتفاع ناشی بدنه ستون‌ها است که توسط کم‌وزیاد شدن رج‌های آجرچینی بین سرستون تا پای قوس‌ها جبران شده است. (تصویر ۲)

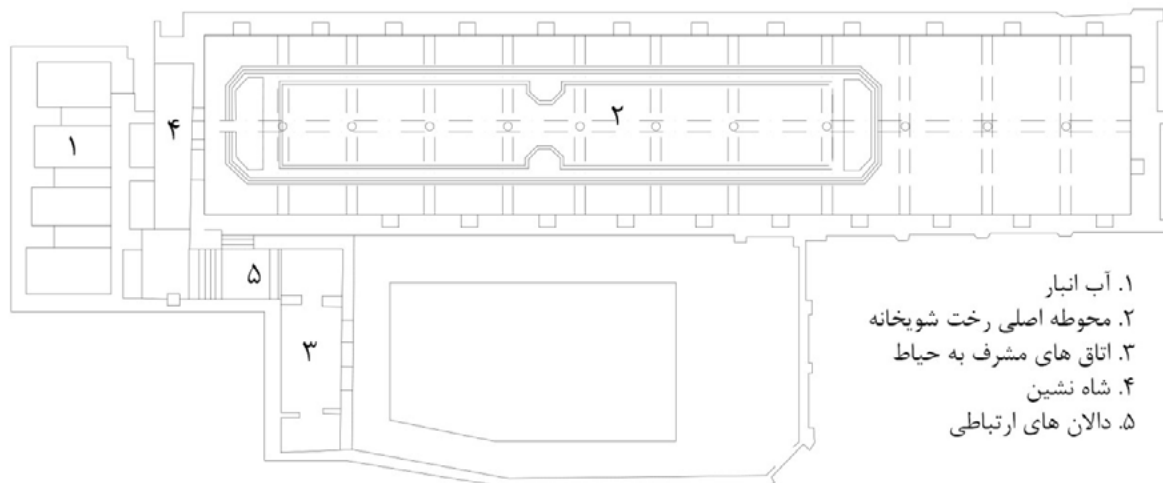
پی‌ها در زیر همگی به‌واسطه شفته‌آهک به هم پیوند خورده‌اند. این عمل باعث می‌شود بار به‌طور یکسان توزیع شود و از نشست‌های موضعی بنا جلوگیری نموده و هم‌چنین باعث می‌شود که در هنگام زلزله بنا به‌صورت یکپارچه عمل کند. تنه ستون‌ها که طول‌های متفاوتی دارند بانظم خاصی قرار گرفته‌اند.

کلاف بندی دورتادور زمینه تاق

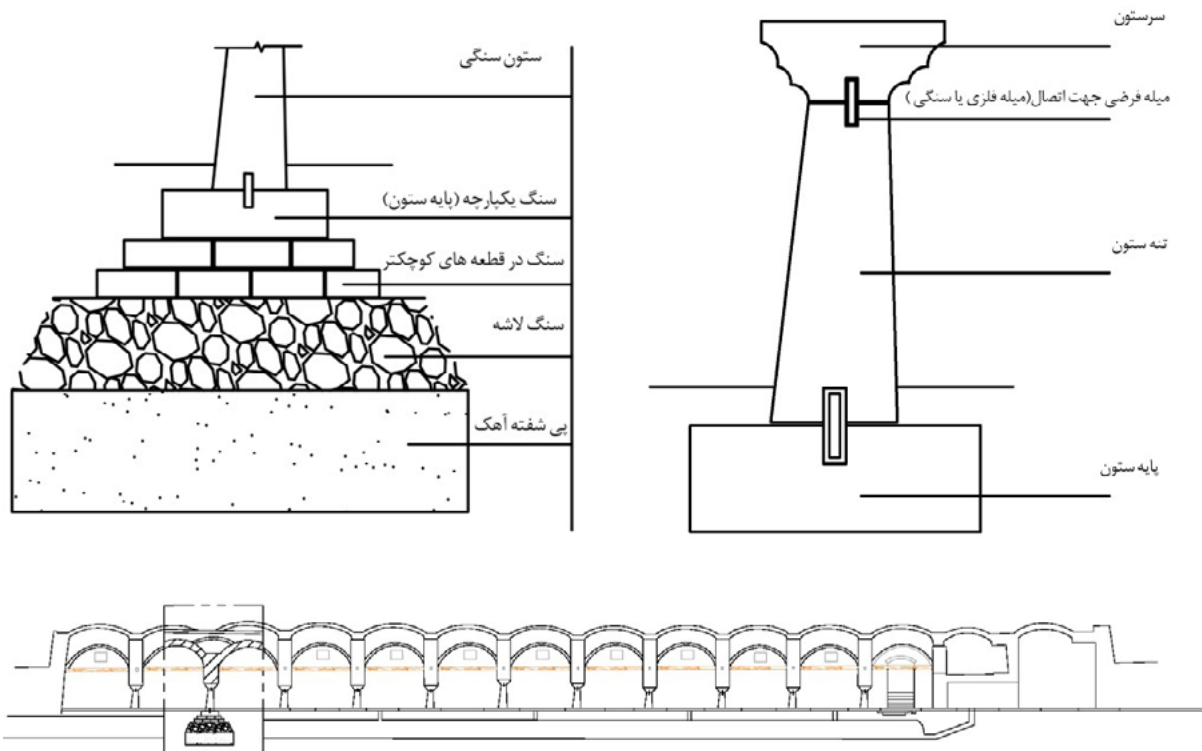
کلاف بندی دورتادور تاق روشی برای مهار نیروهای رانشی و نیز توزیع یکنواخت بار در بناهای تاریخی مورداستفاده قرار می‌گرفت، درواقع کلاف بندی دورتادور زمینه‌ای است که تاق یا گنبد بر روی آن می‌نشینند، کلاف‌بندی مانع باز شدن جزرها از یکدیگر و هم‌چنین از جدایی بین زمینه



تصویر شماره ۲: ترسیم شماتیک ستون‌های رختشوی‌خانه، نگارنده، با استفاده از آرشیو مرکز اسناد و تحقیقات دانشکده معماری دانشگاه شهید بهشتی.



تصویر شماره ۳: پلان رختشوی‌خانه زنجان، ترسیم نگارنده با استفاده از آرشیو مبنایی نظری مرمت دکتر فرهاد تهرانی.



تصویر شماره ۴: ترسیم شماتیک ستون‌های رختشوی‌خانه، ترسیم نگارنده با استفاده از آرشیو مرکز اسناد و تحقیقات دانشکده معماری دانشگاه شهید بهشتی.

نیم‌دایره حدوداً کاملاً برپاشده است و به سبک رومی اجرا شده‌اند. ضخامت

تویزه‌ها متناسب با طول دهانه بوده و تقریباً یک‌دهم آن است.

مقاوم نمودن اجزای ساختمان در برابر ضربه، فشار و کشش:

قرار دادن چوب در فاصله میان دو شکرگاه یک چفد بر مقاومت کششی این بخش افزوده و مانع از ایجاد ترک در محل شکرگاه می‌شود. هم‌چنین استفاده از قطعات چوبی برش خورده در بخش مختلف سازه، به‌ویژه در دیوارها و یا پای چفدها، نیروی متمرکز وارد شده را به نیروی‌های یکنواخت در سطح تبدیل کرده و مانع از ایجاد فشار به بخشی از سازه می‌شود.

کلاف چوبی سقف:

از دیگر استفاده‌های کلاف چوبی بر روی اربانه گنبد است. گنبد امامزاده‌ای در نمین بر روی اربانه، قبل از شروع گنبد، اقدام به تعبیه کلاف چوبی می‌نمایند که جهت یکپارچه نمودن چوب از بست فلزی و اتصالات نیم‌نیم استفاده می‌گردد. این کلاف‌ها که در پای گنبد به‌طور آشکار دیده می‌شوند، می‌توان به گنبد امامزاده‌ای در نمین اشاره داشت. در برخی از گنبد‌ها این کلاف‌ها چوبی در خاک‌انداز گنبد قرار داده می‌شوند.

مشتو:

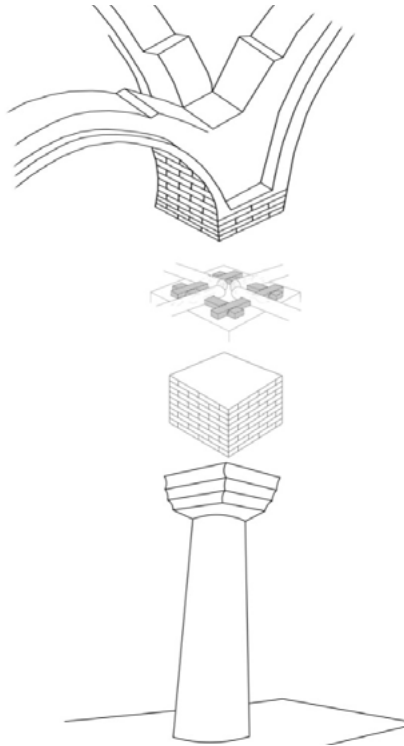
در هنگام ساخت ساختمان‌ها جهت نصب داربست، روزنه‌هایی در اسکلت بنا تعبیه می‌شوند که گاه جنبه تزئینی نیز پیدا می‌کنند. این روزنه‌ها در شهرهای مختلف به نام‌های متفاوتی نامیده می‌شود. (فخار تهرانی) روزن داربست به دو صورت ساده و تراش‌خورده تعبیه می‌گردد که ابعاد آن بر اساس مدل آجر پدید می‌آید.

محل قرارگیری تاق و گنبد هم جلوگیری می‌کند.

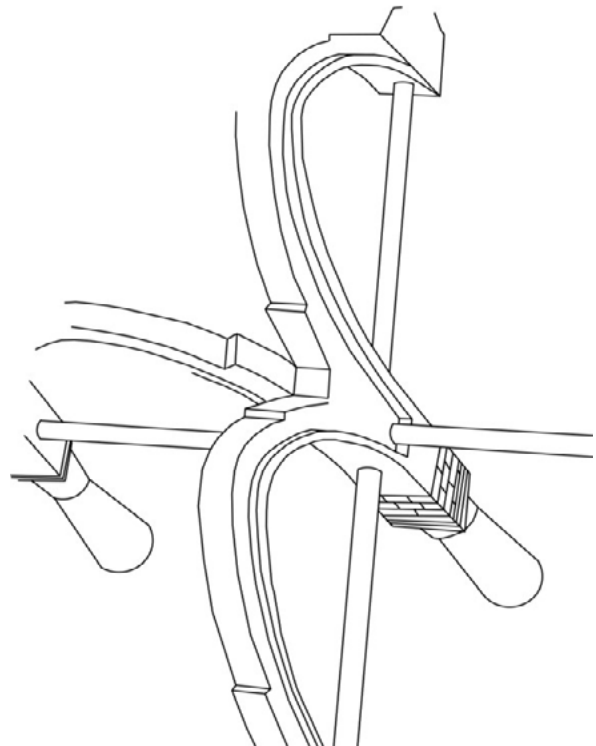
برای کارایی بهتر کلاف بندی باید دورتادور زمینه اجرا شود، درواقع از محلی که آغاز می‌شود به همان محل نیز ختم می‌شود، بهتر است برای اتصال و چفت کلاف‌ها باهم به‌صورت نیم‌انیم اتصال‌ها انجام شود. در غیر این صورت خوب عمل‌نکرده و سازه را دچار مشکل می‌کند. روش اجرا به این صورت است که ابتدا ستون قرار می‌گیرد سپس روی آن سرستون و با آجرچینی همه ستون‌ها به یک رج مساوی می‌رسند همان‌طور که دیده شد ستون‌ها ارتفاع‌های متفاوتی داشتند (تصویر ۱) با آجرچینی به یک ارتفاع رسیده و بعد آن کلاف کشی شده و چوب‌های مهار قرار گرفته و بعد آن آجرچینی ادامه داشته و مرحله شروع تاق زنی است. (تصویر ۵ و ۶)

چوب‌های مهار در قسمت اصلی رختشوی‌خانه در حال حاضر نقش سازه‌ای چندانی ایفا نمی‌کنند. این چوب‌ها که در مهار کردن نیروی رانشی تویزه‌ها مؤثر می‌باشند نقش اصلی خود را در هنگام اجرای تویزه‌ها ایفا می‌کرده‌اند. در زمان اجرای یک تویزه و سوار شدن آن از یک سر روی دیوار و از سر دیگر روی ستون‌های مرکزی، برای مهار نیروی رانشی که در انتهای قوس‌ها به حداکثر می‌رسد و از آن‌جا به دیوارها و ستون‌ها منتقل می‌گردد که باعث رانش دیوار و ستون می‌شود و برای حل این مشکل از این چوب‌ها برای مهار نیروی رانشی استفاده می‌کردند.

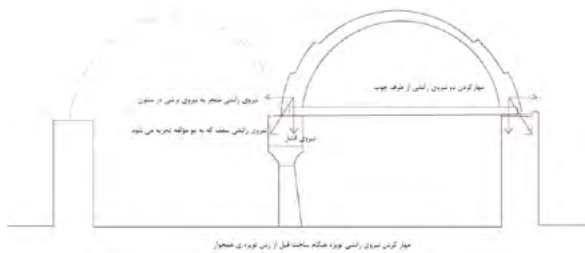
تویزه‌ها هم جزوی از پوشش سقف محسوب می‌شوند و هم وظیفه انتقال بار سقف‌ها به پایه‌ها را دارند و هم مانند تیرهای ساختمان عمل می‌کنند که قبل از زدن سقف اجرا می‌شوند. در این بنا تویزه‌ها به‌صورت قوس



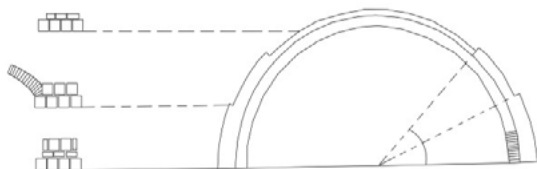
تصویر شماره ۶: چوب‌های مهاربند از جایی که پاکار تاق شروع می‌شود قرار می‌گیرد. ترسیم نگارنده.



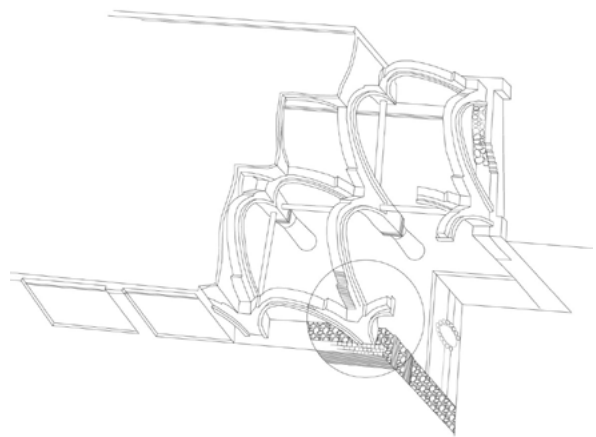
تصویر شماره ۵: چوب‌های مهاربند از جایی که پاکار تاق شروع می‌شود قرار می‌گیرد. ترسیم نگارنده.



تصویر شماره ۸: مهار نیروهای رانشی توسط چوب. ترسیم نگارنده



تصویر شماره ۹: تویزه‌های قسمت اصلی رختشوی‌خانه و مراحل کاهش ضخامت آن (همراه با ضخامت ایجادشده بعد از کاهش‌ها).



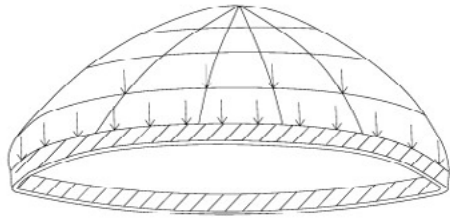
تصویر شماره ۷: دیاگرام ترتیب قرارگیری چوب مهار بین از ستون تا اجرای تاق. آرشيو فخار تهرانی، فرهاد، سمیعی، سینا. استفاده از چوب در این‌بیه با مصالح بنایی با تصحیح و ترسیم نگارنده.



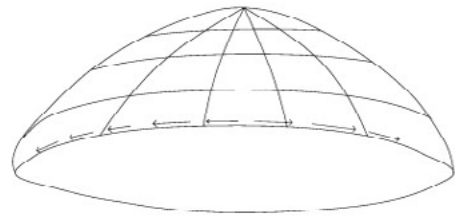
تصویر شماره ۱۱: کلاف چوبی گنبد امامزاده‌ای در نمین. مأخذ: آرشيو دکتر فخار تهرانی.



تصویر شماره ۱۰: رختشوی‌خانه زنجان مأخذ: ویکی‌پدیا.

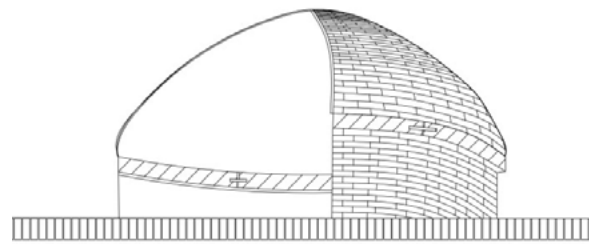


کاف چوبی بر روی آرماتور قبل از شروع کنید. اقدام به نصب کاف چوبی می نمایند. و باعث می شود نیروها به این صورت به حالت گسوده بر محیط گنبد اثر گذاشته و نیرو را منتقل کند.

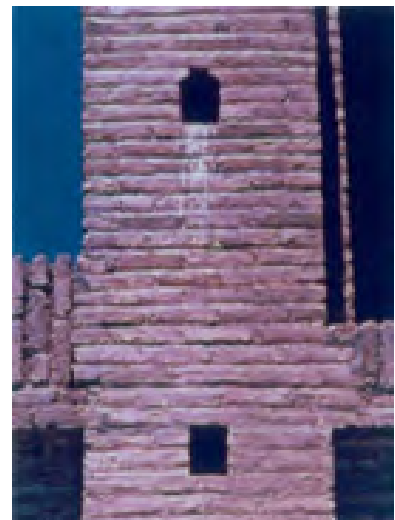


نیروهای گنبد زمانی که زیر آن کاف چوبی قرار نگرفته باشد نیروها به این صورت پخش می شوند و باعث فرو ریختن گنبد خواهد شد.

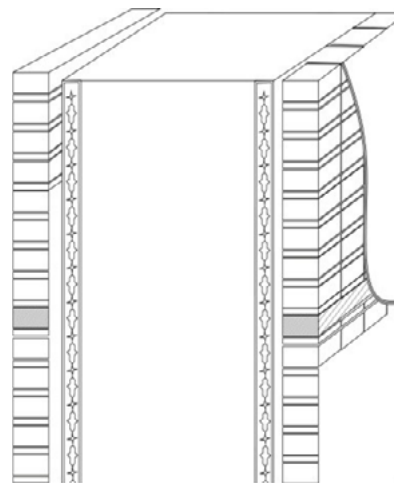
تصویر شماره ۱۲: نیروهای وارد بر گنبد. ترسیم نگارنده.



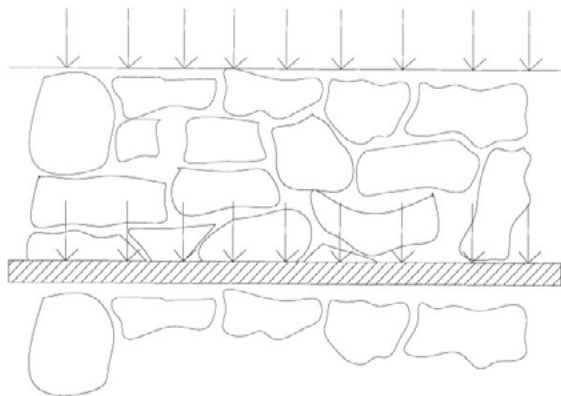
تصویر شماره ۱۳: نیروهای وارد بر گنبد زمانی که زیر آن چوب قرار گرفته است. منبع نگارنده.



تصویر شماره ۱۴: انواع مشتی در کاروانسرای میانداشت بر مبنای تراش و همچنین پیمون آجر. مأخذ: آرشیو دکتر تهرانی.



تصویر شماره ۱۵: استفاده از چوب در نازک کاری.



تصویر شماره ۱۷: کلاف چوبی برای جلوگیری از فروپاشی مصالح سنگی. ترسیم نگارنده، ر



تصویر شماره ۱۶: معیارهای سفتی دیوار سنگی. مأخذ: نشریه ۹۰ سازمان برنامه و بودجه

یکپارچه سازی نازک کاری و سفت کاری:

گاهی لازم است جهت سهولت کار یا افزایش مقاومت نازک کاری در برابر نیروهای جانبی از بخش های چوبی جهت یکپارچه کردن نازک کاری استفاده شود.

کلاف جرز، جرزهای ساخته شده با سنگ لاشه

سنگ های لاشه که برای ساخت دیوارهای سنگی استفاده می شوند از نظر شکل و ابعاد ناهمگون هستند معمولاً در ساخت دیوار سنگی در ارتفاع هایی مختلف و معینی اقدام به ایجاد کلاف چوبی می نمایند این کلاف علاوه بر ایجاد سطح صاف جهت ارائه دیوارچینی، موجب پیوستگی در طول و عرض دیوار نیز می شود که در نهایت از فروپاشی دیوار جلوگیری می کند.

نتیجه گیری:

همان طور که گفته شد مصالح بنایی به تنهایی تاب تحمل نیروی فشاری، کششی و برشی را ندارد؛ و استفاده از چوب جنبه کمکی دارد که در برخی قسمت های بنا ممکن است حذف شود. چوب عنصر اصلی تشکیل دهنده اجزا ساختمان نیست، چوب به عنوان تکمیل کننده سازه مدنظر است. فنون اجرایی حاصل از تجربه معماران نقش به سزا در پایداری ابنیه تاریخی داشته است؛ که این روش ها می تواند به کارگیری صحیح چوب در بناهای معاصر و بازسازی و مرمت ابنیه تاریخی را نشان دهد.

منابع:

- آرشبو خصوصی فرهاد فخار تهرانی، مرکز اسناد و تحقیقات معماری دانشگاه شهید بهشتی؛ تهران، ایران.
- زمرشیدی، حسین، معماری ایران اجرای سازه های تاقی در معماری اسلامی ایران، نشر دانشگاه علم و صنعت
- معماریان، غلامحسین، نیارش سازه های تاقی در معماری اسلامی ایران، نشر دانشگاه علم و صنعت
- باستانی پاریزی، محمدابراهیم، حماسه کویر، ۱۳۹۳، نشر علم
- پیرنیا، محمد کریم، بزرگمهری، زهره، مصالح ساختمانی، آژند اندود آمود، ۱۳۸۱، میراث فرهنگی کشور.
- معیارهای فنی دیوار سنگی نشریه ۹۰ سازمان برنامه و بودجه
- شجاع نوری، نیکو، چوب و هنرهای چوبی ایران، ۱۳۹۴
- فخار تهرانی، فرهاد، سمیعی، سینا. استفاده از چوب در ابنیه با مصالح بنایی
- آرشبو مرکز اسناد و تحقیقات دانشکده معماری دانشگاه شهید بهشتی تهران، ایران.

من بختیاری شدم*

به پاول ادوارد کیس^۱ به‌عنوان همکار دکتر لوزام وینزور^۲، که سابقاً به‌عنوان یک مشاور آمریکایی در زمینه‌ی آبیاری با دولت ایران همکاری می‌کرد، مأموریت فوری داده شد تا رهبر بختیاری‌ها را (قبیله‌ای تقریباً غیردولتی در مرکز ایران) ملاقات کند و در مورد همکاری در ساخت یک جاده و یک سد در سرزمینشان، نظرشان را جلب نماید. در این گزارش ادوارد کیس شرح می‌دهد که چطور به کمک یک تاجر ایرانی مأموریتش را کامل کرده است. این گزارش مربوط به سال ۱۹۴۶ میلادی است که در سال ۱۹۴۷ در مجله نشنال جئوگرافی^۳ به چاپ رسیده است.

من یک بختیاری شدم

من (ادوارد کیس) به دوستانم در ایران گفتم: «مردم اصفهان با این منابع آبی کم که اکنون در اختیار دارند نمی‌توانند شهر را مدیریت کنند. دکتر وینزور به من گفته است آماده شو و با رئیس چهار لنگ دیدار کن. برای من آرزوی موفقیت کرد (و گفت) هر چیزی که تو بتوانی به دست بیاوری به من کمک خواهد کرد».

این دوست برای مدت طولانی در ایران بوده است و پیشنهادهای خوبی برای پیشبرد توافقنامه‌ای که در دست من بود، داشت (توافقنامه‌ای در مورد انتقال آب از سرزمین‌های بختیاری به زاینده‌رود که نیاز به امضای خان بختیاری‌ها داشت). ما هر دو، بیش از یکسال زمانی که امکانات حمل‌ونقل تجهیزات جنگی به روسیه از طریق ایران در حال مهیا شدن بود در میان شیوخ عرب کار کرده بودیم.

یک مأموریت پرخطر

به خاطر شهرت بختیاری‌ها، این مأموریت، حس ماجراجویی زیادی داشت. همه آنچه من می‌دانستم این بود که دو قبیله وجود دارد چهارلنگ و هفت لنگ (چهار فوت و هفت فوت). یک پنج‌شنبه آفتابی در ماه آوریل برای رفتن به سرزمین‌های بختیاری در کابین یک کامیون آمریکایی نشستیم و تهران را ترک کردیم. ما به سمت پایین‌شهر راندگی کردیم به سمت ایرانی که من عاشق آن هستم. تهران به خاطر وجود تعداد زیادی ساختمان با معماری غربی ظاهر اروپایی دارد. ولی ایران، بیرون از تهران، از هر جهت متفاوت است. من هرگز



مریـم باقـری

کارشناسی ارشد، معماری

ترجمه

1-Paul Edward case

2-Luthem Wiasir

3-National Geographic

احساس نمی‌کنم که تهران واقعا ایران است.

خاورمیانه ریشه‌اشان در حمایت‌های مالی اوست (منظور حمایت‌های مالی در جهت ساخت بنا با موتیف‌های ایرانی در سرزمین‌های اسلامی است).

حمام ایرانی کاملاً کامل است

زمانی که من نمی‌دانستم کی می‌توانم به حمام بروم و عملاً هیچ هتلی امکانات حمام گرفتن نداشت، به یکی از حمام‌های ویژه که در شهرها و روستاها رایج است رفتم.

ابتدا در یک اتاق کوچک لباس‌هایم را درآوردم سپس برای دوش گرفتن وارد اتاق مجاور با همان سایز شدم. مردها برای ماساژ دادن من داخل شدند. آن‌ها ابتدا به صورت سَرسری با کشش بازو و پاها شروع کردند و بعدازآن با یک دستکش از جنس کرباس کل بدن را به شدت مالش دادند. به صورت شگفت‌انگیزی لوله‌های از پوست و چرک زیر دستکش جمع می‌شدند حتی برای کسانی که فکر می‌کردند تمیز هستند. من گمان می‌کنم بخشی از این چرک‌های لوله شده به خاطر دستکش بود.

ماساژ تمام شد. ملازم صابونی را که با خودم آورده بودم داخل یک کیف پارچه‌ای سفید گذاشت که در حدود سایز یک کیسه نمک بود. من بدنم را که قرمز شده بود زیر دوش شستم تا چرک‌های خراشیده شده را دور بریزم. سپس صاف روی یک سکوی بلند (یک قسمت از زمین که شبیه به نیمکت بود) دراز کشیدم. بعد از قراردادن کیف حاوی صابون در یک لگن آب گرم، او آن را روی من نگه داشت و کیسه را فوت کرد، همانند کودکانی که یک بادکنک را باد می‌کنند و سپس کیسه را فشار داد تا حباب‌های بزرگ از لکه‌های صابون بیرون آمدن و بدن برهنه من با توده‌ای از کف پوشیده شد. او سراسر بدنم را سه بار به همین ترتیب شست سپس مرا به دوش گرفتن و رفتن به اتاق تعویض لباس دعوت کرد. خوشبختانه، من حوله‌ی خودم را همراه داشتم و بنابراین از پیچیده شدن در حوله‌ی نیمه‌خشک قربانی قبلی رهایی یافتم. برای پیمودن فاصله کوتاه به سمت اتاق لباس، صندل‌هایی از چوب تخت با یک باریکه چرمی به دور انگشت، به من تعارف شد.

به محض بازگشت به هتل، برای شام، من آقای استمال^۱ را ملاقات کردم. پیمانکار ایرانی برای کارهای ابتدایی که ما در سرزمین بختیاری آغاز کرده بودیم. او مرا دعوت کرد تا با ماشین او به داران، جایی که او کار می‌کرد، بروم. آنجا (داران) قسمتی از سرزمین‌های بختیاری آغاز می‌شد که توسط چهارلنگ‌ها کنترل می‌گشت. من فوراً دعوتش را برای ۹ ساعت رانندگی پذیرفتم. به خاطر هزینه گران تعمیرات، معمولاً هر وقت امکانش باشد با ماشین‌های ارتش مسافرت می‌کنم. قیمت یک عدد تایر ۲۱۰۰ دلار بود و من شنیده بودم که یک بیوک جدید در تهران حدود ۲۸۰۰۰ دلار به فروش می‌رسد.

هر چه از شهر دورتر می‌شدیم صدای آزار دهنده بوق کمتر می‌شد تا جایی که دیگر صدایی نبود. زمانی که ما از روی یک ریل آهنی که پل را قطع می‌کرد، گذر کردیم، مزارع در مقابل ما و در همه طرف گسترده شدند (و دیگر از شهر خبری نبود). سمت چپ من گنبد طلایی و درخشان یک مسجد کوچک دیده می‌شد.

در حالی که از پشت سر به سمت مشرق نگاه می‌کردم، قله‌ی یکدست سفید داموند را دیدم که به ارتفاع ۱۸۵۵۰ فوت به سمت ابرهای بزرگ سر برافراشته است. در مسیر خطوط سایه نارون و جوی‌های آب، بوی خوش شبدر در هوا پخش شده بود. گندم و جو در هزاران هکتار زمین چین‌دار، به وسیله چاه‌های آب، کشت می‌شدند. مزرعه‌داران شخم‌های زمخت خود را دنبال می‌کردند و زمین شخم زده شده را برای (کاشت) محصولاتی مانند غلات، سیب‌زمینی و لوبیا آماده می‌کردند.

در مسیر، بسیاری از کامیون‌هایی که از کنار ما می‌گذشتند، برگ‌های درخت نخل از جنوب به همراه داشتند که داخل محفظه رادیاتور چسبانده بودند. گهگاه برآمدگی‌های منظم خطوط قنات به سمت کوه‌ها کشیده می‌شدند. از انتهای این قنات‌ها آب شفاف و سرد توسط تونل‌های زیرزمینی، به سمت صحرای بایر آورده می‌شد. یک سیستم آبیاری با قدمت زیاد در ایران. اینجا حیات نباتی واقعی (و به همین علت همه زندگی) تنها تا آخرین چاه آبیاری ادامه می‌یابد. بعدازآن، بیابانی است با بوته‌های کوتاه خاردار (و دیگر گیاه سبزی دیده نمی‌شود). کوه‌های پوشیده از برف که همه جا دیده می‌شدند دید ما را منحرف می‌کردند. حدوداً ساعت ۹ شب ما به قم رسیدیم.

من تمام شب در هتلی ماندم که به وسیله‌ی آخرین شاه در حوالی کارخانه‌های بزرگ ریسندها بنا گردیده بود تا خریداران به راحتی بتوانند به کارخانه‌های ریسندها که توسط خود شاه ساخته شده بود دسترسی داشته باشند و محصولات موردنیاز را خریداری کنند. قم برای یک نوع سفال لعاب‌دار، یک فرم از شکلات‌های شیره مانند و حرم باشکوه فاطمه (منظور نویسنده حضرت معصومه است)، خواهر امام رضا، مورد توجه است. خیلی قبل‌تر از آنکه شهر از داخل بیابان دیده شود، گنبد طلایی حرم در زیر نور خورشید برق می‌زند.

برای من، قم خاطره‌انگیز است به خصوص به خاطر کباب خوشمزه آن. بعد از صبحانه‌ای که شامل شیر ترش، نان پنکیک مسطح، تخم‌مرغ و چای بود، من برای رفتن به اصفهان، مرکز صنایع دستی ایران، حاضر بودم. یک شاه قدیمی، شاه‌عباس اول، مهرش را بر این شهر گذاشت و در مقایسه با طراحان اسطوره‌ای بیشمار در سرزمین‌های دیگر، چه مدرن چه سنتی، زیبایی بیشتری به‌جا گذاشت. برخی از موتیف‌های طراحی مورد استفاده در



تصویر شماره ۱: مردان قبیله بختیاری زمین‌های سخت و بدون جاده غرب اصفهان را به ارث برده‌اند.

نویسنده در سفرش به تپه‌ها در جستجوی اجازه‌ی قبیله برای ساختن یک جاده در میان قلمرو آن‌ها بود. جاده‌ای که ممکن بود ساختن سد روی رودخانه کارون را راحت کند و آب مازاد را به زاینده‌رود سرریز کند و آب را به زمین‌های کشاورزی تشنه شرق برساند. آقای کیس با بختیاری شدن این مأموریت را به سرانجام رساند. هرچند تکمیل پروژه به تأخیر افتاده است. برخی از شاهان اخیر طرح‌های مشابهی را شروع کردند.

حدود سی سرباز ایرانی به شهر پناه آورده بودند و اسب‌های آن‌ها به

حلقه‌هایی در امتداد دیوار گلی یک خانه بسته شده بود.

آن شب ما برای دیدن سالار، خان چهارلنگ، برنامه‌ریزی کردیم. کسی

که مردم شهر می‌گفتند خانه‌اش خیلی دور نیست.

زمین‌های بختیاری، از حدود ۱۰ مایلی شهر آغاز می‌شد و از غرب شاید

پیش از ۹۰ مایل به سمت راه‌آهن کشیده می‌شد و به سمت جنوب هم

به همان اندازه گسترش می‌یافت. روی جاده ماشین‌رو، تنها چند مایل

می‌توانی سفر کنی.

شاه جدید برای مهار کارون تلاش می‌کند

ما امیدواریم بتوانیم این جاده را در حدود ۴۶ مایل به سمت یک دره

در میان کوه‌های بلند گسترش دهیم. اینجا بیش از سه قرن پیش، برخی

شاهان، به پیروی از داریوش، شاه شاهان، کاری را که در حال برنامه‌ریزی

آن بودیم، به عهده گرفته بودند. قصد داشتیم یک سد بزرگ در طول

رودخانه کارون بسازیم. رودخانه‌ای که آب فراوانی دارد؛ و یک تونل در

امتداد کوه و تحویل دادن آب اضافه این رودخانه به زاینده‌رود که اصفهان

را تغذیه می‌کند.

قبل از ما شاه‌عباس کبیر تلاش کرده بود یک کانال وی (V) شکل

در امتداد کوه ببرد، ولی از پس این کار برنیامد. برنامه ما برای تونل با

داران روی لبه ناشناخته‌ها

داران، اگرچه یک روستای معمولی در مرکز ایران بود که مردم آن

مزرعه‌دار بودند، اما یک تلفن به اصفهان داشت و همچنین یک سرویس

اتوبوس داشت که دو بار در هفته به اصفهان و سلطان‌آباد (اراک) می‌رفت

که هر دو شهرهای بزرگی هستند. دومی (اراک) روی مسیر راه‌آهن تهران-

جنوب قرار دارد. یک راه‌آهن با تونل‌های متعدد و پل بعد از پل که روی

دره‌های عمیق بین تونل‌ها ساخته می‌شدند.

در داران، خانه‌ها همه از گل ساخته شده‌اند. داخل خانه‌های قدیمی‌تر،

یک برج برجسته‌ی یک و نیم یا دو طبقه در یک گوشه ساخته شده‌است

تا در مقابل حملات برای دفاع به کار گرفته شود. سوراخ‌های تفنگ در

اطراف نیمه‌ی بالایی و سنگ‌ها در لای دیوارهای گلی خودنمایی می‌کند.

علف‌های خشک‌شده، لبه‌ی سقف‌ها را شکل می‌دهند که برای خروج آب

باران روبه‌داخل به سمت یک فضای باز قرار گرفته‌اند.

خیابان‌ها خطوط پیچشی و شلوغ هستند، شلوغ به خاطر عبور مداوم

گوسفندها و گاوها. وقتی من برای پست یک نامه، سریع از خیابان عبور

کردم از نفس افتادم و آن موقع بود که فهمیدم ارتفاع این منطقه از سطح

دریا ۷۰۰۰ فوت است. در حالی که درختان در اصفهان از برگ پوشیده

شده بودند، اینجا جوانه‌ها تازه در حال شکوفه زدن بودند.

جاه طلبی کمتری همراه بود.

جمعیت متخصص، حتی با تعداد کم، ممکن بود به یک مانع جدی برای پروژه ما تبدیل شوند. حتی جمع کننده‌های مالیات هم جرئت نزدیک شدن به زمین‌های بختیاری را نداشتند (این جمله نشان می‌دهد که بختیاری‌ها هیچ‌یک از عوامل دولتی را به سرزمین خود راه نمی‌دادند و نویسنده احتمال می‌دهد که به خاطر حضور او هم اعتراضاتی شکل بگیرد).

در تهران مردم در مورد پروژه ما بدبین بودند، آن‌ها می‌گفتند جاده ورود ارتش ایران را با سلاح‌های مکانیکی وحشتناک و توپ‌های جنگی‌شان به داخل راحت می‌کند.

من در حالی به رختخواب رفتم که تمام شب به این فکر می‌کردم که چطور باید طرح مورد نظر دپارتمان آبیاری را به بختیاری‌ها ارائه دهم. تصور کنید دپارتمان کشاورزی آمریکا مردی را به جنوب غربی بفرستد تا از شهروندان استعدا کند که به کارگران روی سد بولدر^۱ شلیک نکنند. من می‌خواستم شأن دپارتمان حفظ شود. حالا اگر سالار بگوید بزنی به چاک، آن وقت چه کاری باید انجام داد؟

یک‌شنبه صبح زود من و استمال در خانه مهندسی، ماتوسویچ^۲ صبحانه خوردیم. خانم ماتوسویچ فارغ‌التحصیل رشته پزشکی بود و باهمسرش به مدتی طولانی در فرانسه و مدت کوتاهی نیز در کنگوی بلژیکی زندگی کرده‌اند.

اینجا در داران او در اوقات فراغت به درمان بیماران می‌پرداخت، کاملاً به‌تهایی و من گمان می‌کنم با تکیه بر سرمایه استمال. او به زبان‌های فرانسه، روسی، اسپانیایی، آلمانی و فارسی صحبت می‌کرد. برای خوشایند من، همسرش با من انگلیسی صحبت می‌کرد. زمانی که ما صبحانه می‌خوردیم، بیماران آمدند و دم در خانه مادام چمباتمه زدند و منتظر توجه مادام بودند. سفلیس، سل و دیگر عفونت‌ها، بیماری‌های غالب بودند و همچنین روماتیسم. برخی از مردم مایل‌ها پیاده آمده بودند تا از خدمات او بهره‌مند شوند. پیرمردها و پیرزن‌ها به او گفته بودند که عامل اصلی مشکلاتشان باد است.

نسخه‌ی دکتر، یک حمام

از چهره‌هایشان پیدا بود هیچ‌کدام حمام نکرده‌اند. گاهی اوقات حتی تجربه نیز او را شکست می‌داد و قبل از آنکه بتواند فراتر از نگاه اول کارش را ادامه دهد، یک حمام تجویز می‌کرد.

یک‌شنبه صبح پسری با یک سوختگی شدید، در یک سمت از بدنش از زیر گوش تا زانو، آمد. خیلی درد می‌کشید. پدر و مادر مسنِ پسر سوگند

می‌خوردند که دو روز قبل در اثر صاعقه این سوختگی به وجود آمده است. ولی چشمان تیزبین مادام کشف کرد که آب گرم تنها چند ساعت قبل، این حادثه را به وجود آورده است. چنین داستان‌های ساختگی بسیار رایج بود. یکی از بزرگ‌ترین نگرانی‌های او مراقبت‌های بیمارانش از زخم‌هایشان در خانه بود. اغلب مشکلات در ملاقات بعدی ظاهر می‌شدند، بعد از این که او به‌دقت با یک‌ذره کاغذ و پوست گوسفند (که یک‌گوشه آن پشم دار بود) یا چربی (دنبه) گوسفند زخم‌ها را می‌پوشاند، آن‌ها انتظار داشتند شفا بگیرند، فکر می‌کردند با این درمان کاملاً خوب می‌شوند، در حالی که این‌طور نبود و باید در از زخم‌هایشان محافظت می‌کردند. با توجه به همه‌ی این‌ها او با عشق و علاقه و زبندگی به کار خود ادامه می‌دهد.

در این برهه از زمان ماتوسویچ ثابت کرد کاملاً برای این کار مناسب است. وقتی فقط می‌توانستیم کارهای دستی انجام دهیم (بدون دسترسی به ماشین‌های مکانیکی) و تنها به ابزارهای ابتدایی رایج برای انجام امور دسترسی داشتیم، داشتن مرد مسئولی که مشکلات موجود را می‌فهمید، شانس بزرگی بود.

صبحانه تمام شد، استمال، ماتوسویچ و من سوار ماشین استمال شدیم و به سمت سرزمین بختیاری استارت زدیم. اولین شهر (روستا) بلمیر^۳ بود که یک ساعت تا داران فاصله داشت. روستا در مسیر جاده‌ای قرار داشت که از میان دامنه کوه‌های بی‌آب‌و‌علف می‌گذشت و در میان زمین‌هایی که کشاورزان بلمیری در آن گندم کاشته بودند. گل‌های زیبا در خاک عریان رشد کرده بودند، خاکی که به خاطر برف‌های در حال ذوب روی کوه‌ها هنوز مرطوب بود. در سمت چپ ما یک قلعه‌ی ۱۲.۸۳۸ فوتی قرار داشت که سفیدی آن (منظور برف روی قله بوده) در زیر نور خورشید می‌درخشید.

از بالای یک شکاف به پایین نگاه کردیم یک دره وسیع با زیبایی نفس‌گیر. کوه‌های سر به فلک کشیده، زمین‌های سبزشان را مرزبندی کرده بود. زمین‌هایی که با جوی‌های آبیاری به شکل صلیب قطع شده بودند. ای‌کاش من کتابی داشتیم تا اسامی گیاهان مطبوعی که زمین را فرش کرده بود به من می‌گفت. منظره بلمیر در اطراف پیچش دره مرا به کارم بازگرداند. درختان صنوبر بلند و رُزهای پنبه‌ای گرد بین خانه‌های گلی، به خاطر قرار گرفتن میان علف‌های معطر^۴ به‌حداعلای زیبایی رسیده بودند. در سمت راست، بالاتر از دامنه تپه‌ای که در بالادست روستا بود، یک سازه‌ی قدیمی قلعه مانند وجود داشت که به‌شدت فروریخته بود. در سمت چپ روستا که حدوداً ۱۰۰ خانه داشت، یک‌خانه دوطبقه جدیدتر و بزرگ‌تر قرار گرفته بود.

1-Boulder

2-matussevitch

3-Bulmir

4-camel grass

تجملات در میان آجرهای بدون کاه

با توجه به نمای بیرونی خانه‌ها که از گل یا آجر خشک‌شده در آفتاب ساخته شده بود، دیدن فرش‌های فاخر، صندلی‌های رودوزی شده، رومیزی‌های ابریشمی با دست‌گلدوزی شده -و غیر از آن‌ها- یک رادیو در داخل خانه برای ما باورنکردنی بود. از تصویر بالای دیوار، شاه و ملکه‌ی زیبایی او به ما نگاه می‌کردند، همین کار را یک مرد خوش‌قیافه با یک کت زربفت فاخر انجام می‌داد. بعداً علیمراد به من گفت که این مرد پدرش است.

تصویری شبیه به شاه و ملکه‌ی انگلستان نیز در یک قاب عکس دیگر بود و یک نقشه بزرگ از ایران در مقابل چشم، روی دیوار دورتر آویزان بود. در روی دیوار جلویی یک نقاشی رنگ‌روغن از یک دختر کشاورز قرار داشت که در حال پیاده‌روی در یک جاده باریک در یک منطقه روستایی زیبا در کشور انگلستان یا ارمنستان بود.

چایی در لیوان‌های شیشه‌ای که در محفظه‌ای نقره‌ای قرار داشت، سرو شد. در حالی که چراغعلی‌خان مؤدبانه در یک‌گوشه نشست، علیمرادخان آشکارا مشتاق بود بداند ما چه چیزی به ارمان آورده‌ایم. استمال درخواست ما را مطرح کرد. او یک ایرانی بود و به همین دلیل فارسی‌اش به‌طور طبیعی خیلی بهتر از کلمات کمی بود که من می‌توانستم به‌صورت جسته‌وگریخته جمع‌آوری کنم.

مردان قبیله قیافه مرموز می‌گیرند

او (استمال) صحبتش را به علیمرادخان ارجاع داد، در حالی که به او می‌گفت که من (ادوارد کیس) یک آمریکایی و در استخدام دولت ایرانم (ابروها را بالا داد)، همکار دکتر وینزور هستم، کسی که سال قبل از اینجا بازدید کرده بود و این‌که من حالا اینجا هستم تا ساختن جاده به سمت تنگه قاضی را که سال‌هاست مورد بحث است ساماندهی کنم. او گفت که خودش (استمال) پیمانکار جاده‌ای بوده که در دونینی (منظور نویسنده همان شهر دامنه است که در گویش محلی به آن دونینی می‌گویند) شروع کرده و در حال ادامه دادن آن به سمت بلمیر است.

در حالی که با دقت حالت‌های آن‌ها را تماشا می‌کردم، تلاش کردم موردپسند بودن یا نبودن موضوع را ببینم، اما برادرها چهره مرموزی را نشان دادند. به‌هرحال، سالار رئیس بود. هر آنچه او می‌گفت اجرا می‌شد. زمانی که استمال و علیمرادخان بحث کردن در مورد نوع جاده‌ای که در حال ساخت است را ادامه دادند من به سمت چراغعلی برگشتم، کسی که بغل‌دست من نشسته بود و پرسیدم کجا می‌توانم سالار را ببینم. او یک لبخند دوستانه به من تحویل داد و گفت که سالار در کمیتک است. می‌توان گفت بعدازآن من و چراغعلی دوستان نزدیکی شدیم.

بختیاری‌های دیگر که یکی‌یکی وارد اتاق شده یا روی ایوان بزرگ ایستاده بودند همه در حال نگاه کردن و گوش دادن بودند. بسیاری از



تصویر شماره ۲: چراغعلی دو عشق دارد پدرش و تفنگ اش

هیچ بختیاری ای بدون اسلحه و جعبه فشنگ، لباس‌اش را کامل نمی‌داند. این تفنگ ممکن است حدود ۷۰۰ دلار یا کاملاً مجانی باشد، بستگی به این دارد که آیا از یک قاچاقچی خریده شده باشد یا از یک سرباز کمین گرفته باشند. داریوش، پرنس نوزاد، هم نام پادشاه ایران باستان است. پدرش نویسنده را همراهی می‌کرد.

در حالی که باد در مسیر جاده مال‌رو می‌وزید، ما در امتداد جوی آب به سمت خانه بزرگ رانندگی می‌کردیم، در کنار این خانه، جمعیتی از مردها در اطراف یک قطعه کرباس قرمز که روی زمین پهن بود ایستاده بودند. آن‌ها داشتند یک چادر برای سالار برپا می‌کردند تا در تابستان از آن استفاده کند، سالار یکی از مالکان چهارخانه (چهار لنگ) در بلمیر بود. زمانی که ما رانندگی می‌کردیم، دو مرد که مشخص بود افراد مهمی هستند از گروه جدا و به ما نزدیک شدند. آن‌ها خود را این‌گونه معرفی کردند، علی‌مرادخان، رئیس بلمیر و برادر جوان‌ترش چراغعلی‌خان، هر دو برادران سالار بودند. ما با یک جشن، مورد استقبال قرار گرفتیم و به سمت یکی از راه‌پله‌های سنگی حجاری‌شده هدایت شدیم که به سمت دو انتهای ایوان، بالا می‌رفتند. علیمرادخان در حالی که راه را نشان می‌داد چند قدم کنار رفت تا جای خود را به استمال و من بدهد، یک نوع احترام که از اهمیت زیادی در بین خوانین برخوردار بود و من خیلی زود یاد گرفتم. ما از پله‌های بلندبالا رفتیم، ارتفاع هر پله در حدود یک فوت بود تا به یک ایوان عریض رسیدیم که به کل دره و چندین روستا مشرف بود. در زیر پای ما یک باغچه، داخل حیاط محصور، ساخته شده بود. ما در طول ایوان و از داخل درهای شبیه به پنجره‌های فرانسوی به داخل یک اتاق پذیرایی بزرگ راهنمایی شدیم.

آن‌ها جعبه‌های چرمی سنگین قشنگ داشتند و با بدگمانی تفنگ حمل می‌کردند. شبیه به آن‌هایی که در ارتش ایران هستند.

چراغعلی به من گفت ما می‌توانیم با اتومبیل به سمت کاشنیگان^۱ (گشنیزجان) که حدوداً هفت مایل دورتر است حرکت کنیم، ولی با ماشین نمی‌توانیم به کمیتک برویم. بعد از اینکه مسیر را به ما نشان داد، حرکت به سمت کاشنیگان را با هدایت چراغعلی ادامه دادیم. مرادعلی به وسیله یک سوارکار یک نوشته برای ما فرستاد تا از سالار درخواست کند در اولین فرصت به کاشنیگان بیاید.

چراغعلی یک جعبه فشنگ به تن کرد. تفنگی را که به‌خوبی از آن مراقبت می‌شد از یک پیش‌خدمت تحویل گرفت و نشان داد که آماده حرکت است. او یک کت پشمی خاکستری نازک پوشید که مختص به بختیاری‌هاست. خطوط مشکی و عمودی داخل آن طوری بافته شده بود تا در پشت در امتداد شانه‌ها طرح یک آسمان خراش را شکل دهد.

شبیه دیگر بختیاری‌ها، شلوار ابریشمی مشکی با گشادی ۳۰ اینچ پوشید و کفش‌های سفید کرباسی نوک‌تیز به پا کرد که تکه‌ای از چرم روی نوک آن پیچیده شده بود. روی سرش یک کلاه مشکی بود که بین بختیاری‌ها رایج است و بی‌شبهت به کلاه لگنی بدون لبه نیست.

در حدود دو مایل بعد از بلمیر ناگهان یک سوارکار به ماشین نزدیک شد و با لهجه بختیاری با چراغعلی صحبت کرد. مرد به اندازه ۶ فوت قد داشت و با کت خاکستری‌اش که با جعبه‌ی فشنگ تزئین شده بود بسیار جذاب به نظر می‌آمد. با عجله نامه نوشته‌شده را از چراغعلی گرفت تا به سالار تحویل دهد سپس چهارنعل به سمت جلو حرکت کرد.

آرنج‌هایش با ریتم حرکت اسب بالا و پایین می‌پرید و پاهایش با نعلین‌هایی از جنس کرباس از هر طرف جلو آمده بود. به نظر می‌آمد که او شبیه به یک توافق عادلانه باشد بین پادشاهی و ایکابدک‌کین (یک شخصیت افسانه‌ای در آمریکا که احتمالاً نویسنده خودش را با او مقایسه می‌کند و منظور توافق بین خودش و پادشاهی بختیاری‌هاست).

بین کاشنیگان و بلمیر، اسکندری قرار دارد. روستایی نزدیک به رودخانه که ما برنامه‌ریزی کردیم پلی برای آن بسازیم. من تازه بازدیدم را از محوطه پل تمام کرده بودم که چراغعلی به من گفت ریش‌سفید روستای اسکندری برای دیدن ما به این سمت می‌آید.

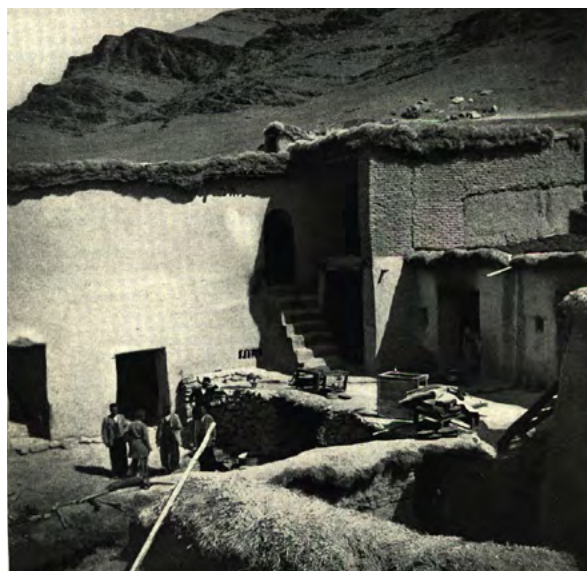
مطمناً نیمی از مردان به سمت ما حرکت می‌کردند. به توصیه‌ی چراغعلی، ما برای ملاقات به سمت آن‌ها رفتیم و برای نوشیدن یک چایی غیرقابل امتناع به روستای آن‌ها برگشتیم. گذشتن از یک روستا بدون چای خوردن با رئیس آن روستا بی‌ادبی به حساب می‌آید. آن رئیس می‌تواند ریش‌سفید، کدخدا یا خان باشد. خان مرتبه بالاتری دارد و شبیه به یک پرنس یا شاه کوچک‌تر رتبه‌بندی می‌شود. به نظر می‌آید دوتای

دیگر از نظر اهمیت برابر هستند. ولی عنوان ریش‌سفید برای رهبران پیرتر به کار می‌رود.

بعد از ملاقات ریش‌سفید در میانه راه، ما پیاده همراه با او به سمت خانه‌اش حرکت کردیم. اخبار ساخت پل به‌جای پل موقت روستا به‌طور واضح مورد استقبال او بود. او گفت هر سیل سازه آن پل را از بین می‌برد، اگرچه اکنون با سنگ‌قبر برخی از چهارلنگی‌های مرحوم تقویت شده بود.

خانه‌ی ریش‌سفید

خانه‌ی ریش‌سفید تنها کمی بزرگ‌تر از ۵۰ یا ۷۵ خانه‌ی دیگر روستا بود. بعد از عبور از یک درگاه چوبی که روی یک دیوار گلی قرار داشت، وارد یک حیاط مرکزی شدیم که به‌شدت در گردوخاک و کود حیوانی خشک‌شده، فرورفته بود و سپس از یک راه‌پله با شیب تند بالا رفتیم. به نظر می‌آمد پله‌ها با تراشیدن گل دیوار بنا به وجود آمده باشند. اتاق‌های اطراف حیاط مرکزی سائزهای متفاوتی داشتند و چندطبقه بودند. کل مجموعه قطعاً بدون یک پلان مشخص سازمان‌دهی شده بود. اینجا هم علف معطر روی لبه‌ی همه‌ی پشت‌بام‌ها بود. در بالای راه‌پله یک خدمتکار پیر بختیاری با شلوار سیاه و گشادش، اتاقی را به ما نشان داد که به حیاط مرکزی و دره‌ی زیبای سمت جنوب مشرف بود. آن‌ها خانواده فقیرتری بودند و به همین دلیل در خانه‌شان صندلی وجود نداشت. ما چهارزانو روی فرش‌های ضخیم و نفیس نشستیم و به متکاهایی تکیه دادیم که پارچه‌های آن‌ها دست‌بافت بود. فرش‌های رنگ روشن یکی از محصولات اسکندری بود که رنگشان را مدیون رنگ‌های گیاهان و پوست میوه‌های موجود در



تصویر شماره ۳: دیوارهای گلی خسته‌کننده و بدون پنجره هیچ نشانه‌ای از زندگی باشکوه داخل آن نمی‌دهد

در چنین خانه‌های گلی‌ای نویسنده با فرش‌های مجلل، صندلی‌های روکش‌دار، رومی‌های ابریشمی و یک رادیو شگفت‌زده شد. بام‌ها به‌عنوان محل ذخیره‌سازی، کارگاه و سکوی مشاهده، مورد استفاده قرار می‌گیرند. بعد از هر بارندگی گل خشک باید روی ترک‌های موجود غلتانده شود.



تصویر شماره ۴: دو بار در سال عشایر بختیاری کوه‌های زاگرس پوشیده شده از برف را می‌پیمایند تا برای احشامشان علف تازه پیدا کنند. دشت‌های برفی و دره‌های خشک این کوچ را تعیین می‌کند. هر نفر از کودکان تا پیرمردان فرتوت این سفر خطرناک را انجام می‌دهد که قسمتی از آن عبور کردن از رودخانه‌های خروشان است.

آن منطقه هستند. یک‌دوماينچی از روی سطح کبک جدا می‌شوند که وقتی یک مقدار بیشتر خشک شود آماده فروش است.

اگرچه هر مربع به‌اندازه یک پیپ پر در نظر گرفته شده است، هر مصرف‌کننده در یک نشست سه یا چهار مربع استفاده می‌کند. در حقیقت همه‌ی خان‌ها و رئیس روستاها سه تا شش بار در روز پیپ می‌کشند. یک نفر که به نظر ۵۷ ساله می‌آمد بیشتر از بقیه تریاک می‌کشید. چراغعلی‌خان بارها تلاش کرد که مرا مجبور کند دود بگیرم، ولی من در پاسخ از او خواستم که خودش شروع کند. من فهمیدم او تریاک نیست. زمانی که وافور کشیدن پیرمرد تمام شد، ما برخاستیم و به آن‌ها گفتیم که می‌خواهیم به کاشینگان برویم. از پیرمرد تشکر کردم و به پسرش قول دادم که بعد از یک یا دو هفته بر خواهم گشت. سپس استمال و بقیه‌ی ما آنجا را ترک کردیم.

شایعه سیاسی

زمانی که ما وارد ماشین شدیم، استمال به من گفت از چراغعلی شنیده، سالار از طریق نامه‌نگاری‌هایی که حدوداً یک ماه پیش انجام گرفته، در حال مذاکره در مورد پروژه ما با دیگر بختیاری‌هاست.

مزارع زیبا در اطراف ما بسط یافته بود. رودخانه مسیر خود را از داخل و بیرون خمیدگی‌هایی که در خاک عمیق و حاصل‌خیز حفر شده بود، می‌شکافت. کاشت درختان صنوبر این طرف و آن طرف رودخانه، لبه رودخانه را نقطه‌نقطه کرده بود. یک عقاب بزرگ بالای اسکندری پرواز

پسر ریش‌سفید در یک‌طرف من نشست و خود ریش‌سفید در طرف دیگر و به‌طور مداوم با لهجه خودشان صحبت می‌کردند. در انتها، پسر که مقداری انگلیسی می‌دانست و آرزو داشت آن را تمرین کند از من خواست تا آن شب آنجا بمانم و روز بعد همراه او به شکار بروم. من از او تشکر کردم و جواب دادم که ما برای دیدن سالار آمده‌ایم اما خوشحال خواهیم شد که دعوتش را بعداً، زمانی که همراه مهندسانمان آنجا بودیم، بپذیرم. وقتی که نوکر پیر شروع به گرداندن چایی کرد، ریش‌سفید پیپ (وافور) خود را گرم می‌کرد. کفش‌های خدمتکار در آستانه در جا مانده بود مانند کفش‌های همه‌ی ما، من متوجه چندین سوراخ روی جورابش شدم. درست شبیه به سوراخ روی جوراب خودم. این شغل به خاطر زندگی در یک کشور خارجی و دوری از همسری که در آمریکا است هزاران عیب دارد.

همه‌ی روستاها برای تریاک، خشخاش پرورش می‌دادند و آن را جمع می‌کردند، قسمتی از آن را به دولت می‌فروختند و بقیه را برای استفاده‌ی شخصی رئیس روستا یا برای فروش به رئیس روستا بازمی‌گرداندند. دولت حق انحصاری روی تریاک و تنباکو اعمال می‌کند.

شیره‌ی غلافی که دور دانه‌های خشخاش است از طریق ایجاد بریدگی‌های کوچک روی غلاف جمع‌آوری می‌شود. شیره نیمه‌خشک بعداً ورز داده می‌شود تا به غلظت یک آب‌نبات برسد و به‌صورت کبکی به مساحت ۵۰ اینچ و ضخامت یک‌چهارم اینچ صاف می‌شود. مربع‌های

شدن هستند. چراغعلی به سمت من برگشت و گفت: «موش، موش!» این یک اصطلاح محلی است برای خوابیدن. گفتم احساس می‌کنم نیاز به پیاده‌روی دارم. به نظر خواب‌آلود می‌آمدند، حتی استمال نیز در حالی که به یک بالش بزرگ تکیه زده بود، سر جایش چرت می‌زد.

یک خبر: سالار می‌آید

زمانی که من دوربینم را برمی‌داشتم، چراغعلی به من گفت که مردی به تاخت از کمیتک با این خبر آمده که سالار احتمالاً قبل از شام خواهد رسید. سالار قصد داشت پیش ما بیاید! با خودم فکر کردم این علامت دوستی است یا علامت متوقف کردن ما از پیشروی در قلمرو او؟ همه‌ی خان‌ها با درجات پایین‌تر، حقیقتاً مهربان و مهمان‌نواز بودند، آیا سالار می‌توانست خیلی متفاوت از برادرانش باشد؟ من کفش‌هایم را پوشیدم و از در و حیاط مرکزی کثیف، به خیابان رفتم. گروهی از مردها و کودکان در اطراف ماشین ما ایستاده بودند. سالی یک بار اتفاق می‌افتاد که یک ماشین به کاشینگان بیاید. با دیدن دوربین، کودکان به من التماس می‌کردند تا یک عکس از آن‌ها بگیرم. من تعدادی عکس از آن‌ها گرفتم و به‌سختی برای آن‌ها توضیح دادم که نمی‌توانم پرینت عکس‌ها را همان لحظه به آن‌ها بدهم. زمانی که در جاده، پشت به کاشینگان، به بالای تپه می‌رفتم، کشاورزانی



تصویر شماره ۵: آمریکایی و ایرانی در حال ساخت ایران جدید دکتر ال.ام.وینزور، با استفاده از متد ایالت خودش. یوتا، آب را به مزارع تشنه ایران آورد. آنجا به‌عنوان اداره‌کننده آب‌رسانی خدمت می‌کرد. به خاطر ریش‌های سفید بزرگش بختیاری‌ها به او پارزن (قوچ کوهی) می‌گفتند.

می‌کرد. دو بار دور زد، سپس به سمت پایین دره رفت. مثل اینکه ورود ما را اعلام می‌کرد. یک گله گوسفند از جاده‌ی مقابل ما عبور کردند و پسر چوپان که کوله‌پشتی کرباسی نرمش، با نان‌های جوی تخت برجسته شده بود، در حالی که تکه‌ای از نان را می‌جوید با گوسفندان در حال جدال بود. ما با ماشین وارد کاشینگان شدیم و تا آنجا که می‌توانستیم داخل جاده‌های باریک به سمت خانه‌ی خان راندگی کردیم.

چراغعلی ما را راهنمایی می‌کرد.

بعد از راندن در هوای داغ و پر گردوغبار، سایه‌ی خنک اتاق بزرگ خانه‌ی خان خوشایند بود. محمدعلیخان، صاحب‌خانه، بیرون مشغول شکار بود. درست شبیه به آنچه همه‌ی خان‌های خوب، اغلب اوقات مشغول به آن هستند. جانشین محمدعلیخان مکان و همه امکانات آن را در اختیار چراغعلی قرار داد، او هم به‌نوبه‌ی خود آن‌ها را به ما تحویل داد.

وقتی چراغعلی به مرد گفت غذا بیاورد هر جفت از ما یک سینی سه فوتی، پر از همه‌چیز دریافت کردیم. چراغعلی و من یکی را سهیم بودیم. داخل سینی یک کاسه (قدح) شیر ترش، یک ظرف مربای زردآلو، یک ظرف فلزی بزرگ تخت با هشت یا نه تخم‌مرغ سرخ‌شده روی آن، دوغ داخل یک بطری بزرگ و با شکلی عجیب و یک کاسه از آب دوغ دیگری با سبزیجات خردشده، وجود داشت. نان‌های بزرگ که شبیه به پنکیک بودند روی زانوهایمان گذاشته شد.

ما، در حالی که به آرامی روی سینی خم‌شده بودیم، چهارزانو نشستیم و غذا خوردیم. هیچ قاشق و چنگالی آورده نشده بود، اما تجربه قبلی در جنوب به من آموزش داده بود که با انگشتانم غذا بخورم و از یک‌تکه نان نرم به‌عنوان قاشق استفاده کنم. چراغعلی خان از اینکه به‌خوبی می‌توانستم غذا خوردم را مدیریت کنم بسیار شگفت‌زده بود. فکر می‌کنم، او انتظار داشت برای غذا خوردن تقلا کنم، اما وقتی فهمیدم من چیزهایی درباره‌ی روش غذا خوردن آن‌ها می‌دانم خودش را کمی دوستانه‌تر به من نزدیک کرد.

زمانی که همه ما غذایمان را تمام کردیم، یک خدمتکار، تشتی نقره‌ای و یک آفتابه‌ی آب نقره‌ای با لوله‌ی بلند آورد تا دست‌هایمان را بشوییم. در حین شستن دست‌ها، یک حوله‌ی دست‌بافت با رنگ روشن به ما داده شد. بقیه خدمتکاران سینی‌ها را جمع کرده و سه منقل آتش آورده بودند. روی هر منقل یک قوری چایی، روی خاکستر زغال‌ها جای گرفته بود. در همین زمان سه نفر از مهمان‌ها پیپ (وافور) خود را درآوردند.

چایی در لیوان‌هایی با محفظه‌ی نقره‌ای برای همه آورده شد. به توصیه‌ی چراغعلی من سه حبه قند برداشتم. یکی را در همان لحظه در دهانم گذاشتم و چایی را با قندها جرعه‌جرعه نوشیدم. سه حبه قند برای نوشیدن یک لیوان کامل چایی کافی بود.

زمانی که چایی تمام شد متوجه شدم که پیپ‌های تریاک در حال گرم

تای روسری سه قیچی مو، یک شانه، یک جفت قیچی و دو تیغ صورت تراشی قرار گرفته بود.

دلیل موفقیت آرایشگر در فروش، تأثیری بود که مشتریان از صورت او در آینه می‌گرفتند. یک کاربرد عملی از گفته کنفوسیوس: یک نگاه از هزار بیان بارز تر است. بعد از اینکه مؤدبان به سمت آرایشگر برگشتیم دیدیم یک مشتری جذب کرده است.

زنان، پوشیدن بهترین لباس برای شستن لباس‌ها

در قسمت عریض رودخانه که به سمت روستا می‌آمد، زنان در حال شستن لباس بودند. آن‌ها بهترین لباس‌هایشان را پوشیده بودند، هر کدام از آن‌ها آرزو داشت در چشم دوستش خوب به نظر بیاید.

برای دانستن آخرین اخبار و شایعات اینجا بهترین مکان بود. زنان روی یک سنگ تخت با چوب‌های پهن روی لباس‌ها ضربه می‌زدند و هم‌زمان النگوهای نقره‌ای و برنجی‌شان که شبیه به طلا بود به صدا درمی‌آمد. در آن لحظه من ناگهان چشمم به گوشواره‌های طلایی خورد که از میان موهای بافته‌شده آویزان بود.

در این منطقه زنان روبند نمی‌پوشند، در حالی که اکثر زنان ایرانی در شهرها روبند دارند. آن‌ها از شهرها دور هستند و احتمالاً احساس می‌کنند که همه روستا از یک خانواده‌اند. وقتی کنار آن‌ها آمدم آن‌ها با خجالت روی برگرداندند و زمانی که آن‌ها را در کارشان تماشای کردم مرتب با خنده سخن می‌گفتند.

من یک بادشکن پوشیده بودم که آستر آن از پشم بود و یک زیپ در جلوی آن بود. پیرترین و زشت‌ترین در بین آن‌ها، وقتی که توانست به قدر کافی بر دستپاچگی خود فائق آید با خجالت زیاد به پشم و زیپ اشاره کرد. زمانیکه بقیه شستن را متوقف کردند و دور ما حلقه زدند من ژاکت را درآوردم و به آن زن کمک کردم تا آن را بپوشد.

تا وقتی که زن بختیاری مسن ژاکت را کامل بپوشد، ما توانسته بودیم حدود پنجاه زن و مرد، جوان و پیر را سرگرم کنیم.

ناگهان در همان لحظه یک سوارکار از کنج کوچه دور زد و سپس تعداد نفرات بیشتری پشت سر او آمدند. او کسی نبود جز محمدعلی‌خان، خان کاشینگان که از شکار برمی‌گشت. یک قوچ کوهی بزرگ بر روی زین اسب یکی از همراهانش قرار داشت. همه آن‌ها کاملاً تجهیز بودند.

پیرزن بیچاره، سراسیمه با زیپ در ستیز بود. تلاش می‌کرد تا ژاکت را دربیارد و از صحنه فرار کند. زیپ را پایین کشیدم و کمک کردم تا از کت بیرون بیاید. محمدعلی‌خان و سربازانش و همه جمعیت خیلی بلند می‌خندیدند آن قدر که صدای آن‌ها شبیه به تشویق هواداران بازی فوتبال بود. زن با نهایت سرعت به سمت خانه‌اش دوید. زنان دیگر خیلی قبل‌تر آنجا را ترک کرده بودند.

جلو رفتم و خودم را به محمدعلی‌خان معرفی کردم. او در لباس شکار



تصویر شماره ۶: آمریکایی‌خان، نویسنده، اولین قدم برای بختیاری شدن را برداشت برای به دست آوردن نشان سربازان، آقای کیس مردانه سر گوسفند سرخ‌شده را با انگشتانش خورد. مؤدبان او را مجبور کردند قبل از ضیافت مهمانان لباس سنتی بپوشد. زمانی که او لباس‌هایش را درمی‌آورد، آن‌ها با کنجکاو به هر کدام از رخت‌های آمریکایی دست می‌زدند.

را دیدم که بیل‌های دسته‌بلندی حمل می‌کردند یا از آن‌ها برای تقسیم آب در مسیر جوی‌های آب‌رسانی، استفاده می‌کردند.

هر روز یک بخش از زمین‌های کشاورزی آب دریافت می‌کرد. در هر هفتمین روز مردها روی همان قطعه زمینی بازمی‌گشتند که اکنون در حال آبیاری آن بودند.

در کاشینگان خیابان اصلی وجود نداشت، ولی زمانی که من از کنار خانه‌ی خان رد می‌شدم، در جلوی حمام تغییر مسیر دادم و داخل یک کوچه کج و شلوغ پیچیدم تا به مغازه پینه‌دوز بروم. داخل مغازه‌ی پینه‌دوز سه مرد در حال ساخت کفش‌های محلی بودند. این کفش‌ها کناره‌های چرمی و زیره‌ای از جنس پارچه‌های مندرس فشرده‌شده داشتند که زیره کفش به صورت شگفت‌انگیزی قابل تعمیر بود.

از آن‌ها پرسیدم که برای خرید یک جفت کفش برای هر کدام از فرزندانم چقدر باید پرداخت کنم؟ زمانی که من در حال قانع کردن پینه‌دوز بودم تا قیمت بالایی که او تقاضا کرده بود را پایین بیاورم، ناگهان آرایشگر روستا یک آینه جلوی صورتم گرفت. او یک مرد شوخ‌طبع بود با ریش خاکستری اصلاح‌شده و مرتب، چشمان درشت قهوه‌ای، شلوار بختیاری کتان آبی، کتی از همان جنس تا روی زانو و یک کلاه بختیاری از نمد سیاه. یک روسری پشمی دست‌بافت و بلند حداقل دو دور، دور کمرش بسته بود. در

بسیار خوش‌قیافه بود و روی یک اسب عربی ابلق خاکستری زیبا سوار شده بود.

سرانجام وقتی که خنده‌های محمدعلی‌خان تمام شد گفت که شنیده است ما در خانه او هستیم و او شکارش را نیمه‌کاره رها کرده تا به دیدن ما بیاید. او عذرخواهی کرد که مجبور است به روستای پایینی برود و گفت احتمالاً بعد از ظهر با سالار باز خواهد گشت.

زمانی که آن‌ها یکی‌یکی از جلوی من رد شدند با تک‌تک آن‌ها دست دادم و برای یک لحظه به شاخ‌های بزرگ قوچ کوهی نگاه کردم. ریشش به‌عنوان زینت برای لباس به پسرهای جوان خان هدیه شده بود، آن‌ها اعتقاد داشتند که خوش‌شانسی می‌آورد. چراغعلی به من گفته بود که من باید یک قوچ شکار کنم و ریشش را برای پسرم در آمریکا ارسال کنم. ما یک قرار شکار برای آینده گذاشته بودیم.

کشتن گوسفند هدیه برای آمریکایی

داخل حیاط مرکزی خانه، محمدعلی‌خان یک گوسفند کشته‌شده بود و لاشه‌اش روی یک سه‌پایه با سه ستون آویزان شده بود. در یک فاصله محترمانه دو سگ گرگ مانند و چند گربه با نگرانی نگاه می‌کردند.

یک پسر کشاورز جوان و نیرومند با لباس کتان آبی، گوسفند را به‌وسیله یک‌بند که توسط پیرمردی در بالای سه‌پایه بسته‌شده بود، بالا کشید. او سگ را از کنار سر خونی فراری داد. زمانیکه پاهای عقیمی گوسفند داخل حلقه بود و پیرمرد پوست کندن را شروع کرده بود، پسر سر را برداشت و آن را روی یک سینی نزدیک صحنه انجام کار گذاشت.

او گفت محمدعلی‌خان به ما گفته یک گوسفند برای مرد آمریکایی بکشید. آیا شما آمریکایی هستید؟ من گفتم بله و پرسیدم که گوسفندی که کشته شد گوسفند خوبی بود یا نه. او به من اطمینان داد که بهترین گوسفند کاشینگان بود و اضافه کرد که امشب احتمالاً شما بهترین کباب زندگی‌تان را می‌خورید.

او به نان شیر گازی زد و توضیح داد که آن‌ها احتمالاً روی سیخ گذاشته می‌شود و به‌صورت ویژه برای من و سالار سرخ می‌شود. باوجوداینکه من هنوز جاده‌ای برای آن‌ها نساخته بودم، مطمئناً آن شب برای من کباب آماده می‌کردند.

پسر کشاورز، آشپزخانه‌ای را به من نشان داد که زن‌ها در آنجا مشغول پختن نان‌هایی شبیه به پنکیک بودند. یکی از دخترها به من نان تعارف کرد. نان گرم و خوبی بود. پسر در حالی که هنوز لبخند به لب داشت نصف نان مرا در هنگام قدم زدن به سمت بیرون پذیرفت.

وقتی از آشپزخانه بیرون آمدم، چراغعلی که داخل حیاط مرکزی ایستاده بود، دستان مرا گرفت و پیشنهاد داد به پیاده‌روی برویم. برای مردها یک عادت است که دست در دست راه بروند. در حالی که به بالای تپه می‌رسیدیم، ایستادیم و در مورد کشور صحبت کردیم، محصولات

کشاورزی، شکار و تقریباً هر چیزی که مربوط به زندگی روزانه بختیاری‌ها بود. دوستم اصرار داشت تا همه‌چیز را در مورد آمریکا به او بگویم. او می‌خواست بداند آیا ما قوچ کوهی داریم؟ آیا ما سگ داریم؟ آیا ما اسب داریم؟ آیا من فرزندی دارم؟ آیا همه آمریکایی‌ها یک میلیون دلار دارند؟ آیا همه آمریکایی‌ها دندان مصنوعی دارند؟



تصویر شماره ۷: یک آنتونی اِدِن از سرزمین بختیاری

حدود ۳۵۰۰ سال پیش پدران هندواروپایی‌اش اسب‌ها را به داخل ایران راندند. آن‌ها آریایی بودند کسانی که ایران از نام آن‌ها می‌آید. برای قرن‌ها آن‌ها در انزوای فئودالی سکنی گزیدند. نسل جدید آن‌ها به روش‌های نوین اشتیاق نشان می‌دهند. به‌عنوان شاهد این کت شطرنجی، تفنگ و جعبه فشنگ. کلاه نم‌دی، شلوار ابریشمی و کفش‌های سفید کرباسی به‌عنوان نشانه‌ی قبیله باقی می‌ماند.



تصویر شماره ۸: به خاطر کمبود چوب، بختیاری‌ها قالب‌های کود حیوانی را برای سوخت خشک می‌کنند

این قالب‌های چونه شده، روی بام‌های آفتاب‌گیر، سالم می‌شوند و به‌کندی، به‌صورت متعادل و بدون دود خواهند سوخت. برای داشتن آتش سریع و گرم در آتشدان‌ها، بختیاری‌ها خارهای خشک را می‌سوزانند.

آن آخری موضوعی با جذابیت پایان‌ناپذیر است. من یک بریچ^۱ دندان دارم و باید از همه‌ی خلاقیتی که دارم استفاده کنم تا در ملاقاتم کسی آن را نبیند. یک بستِ طلایی آن را پنهان می‌کند.

زمانی که ما صحبت می‌کردیم، چراغعلی همه‌ی توجهش به یک نقطه‌ی سیاه کوچک بود که روی جاده‌ی پایین دره، نزدیک به گذر باریک قرار داشت. من حدس زدم آن‌ها تعدادی گاو یا گوسفند هستند که بعد از یک روز شگفت‌انگیز به خانه برمی‌گردند؛ اما چراغعلی گفت: «سالار».

ورود سالار باشکوه و تجمل فراوان

به‌زودی نقطه‌های ریز، به گروهی از مردان سوارکار بدل شدند، شاید ۲۰ یا ۳۰ مرد. دو مرد جلویی تقریباً ۵۰۰ فوت جدا از هم و نیم مایل جلوتر از نیروهای اصلی بودند. حتی از این فاصله من می‌توانستم ببینم که همه اسب‌ها عالی به نظر می‌آیند و سوارکارها به‌خوبی قادر بودند آن‌ها را مدیریت کنند. تلالو خورشید روی جعبه فشنگ‌ها و تفنگ‌ها نشان می‌داد که همه مردها، حتی رهبر آن‌ها کاملاً مسلح بودند.

خان کوچک‌تر روستا، نزدیکی سالار را دیده بود و استمال و دیگر افراد خانه را صدا کرده بود به همین دلیل زمانیکه ما به زمین روبروی خانه‌ی محمدعلی‌خان رسیدیم، جمعیت قابل‌توجهی آنجا بودند. چراغعلی شروع کرد به تکاندن لباس‌هایش و در همان حال یک خدمتکار کفش‌هایش را پاک می‌کرد.

وقتی استمال را دیدم از او درخواست کردم کنار من بماند و مطابق بافرهنگ رایج در اینجا، هر جا که باید حرف بزنم یا پیشنهاد دهم با آرنج

به من هشدار بدهد. او با خنده به من گفت که تا آنجا که در توانش است به من کمک می‌کند و یادآوری کرد که او هم از نتیجه این ملاقات سود می‌برد.

حدود شش نفر از ما کنار هم ایستادیم، یک مقدار جدا از جمعیتِ زیادِ روستایی‌ها که دقیقه‌به‌دقیقه بیشتر می‌شدند. بدون شک آمدن سالار کافی بود تا منجر به این‌همه شور و شغف شود، ولی وجود غریبه‌هایی (خارجی‌هایی) که منتظر آمدن او بودند نیز اهمیت این ملاقات را دو برابر کرده بود.

همچنین من تلاش کرده بودم تا به‌طور کلی این قضیه را جا بیندازم که ما مهندسانی هستیم که می‌خواهیم جاده طویل و سد کارون را بسازیم. این یعنی کار و کار یعنی پول.

دو سوارکارِ جلویی بالاخره به انتهای زمین مسطح و بزرگ رسیدند. آن‌ها خیلی محکم و استوار به سمت خانه حرکت کردند و بنابراین مستقیماً از کنار ما عبور کردند. چراغعلی هنگامی که آن‌ها از کنار ما می‌گذشتند به احوالپرسی‌شان جواب داد. همچنین استمال و من برای آن‌ها سر تکان دادیم. من نزدیک‌تر به چراغعلی ایستادم.

مرد دیگری روی دشت می‌تاخت و سپس یکی دیگر، روی یک مادیان خاکستری فوق‌العاده.

چراغعلی به‌آرامی به من گفت «او سالار است» و ناگهان مقتدرانه فاصله گرفت.

سالار مستقیم به سمت ما آمد. محمدعلی‌خان، با فاصله کمی او را دنبال می‌کرد. وقتی نزدیک ما رسید افسار اسب را کشید. چهار بختیاری از میان جمعیت بیرون جستند و افسار اسب را گرفتند، در همان زمان عده‌ای رکاب را نگه داشتند، تفنگ سالار را گرفتند و نهایتاً اسب را به سمت خانه هدایت کردند.

در این زمان محمدعلی‌خان و تعداد زیادی از سربازان سالار به سمت بالا رفته و از اسب پیاده شده بودند. خدمتکاران اسب‌ها را به سمت اسطبل‌ها هدایت می‌کردند در حالی که گروه چشمگیری از خان‌ها، سربازها و روستایی‌ها در اطراف ما جمع بودند. همه دست می‌داندند و باهم احوالپرسی می‌کردند.

اشتیاق و احترامِ چراغعلی به سالار را هیچ‌کس از هیچ‌کس نمی‌دانست. دید. او با بیانی محکم ما را به برادرِ رئیسش معرفی کرد.

سالار از چراغعلی کوتاه‌تر بود، شاید به بلندی ۵ فوت و ۸ اینچ، او حدوداً پنجاه‌ساله و تنومند بود. صورت آفتاب‌سوخته و زیبایی داشت و چشمانی کشیده و قهوه‌ای که نشان می‌داد توانایی نفوذ در هر آنچه می‌بینند را دارند. در یک لباس یکدست آبی با شلوازی که داخل جوراب‌های کلفت قهوه‌ای جمع شده بود، در مقابل من ایستاد، مجموعه‌ای نمایان از عضله و

1-bridge

زنده‌دلی. لبخندش دوستانه بود.

تو یکی از ما خواهی بود

او دستش را با مَنِشی بخشنده دراز کرد. سپس به اطراف رفت باهمه افرادی که اطراف ما بودند احوالپرسی کرد. او سریع دست دادن را تمام کرد و بازوی من و چراغلی را گرفت و ما را دور از جمعیت به سمت انتهای زمین هدایت کرد.

آیا من می‌توانم فارسی صحبت کنم؟ یا فرانسه؟ چقدر حیفا! او می‌خواست مستقیماً با خودم صحبت کند. چراغلی اشاره کرد که من می‌توانم فارسی صحبت کنم، ولی گفتم او خیلی زود متوجه ضعف من در فارسی صحبت کردن می‌شود.

من گفتم سرزمین‌های بختیاری بسیار زیباست، سالار فوراً صورتش را به سمت من برگرداند و گفت تو کشور ما را دوست داری؟

گفتم بیشتر از دوست داشتن من عاشق آن هستم. دلم نمی‌خواهد اینجا را ترک کنم.

سالار گفت بسیار خوب، تو یکی از ما خواهی بود. به تو لباس و یک جفت شلوار و کلاه می‌دهیم. من به تو یک اسب می‌دهم و در همه دره‌ها شکار خواهیم کرد.

با هر جمله، سالار بخشنده‌تر می‌شد. نباید اجازه می‌دادم شانس دوستی از دست برود، فوراً دستم را در جیبم بردم و یک کاغذ ۱۰ ریالی بیرون آوردم (حدود ۳۰ سنت).

من گفتم اینجا اولین مالیاتم را به شما پرداخت می‌کنم؛ و کاغذ را به او دادم.

حرکت زیرکانه با خنده‌ای از ته دل موردقبول قرار گرفت. سالار بازوانش را در بازوان من گره کرده و گفت تو یک بختیاری هستی. من تو را خیلی زیاد دوست دارم.

در آن لحظه من نمی‌دانستم چقدر خوش‌شانس هستم که صحبت به آن کانال چرخیده است. بعداً این قسمت از صحبت‌ها خیلی به کمک من آمد. این تنها یکی از همه‌ی آن حوادثی بود که بعداً باعث می‌شود کسی به‌قدر جای پای خوب و تمیز یک خرگوش (شانس) ایمان بیاورد.

شانس با مرد آمریکایی است

ما مدتی طولانی روی زمین ایستادیم در حالی که در مورد سرزمین (قلمرو) مردان سالار و در مورد آمریکا صحبت می‌کردیم، زمانی که سایه‌ها بلندتر می‌شدند، سالار مرا در اطراف روستا گرداند. ناگهان او پرسید: تو با دکتر وینزور کار می‌کنی؟ من جواب دادم بله. سالار با برقی در چشمانش در حالی که ریش‌های خیالی‌اش را در مشت گرفته بود پرسید: پارزن (در گویش مردم فریدن به قوچ کوهی پازن می‌گویند، اینجا سالار به شوخی ریش‌های دکتر وینزور را به ریش‌های قوچ کوهی تشبیه می‌کند). کلمه به معنی «قوچ کوهی» بود و اصلاً غیرمحترمانه نیست.

سالار گفت که دکتر وینزور را سال قبل دیده بود زمانی که او برای اولین بار آمده تا جاده را طرح‌ریزی کند. من دنباله صحبت او را نگرفتم. شاید اگر سالار بیشتر در مورد دکتر وینزور صحبت می‌کرد من می‌توانستم قبل از این‌که اشتباهی کنم احساس او را (در مورد دکتر وینزور) درک کنم. بهر حال او موضوع را عوض کرد و زمانی که به استمال و خان‌ها رسیدیم داشتیم در مورد تفنگ‌ها صحبت می‌کردیم.

محمدعلی‌خان به جلو آمد و از ما درخواست کرد به خانه برویم. تعریف خاصی از مالکیت در میان قبیله‌ها وجود داشت، خان صاحب همه‌ی خانه‌ها، مردم و مزارع، امکانات و هر چیز زنده و غیرزنده در روستا بود و رئیس قبیله صاحب خان‌ها بود، بنابراین به‌طور قانونی این خانه‌ی سالار بود که محمدعلی‌خان در آن زندگی می‌کرد.

حق تقدم و تشریفات

اگر من به یک مغازه در روستا می‌رفتم و اگر برای چیزی پولی پرداخت می‌کردم غیرمحترمانه محسوب می‌شد، زیرا آن مغازه، مغازه‌ی خان به حساب می‌آمد و من مهمان خان بودم. اگر خان با من بود ممکن بود به مغازه‌دار بگوید برای پول، کدخدا یا رئیس روستا را ملاقات کن. زمانی که من مهمان خان بودم، او موقتاً همه‌ی دارایی‌هایش را به من می‌داد. سالار ما را به سمت خانه راهنمایی کرد، اما دم در ما همه عقب ایستادیم و هرکسی به دیگری می‌گفت «اول شما لطفاً». این یک بلا تکلیفی بود. سالار رئیس بود. او قانوناً باید اول وارد می‌شد. او جایش را به من داد و همچنین به استمال.

من بازوی سالار را گرفتم و محکم او را با خودم کشیدم آن قدر که هر دو باهم وارد شدیم. همه خندیدند و ما به سمت اتاقی که غذا خورده بودیم پیش رفتیم، ابتدا اتاق تاریک بود تا اینکه دو لامپ بلند نفتی (لامپا) در



تصویر شماره ۹: سالار گفت شما می‌توانید جاده اتان را بسازید، رئیس اسب‌سوار قبیله چهار لنگ.

برای خرد کردن روح مستقل این سوارکار، شاه مستبد به مدت هفت سال او را زندان کرد. باوجوداین سالار به نویسنده گفت «ما آنچه خاطراتمان به ما می‌گویند فراموش خواهیم کرد. ما ابتدا آرزو داریم ایرانی باشیم». به‌عنوان یک وطن‌پرست، این مرد بختیاری آبرسانی را درست از میان سرزمین‌های قبیله‌ای تضمین کرد.



تصویر شماره ۱۰: همسران گلهداران پشم احشام بختیاری را می‌ریسند

حدود ۲۰ درصد از ۳۰۰۰۰۰ بختیاری هنوز از بین راه‌های کوهستانی رفت‌وآمد می‌کنند. با پای پیاده غذاها و لباس‌ها، رمه‌های بزرگ گوسفند و قوچ را می‌برند.

که چراغ‌ها بین ما و سمت چپم بودند من می‌توانستم به خوبی سالار و استعمال را ببینم. ساعت تقریباً هفت بود.

سربازها چهارزانو نشستند، درست شبیه به بقیه‌ی مهمان‌ها، آن‌ها جعبه فشنگ‌های خود را پوشیده بودند و تفنگشان روی پاهایشان بود و کلاه و کفش به تن داشتند. خان‌ها نیز کلاه داشتند. هرچند آن‌ها جعبه فشنگ و تفنگ‌هایشان را به خدمتکاران تحویل دادند.

پنج منقل آتش از زغال‌های در حال سوخت داخل آورده شد؛ و هر خان پپ تریاک خود را در دست گرفت. خان‌ها برای دسترسی راحت به نزدیک‌ترین منقل، آن‌ها را دست‌به‌دست می‌کردند. پپ‌ها ظاهر شدند و در مقابل زغال گذاشته شدند تا کاسه چینی آن‌ها گرم شود.

سر یک قوچ کوهی

سالار داشت در مورد این موضوع صحبت می‌کرد که برای بهترین عمل‌آوری گندم و جوانه زدن آن‌ها در دره‌های کاشینگان، تنها یک باران دیگر نیاز است. محمدعلی داشت در مورد اینکه چطور به قوچ کوهی شلیک کرده صحبت می‌کرد. دیگر خان‌ها به شوخی گفتند او هرگز حتی یک قوچ کوهی هم ندیده است و او را دست انداختند تا این‌که محمدعلی خان به یک خدمتکار دستور داد تا سر را داخل بیاورند.

بعد از مدتی کوتاه، نشان ظفر روی یک سینی نقره‌ای ظاهر شد. همه‌ی آن‌ها سرِ خونی را تحسین کردند و سپس به من گفتند باید با آن‌ها به شکار قوچ بروم.

مرکز اتاق قرار دادند که اتاق را با نور ملایمی روشن می‌کرد. ترتیب افرادی که بعد از ما آمدند: استمال، مهندسش، محمدعلی‌خان، چراغعلی‌خان، اسکندری‌خان، سه یا چهار خان دیگر، تعداد زیادی محافظ که هرکدام جعبه فشنگ و تفنگ‌های حرفه‌ای حمل می‌کردند و بالاخره تعدادی خدمتکار.

البته هیچ زنی دیده نمی‌شد. آن‌ها هرگز توسط بازدیدکننده‌ها دیده نمی‌شوند، مگر در اطراف خیابان‌های روستا. من می‌توانستم جنب‌وجوشی که برای کمک کردن در حیاط مرکزی برپا بود، ببینم. ما همه در کناره‌های اتاق جای گرفته بودیم؛ و با گفتن دوباره‌ی «اول شما لطفاً» توسط سالار ما همه روی زمین نشستیم. کفش‌هایمان را دم در درآورده بودیم.

من یک فرش زرد و قرمز را (جلو) کشیدم تا روی آن بنشینم و ناخودآگاه دستم روی کرک‌های آن ساییده شد. محمدعلی‌خان برای تقدیر از علاقه‌ی من به آن فرش لبخند زد.

سالار جاها را سازمان‌دهی کرده بود. او انتهای اتاق نزدیک قفسه‌ی طاقچه مانند (نمای بخاری) که با لامپ‌های کوچک و عکس پر شده بود، نشست و به متکاهای بزرگ تکیه داد. استمال کنار او نشست.

از من انتظار می‌رفت آنجا (کنار سالار) بنشینیم، اما سریع روی فرش زرد و قرمز نقل‌مکان کردم تا روبروی سالار باشم و بتوانم صورتش را ببینم. من درخواست کردم چراغعلی مترجم باشد. چراغعلی سمت چپ من بود. محمدعلی‌خان کنار استمال نشست، روبروی من و چراغعلی. به این دلیل

صحبت‌ها ادامه داشت. از استمال در مورد قیمت‌ها در تهران پرسیده می‌شد. من در مورد آمریکا سؤال پیچ شدم سپس کفش‌های من برداشته شد و دست‌به‌دست گشت. در میان دود تریاک سؤال‌های بیشتری پیگیری شد.

محمدعلی‌خان شروع به باز کردن پیپ خود کرد. وقتی که سنجاق مروارید دار که برای سقلمه زدن داخل سوراخ کاسه چینی پیپ (قسمت گرد و انتهای وافور) استفاده می‌شد، بیرون افتاد او با دقت زیاد از سنجاق برای تمیز کردن دندان‌هایش استفاده کرد.

یکی از خان‌ها از من پرسید که الان آمریکا ساعت چند است. این سؤال یک گفتگوی نیم‌ساعته را به دنبال داشت که بیشتر و بیشتر گیج‌کننده می‌شد.

من بی‌صبرانه در انتظار فرصتی بودم تا با سالار در مورد پروژه صحبت کنم. هیچ قصدی برای تعجیل در کارها نداشتم زیرا استمال به من توصیه کرده بود برای پیشبرد امور عجله نکنم. من روی پاهای بی‌حسم تکان خوردم.

چای برای همه داخل همان لیوان‌ها با محفظه‌های نقره‌ای، همان‌هایی که بعد از ناهار استفاده شده بود، آورده شد. کسانی که تریاک کشیده بودند تعداد زیادی لیوان چای خیلی شیرین نوشیدند. ساعت به‌کندی به نه نزدیک می‌شد. من به‌شدت احساس گرسنگی می‌کردم و حدس می‌زدم که سالار احساس مشابهی داشت زیرا به چشمان من نگاه کرد و دست‌هایش را روی معده‌اش گذاشت، پرسید غذا بخوریم، غذا بخوریم؟

من سرم را به علامت تأیید تکان دادم و شکم را مالیدم.

او فوراً با لهجه چیززی به محمدعلی‌خان گفت و او نیز همان پیام را برای خدمتکار تکرار کرد. مشخص بود کسانی که در حال استماع بودند دستور را شنیدند، زیرا آن‌ها همه، با صدای بلند پیپ می‌کشیدند و تلاش می‌کردند باعجله قرص تریاکی را که در حال مصرف آن بودند به انتها برسانند. خدمتکارها به‌سرعت برای بردن منقل‌ها، پیپ‌ها و لیوان‌های چایی آمدند.

بعد از گذشت زمانی کوتاه یک خدمتکار بلندقدتر در آستانه در ظاهر شد با یکپارچه سفید که در زیر بازوانش تا شده بود.

همه مهمان‌ها یکی‌یکی به دیوار تکیه دادند و خدمتکار سفره را روی زمین پهن کرد. بعدازآنکه سفره را صاف کرد و گوشه‌های آن را به سمت پاهای سالار و پاهای من کشید، با پاهای برهنه در مرکز سفره ایستاد. او با صدای بلند گفت «بیا»

دیگر خدمتکاران با سینی‌های سه فوتی پر شده با کاسه، لیوان، نان، بطری و چیزهای دیگر وارد شدند. مرد بلندقد فوراً نان‌ها را از یک مرد دیگر گرفت. با دقت جلوی هرکدام از خان‌ها و همچنین جلوی ما یک نان گرد بزرگ روی لبه سفره گذاشت. در انتهای دیگر سفره او نان‌ها را روی

یکدیگر گذاشت تا برای همه سربازها در دسترس باشد.

طبق قول، کباب هدیه عالی بود

مرد بلندقد در حالی که هنوز وسط سفره ایستاده بود شروع کرد به چیدن بشقاب‌ها طبق همان الگویی که برای چیدن نان‌ها استفاده کرد. ابتدا یک بشقاب بزرگ برنج که مرتفع بود، آمد. این ظرف به خاطر برنجی که داخل زعفران به مدت کم جوشانده بودند و روی ظرف برنج ریخته بودند، می‌درخشید.

بعدازآن ظرف دیگری از برنج و دانه عدس آورده شد؛ سپس یک کاسه از گوشت بره‌ای که در دیگ و داخل سس گیلان پخته شده بود. (من بعدازاینکه هسته یکی از آن‌ها را گاز زدم فهمیدم گیلان هستند) (استفاده از گیلان در پخت گوشت بعید به نظر می‌رسد احتمالاً یا هسته‌ی آلو یا آلبالو بوده و نویسنده متوجه آن نشده است). یک املت روی بشقاب نقره‌ای، یک کیک اسفناج شبیه به پودینگ، یک بشقاب کوچک حاوی چهارمغز کرفس کوهی؛ یک ظرف گود از جوانه‌های خارا که از میان سنگ‌های دامنه‌های مجاور کنده شده و با دوغ غلیظ پخته شده (احتمالاً منظور نویسنده کنگر است)، کاسه‌ی ماست (شیر بریده شده)؛ بطری‌های بزرگ از دوغ ساده و مقداری دوغ حاوی سبزی‌های خرد شده؛ مرغ سرخ شده و هدیه (پیشکش) - یک ظرف صاف با عمق یک اینچ از برنج که سر و جمجمه و همه‌ی مخلفات گوسفند به‌صورت وارونه روی آن آرمیده بود.

فقط کسانی که نزدیک سالار بودیم کرفس و سر گوسفند را داشتیم. بشقاب‌های نقره‌ای بالای نان‌ها گذاشته شد.

سالار یک قاشق صاف و پهن (کفگیر) برداشت و بشقاب من را پر از برنج کرد. زمانی که او بشقاب مرا پر می‌کرد تکه‌های نرم گوشت از داخل توده برنج بیرون می‌افتادند. سپس او مقداری غذا برای خودش کشید و به من اشاره کرد تا از غذاهای دیگر نیز بخورم.

خدمتکار قدبلند روی شانه‌های سالار خم شد تا یک نان تا شده‌ی پنکیک مانند بین ما بگذارد. من تکه‌هایی از گوشت سرخ شده را داخل نان تا شده دیدم. در حالی که از بالای سر کسانی که مشغول خوردن بودند به بیرون در نگاه می‌کردم، می‌توانستم پسر کشاورز را در حال لیخن زدن ببینم. او به قولش عمل کرده بود، کباب ویژه‌ای بود.

هیچ قاشق یا چنگالی وجود نداشت. همه دستشان را پایین می‌آوردند که غذا را با دستشان بخورند. غذا را با انگشتانشان فشرده می‌کردند و بعد به کمک انگشت شصتشان در دهانشان فرومی‌بردند. من تمام تلاشم را کردم که به بهترین شکل ممکن آن را انجام دهم در حالی که از نان گرم، نرم و تازه شده به‌عنوان قاشق استفاده می‌کردم.

شکستن سر گوسفند

چراغعلی به من گفت تا سر گوسفند را بردارم. من سر را به او دادم. باز کردن و شکستن سر یک قلق داشت که من چند بار آن را به‌طور کامل



تصویر شماره ۱۰: مناره‌های بلند و گنبد طلایی مسافران را به سرزمین‌های بختیاری هدایت می‌کند

در قم حرم فاطمه (حضرت معصومه) قرار دارد، خواهر امام رضا، هر دو برای شیعه‌ها مقدس شمرده می‌شوند. فاطمه در سال ۸۱۶ بعد از میلاد فوت شد و در داخل حرم آرمیده است. سنت می‌گوید هر جمعه او توسط برادر جدانشده‌اش بازدید می‌شود، یک زائر (امام رضا) از حرم خودش در مشهد، در بین زائران موجود، مکان به‌خصوص توسط زنان مقدس شمرده می‌شود. حرم، طلایش را به یک جوان مدیون است، کسی که عهد کرده آن را زینت دهد حتی اگر او حاکم پرشیا (ایران) باشد. این جوان کسی نبوده جز فتحعلی شاه. گنبد درحالی که زیر نور خورشید می‌درخشید برای نویسنده مانند یک چراغ دریایی بود.

دیده بودم ولی هرگز خودم امتحان نکرده بودم. او دو تکه نان را کند و آن‌ها را روی دو انتهای سر گذاشت و به سمت پایین هل داد. سر گوسفند از وسط شکست. او گردن را نگه داشت و قسمت شکسته شده را به سالار تعارف کرد.

سالار با استفاده از انگشت اشاره‌اش، نصف مغز گرم‌ونرم را بیرون آورد سپس به همین ترتیب من نیمه دیگر را درآوردم.

چراغعلی قسمت‌های خوب دیگر، که قابل خوردن بود را می‌شناخت و آن‌ها را برای خودش برداشت. محمدعلی خان زبان گوسفند را برداشت. بقیه‌ی تکه‌ها در پایین سفره ناپدید شد.

سالار یک‌تکه از کرفس را در بشقاب من، استعمال، چراغعلی و خودش گذاشت. ما همه در سکوت غذا خوردیم و نوشیدیم و تنها صدای جویدن غذا می‌آمد.

زمانی که یکی‌یکی غذایشان تمام شد، خان‌ها بدون عذرخواهی برخاستند و به سمت انتهای دیگر اتاق بزرگ رفتند تا برای شستن دست‌هایشان نوبت بگیرند. سالار و من تا لحظه آخر ایستادیم، یک خدمتکار یک‌کاسه، پارچ (آفتابه) و یک حوله آورد. سپس غذا برده شد. سفره‌ی طوفان‌زده از برنج‌های ریخته شده، استخوان‌ها و چیزهای دیگر تا شد و به بیرون برده شد. منقل‌ها و چای دوباره داخل آورده شدند و همچنین پیپ‌های تریاک. همه پشت به پشتی‌ها نشسته بودند منتظر برای چایی. سالار از من سؤال

پرسید، تو با ما غذا خورده‌ای؛ حالا در مورد ما چه نظری داری؟

همه به سمت من برگشتند. جمله با لحنی متفاوت و زبان کتابی گفته شد. من با کنجکاو به استمال نگاه کردم؛ زیرا می‌خواستم معنی درست چیزی را متوجه بشوم که او برای من ترجمه کرد. جواب دادم: «من مالیاتم را به شما پرداخت کردم من اهل چهار لنگ هستم! این غذای عالی فقط باعث شد از اینکه مرا پذیرفته‌اید (به‌عنوان یک بختیاری) خوشحال‌تر بشوم. زمانی که به اصفهان بروم، باید لباس‌هایی مثل شلوار و کت شما بخرم. من باید لباس‌های شما را بپوشم.»

این‌ها را به انگلیسی گفتم تا استمال عین کلماتم را به سالار بگوید. نمی‌توانستم این جملات را به فارسی بگویم. همه‌ی حضار و همچنین خود سالار خندیدند. او سرش را به علامت تأیید تکان داد سپس به سمت محمدعلی خان برگشت و با لهجه با او حرف زد. تعداد زیادی خان وارد بحث شدند. سالار دوباره رو به من کرد و گفت ما یک دست لباس برای تو داریم. دارند لباس‌ها را می‌آورند.

همه این مدت سالار در حال درآوردن پیپش بود. هنگامی که آن را درآورد، من متوجه شدم که پیپ متفاوتی است، با یک‌کاسه آبی زیبا و یک زنجیر طلا، در جایی که کاسه چینی و دسته چوب متصل می‌شدند. او داخل جیبش به جستجوی چاقویش پرداخت. زمانی که نتوانست چاقو را پیدا کند من به او چاقوی ارتشی جدیدم را که همسرم برایم فرستاده بود، تعارف کردم.

سالار کاسه‌ی پیپش را تمیز کرد و سپس شروع کرد به بازرسی چاقوی من. این آخرین بار بود که من آن را به‌عنوان چاقوی خودم دیدم. او چاقو را به دسته‌کلید خود بست و با غرور به خان‌ها نشانش داد.

مرد آمریکایی بختیاری می‌شود

در همان موقع، خدمتکار بلندقد با لباس سنتی من ظاهر شد. چراغعلی در حالی که می‌خندید، چراغ‌نفتی را حرکت داد و از من تقاضا کرد تا در مرکز اتاق لباس را بپوشم. سالار وارد عمل شد و مرا با اصرار بلند کرد. هیچ راه فراری وجود نداشت.

چراغعلی و اسکندری‌خان مسئولیت پوشاندن لباس به من را به عهده گرفتند- یا شاید درآوردن لباس‌های من - آن‌ها توضیح دادند که من باید لباس‌های روی‌ام را دربیورم. همان‌طور که من لباس‌هایم را درمی‌آوردم هرکدام از آن‌ها برای بازرسی توسط هر نفر، دست‌به‌دست می‌گشت. آن‌ها حتی جیب‌هایم را گشتند. پیراهن پشمی آبی روشنم همه‌ی آن‌ها را علاقه‌مند کرده بود. کمربندم، در چشم به هم زدنی به سمت دیگر اتاق رفت. ابتدا آن‌ها یک شلوار ابریشمی مشکی و سنگین به من پوشاندند. یک بند تنبان برای پوشاندن چین‌های بالای شلوار وجود داشت. من نسبت به زمانی که آمریکا را ترک کردم لاغرتر شده بودم و به همین علت کمر لباس کاملاً مناسب من بود. شلوار خیلی حجیم بود.

سپس آن‌ها یک پیراهن ابریشمی به من پوشاندند، بعد یک کت، سپس

یک روپوش پشمی و خاکستری سنگین با آستین‌های ۶ اینچی.

یک کلاه سیاه آورده شد ولی اندازه من نبود. چراغعلی کلاه خودش را درآورد و روی سر من گذاشت. همه مرا تحسین کردند. آن‌ها کفش‌های کرباسی را فراموش کرده بودند، ولی به یاد آن‌ها نیاوردم. چراغعلی با من دست داد، اسکندری خان و بقیه هم همین‌طور.

در حالی که به استمال نزدیک‌تر می‌شدم، سالار اشاره کرد که باید کنار او در فضایی که آماده کرده بود بنشینیم. او در حالی که می‌نشستم به من گفت اکنون تو خان هستی. من گفتم آمریکن خان اسم من است، اکنون شما خان‌هایی از دو کشور دارید.

سالار به سمت پیپش برگشت. ما همه برای مدت کوتاهی در سکوت نشستیم.

نظر صریح

«تو برای چی اینجا آمدی؟» این صاعقه‌ای بود که سالار برای شکستن سکوت به کار برد. من به کمک استمال جواب دادم: «برای جلب همکاری شما در ساخت جاده به تنگه قاضی و سد کارون».

اگر بگویم ما جاده نمی‌خواهیم و من کارتان را متوقف کنم تو چه کاری خواهی کرد؟

من یخ زدم. این صراحت مرا شگفت‌زده کرد. این روش خیلی مرسوم نبود. معمولاً مقدار زیادی تعارف و صحبت‌های زیادی پیرامون موضوع ردوبدل می‌شد و در نهایت هر طرف نظر طرف مقابل را استنباط می‌کرد. این روش داخل کتاب‌ها نبود.

من پاسخ دادم شما تنها زمانی این نظر را می‌دهید که به چهارلنگ صدمه وارد کنند؛ این کار به چهارلنگ صدمه‌ای نمی‌زند و به مردم کمک خواهد کرد، مردم شما و مردم اصفهان. اگر این کار آسیبی به چهارلنگ وارد می‌کرد من خودم ممکن نبود آن را انجام دهم. اگر چه ما می‌خندیم، من از چهارلنگی بودن احساس غرور می‌کنم. من ممکن نیست به ضرر این مردم کاری انجام دهم.

همه‌ی خان‌ها و سربازان با علاقه به سمت جلو خم‌شده بودند. بیرون، درگاه از مردان با درجه پایین‌تر و خدمتکاران پرشده بود. سالار تقاضا کرد: تو می‌توانی تضمین بدهی که ارتش از این جاده برای تکرار کشتار گسترده‌ای که چند سال پیش در روستاهای ما انجام دادند، استفاده نخواهد کرد؟

آیا تو می‌دانی که نه سال پیش، آن‌ها آن پسر را (او به چراغعلی اشاره می‌کند) گرفتند، وقتی که تنها ۱۶ سال داشت و او را با پای برهنه ۱۰ مایل در برف زیاد به سمت داران بردند و زندانی کردند؟ آیا تو می‌دانی آن‌ها همه را شبیه به سگ‌ها شکار می‌کردند و برای رهایی ما پول می‌گرفتند تا وقتی

ده‌ها هزار تومان داده می‌شد به ما بخندند؟ آیا تو می‌دانی آن‌ها محصولات و حیوانات ما را بدون پرداخت پول می‌بردند و مردم من را در قحطی رها می‌کردند؟ آیا تو شنیده‌ای که من هفت سال سخت را در زندان آن‌ها سپری کردم و بیشتر سال‌ها شبیه به یک سگ بیابان گرد در تبعید بودم؟ نه، تو این‌ها را نمی‌دانی. شما این چیزها را در آمریکا ندارید؛ اما ما همه را تجربه کرده‌ایم. سالار پیپش را زمین گذاشت. او خودش را به هوای مبارزه‌طلبی مستقیم بالا کشید. چشمانش می‌درخشید. سالار در حالت خشمگین واقعا یک فرمانده بود. من در حالی که هنوز به خاکستر داخل منقل نگاه می‌کردم به آرامی گفتم آن شاه رفته است آن دولت رفته است. من توسط کسانی که بخواهند به اینجا صدمه بزنند فرستاده نشده‌ام. دکتر وینزور مرا فرستاده. من نمی‌توانم در مورد این دولت با تو بحث کنم، به این دلیل که من در قرارداد قول داده‌ام که این کار را انجام ندهم (احتمالاً نویسنده از هرگونه بحث سیاسی در مورد دولت وقت در میان بختیاری‌ها منع شده است) اما تو می‌دانی الآن همه چیز تغییر کرده است.

سالار در یک سکوت طولانی نشست. خان‌ها به‌سختی پلک می‌زدند. من به زغال‌های در حال سوخت در منقل زل زده بودم.

تو می‌توانی جاده‌ات را بسازی

تقریباً بعد از ۱۰ دقیقه سالار دستش را روی زانوی من گذاشت. او صورتش را به سمت من برگرداند. حق با توست همه چیز تغییر کرده است. اگر چه زخم‌های ما هنوز تازه هستند اما من هم‌اکنون به خودم قول داده‌ام که اگر دولتی داشته باشیم که به ما کمک کند و با ما دوست باشد، به آن‌ها نشان دهیم که بختیاری‌ها، مردان بزرگی هستند.

اولین آرزوی ما این است که ایرانی باشیم. ما آرزو داریم به همسایه‌های اصفهانی کمک کنیم، ما می‌دانیم آن‌ها به آب نیاز دارند. ما آنچه خاطراتمان به ما می‌گویند فراموش خواهیم کرد. ما گذشته را پشت سر خواهیم گذاشت. ما دست‌هایمان را برای دوستی دراز می‌کنیم. پدران ما از بزرگ‌ترین مردانی هستند که تاکنون در ایران متولد شده‌اند. یاد آن‌ها همچنان زنده است. آن‌ها در ایران حکومت کرده‌اند. ما به کشورمان کمک خواهیم کرد.

تو می‌توانی جاده‌ات را بسازی. تو می‌توانی به ارباب هفت لنگ بگویی که سالار همکاری‌اش را به خاطر مصلحت ایران اعلام کرد. امیدوارم خدا در این عمل راهنمای ما باشد.

ناگهان من بی‌حال و خسته شدم.

من برگشتم و به سالار شب‌بخیر گفتم و از او برای غذا و برای لباس و برای این که به ما اجازه داد این چنین دوستان نزدیکی باشیم تشکر کردم. او پاسخ داد «من تو را خیلی زیاد دوست دارم. ما باهم به شکار خواهیم رفت.»

*سفرنامه ادوارد کیس به منطقه بختیاری برای انتقال آب کارون به اصفهان، برگرفته از مجله نشنال جئوگرافی منتشرشده در ماه مارس ۱۹۴۷ میلادی.

خانه پدربزرگ

خانه پدربزرگ برای شما چه معنایی دارد؟ چطور این مکان برای شما تعریف می‌شود؟ احساس تعلقی که بسیاری از ما به این فضا داریم چطور شکل گرفته است؟ چگونه است که مزه‌های شیرین این خانه تا زمان کهن‌سالی هم با ما می‌ماند؟ آن‌گونه که گویی هنوز هم زنده است و در ذهن ما نفس می‌کشد.

این سؤالات ذهن ما بود، وقتی داستان طراحی خانه پدربزرگ شروع شد. پدربزرگ داستان ما «عمو جابر»، در جست‌وجوی ساختن فضایی در باغ پرتقال خود، واقع در روستای مقری کلاهی بابل، برای خانواده، خصوصاً نوه‌هایش بود. فضایی که بچه‌ها در آن سرخوشانه، کودکی‌شان را زندگی کنند. فضایی گرم و صمیمی برای دورهم‌نشینی خانوادگی و گپ‌وگفت‌های شبانه به دور از هیاهوی شهر، در نقطه‌ای امن و در پناه پدربزرگ.

پدربزرگ در پی این جست‌وجو، با باغ کاتی^۱ آشنا شد. در این باغ، سازه‌ای چوبی قرار دارد که در مازندران، به آن نفار^۲ می‌گویند. در طی بازدیدی که او و خانواده‌اش از این سازه و محیط اطرافش داشتند، نوه‌ها سرخوشانه به این سو و آن سو می‌رفتند و بزرگ‌ترها گویی‌های قدیمی دیده‌اند. این تجربه، سنگ بنای داستان طراحی خانه پدربزرگ ما بود.

طراحی را با جانمایی تجربه‌های زیست جمعی و فردی این خانواده، شروع کردیم و نتیجه آن رسیدن به مساحتی بهینه بود تا کمترین هدر رفت فضا را داشته باشیم. جانمایی سازه نیز بر اساس کمترین تعداد قطع درخت اتفاق افتاد. مسیر رسیدن با توجه به جهت کاشت و تراکم درختان و ترجیحات اقلیمی، تعریف شد. فضای سکونت را مجموعه‌ای از فضاهای بسته و نیمه‌باز طراحی کردیم که دارای ارتباط فضایی سیال باشد و ارتباطات جمعی در آن به‌خوبی شکل بگیرد.

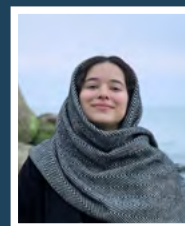
۱- باغ کاتی از سال ۱۳۹۷ در روستای کلاگرمحله به فاصله‌ی پنج کیلومتری شهر بابل تأسیس شد. در این سالیان همراهمان کاتی در تلاشی مستمر برای معنا کردن پایداری زیست‌محیطی و اجتماعی گرد هم آمدند. از جمله تلاش‌های اهالی کاتی ساخت سازه‌های بومی، کشاورزی بدون سم و کود شیمیایی، مصرف بهینه آب، مدیریت پایدار پسماند با تولید کود کمپوست و تفکیک زباله‌های خشک، ایجاد فضای تجربه‌ی طبیعت برای کودکان و تشکیل باهمستان برای دغدغه‌مندان فرهنگی، اجتماعی و محیط‌زیستی بوده است.

۲- از سازه‌های بومی مازندران است. سازه‌ی دو طبقه چوبی که در گذشته دارای ۶ پایه در همکف و ۱۲ ستون در طبقه اول بوده و کارکردهای متفاوت مذهبی و اقامتی داشته است. به گونه مذهبی آن سقافنار یا ساق نفار گویند. گونه اقامتگاهی آن، مکانی به‌عنوان اقامتگاه موقت برای شبی آساییدن در زمین‌های کشاورزی بوده است.



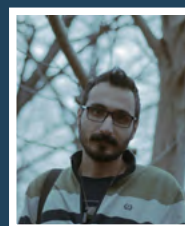
بهاره حسنینیا

کارشناسی ارشد معماری
اسلامی، دانشگاه تبریز



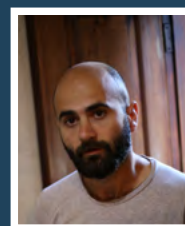
گوهرشاد گوران

دانشجوی دوره کارشناسی
معماری، دانشگاه طبری بابل



محمدجواد قاسمی

کارشناسی ارشد اکوتوریسم،
دانشگاه مازندران



مسعود حسنینیا

کارشناسی عمران، دانشگاه
نوشیروانی بابل

روایت



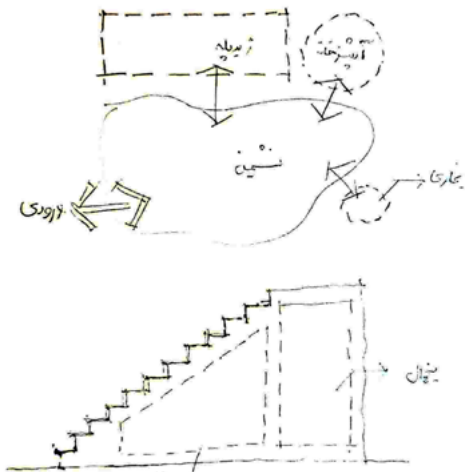
تصاویر شماره ۱ و ۲: نغار باغ کاتی.



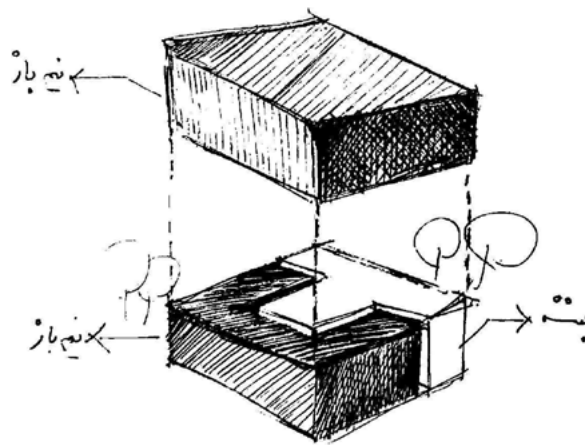
تصویر شماره ۳: احساس نوه عمو جابر به خانه پدر بزرگ.

در طراحی آشپزخانه با توجه به محدود بودن فضا، سعی بر راحتی استفاده و هم‌نشینی بصری مطلوب با دیگر اجزای بخش نشیمن بوده است. از این رو از پارچه برای پوشش کابینت‌ها و طاقچه‌هایی برای چپش ظروف روی آن‌ها استفاده شده است.

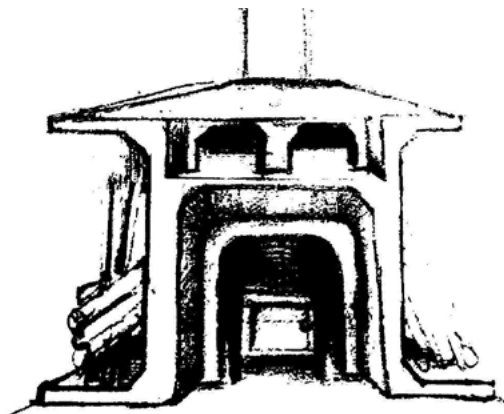
در طراحی داخلی فضای بسته، بر آن بودیم تا خانواده تجربه‌ای راحت و آسوده داشته باشند. بخشی از فضای بسته، فضای پخت‌وپز و فضای چندمنظوره نشیمن (فضای خواب، بازی بچه‌ها، دورهم‌نشینی، غذاخوری، جایی برای رختخواب‌ها و وسایل روزمره) را در خود جای داده است و بخشی از آن انبار و سرویس بهداشتی را شامل می‌شود.



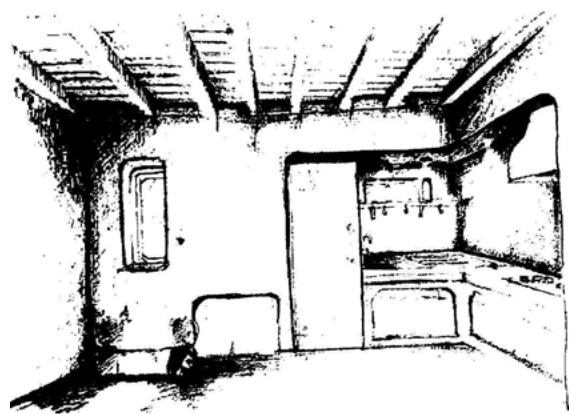
تصویر شماره ۵: دیاگرام سیر کولاسیون.



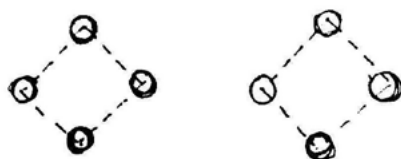
تصویر شماره ۴: دیاگرام حجم در نظر گرفته شده.



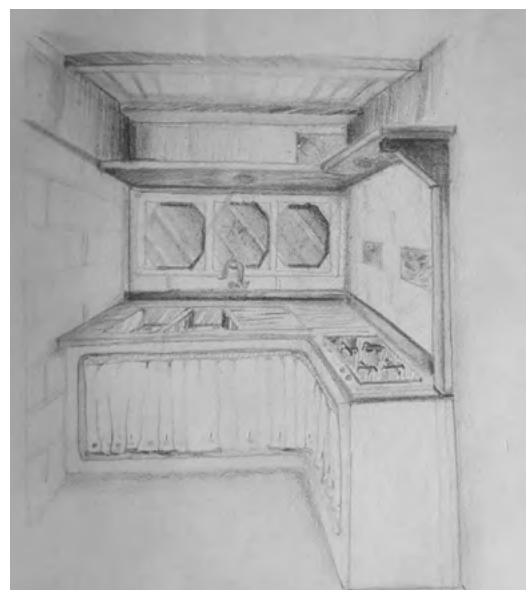
تصویر شماره ۷: اتود اولیه بخاری.



تصویر شماره ۶: اتود اولیه فضای داخلی.



تصویر شماره ۹: اتود نورگیر.



تصویر شماره ۸: اتود اولیه طراحی آشپزخانه.

در طراحی فضای نیمه‌باز نفار، ایده هم‌زیستی با طبیعت را مدنظر قرار دادیم. فضاهای نیمه‌باز، ایوان و طبقه اول را شامل می‌شود. طبقه اول، محلی است برای آسائیدن در فصل بهار و تابستان. بخشی از خانهی پدربزرگ که نوه‌ها بیشترین زمانشان را در آن به بازی و سرگرمی مشغول‌اند. برای طراحی این بخش سعی کردیم احساس رهایی و آزادی را در بستری از امنیت برای نوه‌ها و اعضای خانواده محیا کنیم.

نورگیرهای طراحی‌شده بالای پله جهت تنوع بصری و کنترل رفت‌وآمد به بالای نفار در نظر گرفته‌شده است. این نورگیرها از شیشه‌های نوشیدنی ساخته‌شده‌اند. آرایش آن‌ها به‌نوعی نقش آشنای لوزی را به ذهن می‌آورد. نقش لوزی آن‌قدر در صنایع‌دستی این بوم تکرار شده است که ناخودآگاه با ذهن این مردم آشناست و مگر غیرازاین است که خانه پدربزرگ باید آشنا باشد؟



تصویر شماره ۱۰: یک مدول از نورگیر در حین اجرا.



تصاویر شماره ۱۱ و ۱۲: تصاویر جزئیات قابل مشاهده سازه.

یکی از ایده‌های ما برای خانه پدربزرگ، ماندگاری خاطرات فضایی در ذهن اهالی این خانه بود. جزئیات نقش مؤثری در این یادآوری دارد. از این رو وقت زیادی صرف طراحی جزئیات اجرا قابل مشاهده سازه کردیم. فرم کماچه‌ها^۱ با الهام از هلاله^۲ در نقشینه‌ها و آرایه‌های معماری مازندران و با توجه به محدودیت در اجرا جهت برش آن‌ها طراحی شده است. طراحی فرم اتصالات کماچه به ستون نیز از همین منبع الهام گرفته شده و برای استحکام بخشیدن سازه‌ای طراحی شده است. نقش نرده‌ها در هماهنگی با فرم کماچه‌های بالای سرشان و بازی با نور خورشید پرداخت شد.

به منظور تنوع بخشی به جداره داخلی، قسمت پایین طاقچه با تکنیک لایه برداری و در هماهنگی با فرم جزئیات دیگر بنا نقش ریزی شد. آرایه‌هایی رنگ آمیزی شده در نمونه‌های تاریخی مذهبی این دیار وجود دارد ولی ما از رنگ آمیزی و طراحی نقوش روی کماچه‌ها و ستون‌ها پرهیز کردیم تا نوه‌ها شاید چندی بعد، برای دل خودشان بخواهند روی آن طرحی بکشند.

در ساخت این سازه تماماً تلاش کردیم تا از مصالحی استفاده کنیم که علاوه بر بوم آورد بودن، کمترین رد پای کربن را دارا باشند و همچنین حس صداقت و سادگی از لمس آن‌ها که از صفات خانه پدربزرگ‌ها است را منتقل کنند. به همین جهت از معماری لارده‌ای بهره جستیم و چوب

به‌عنوان اسکلت بنا انتخاب شد.

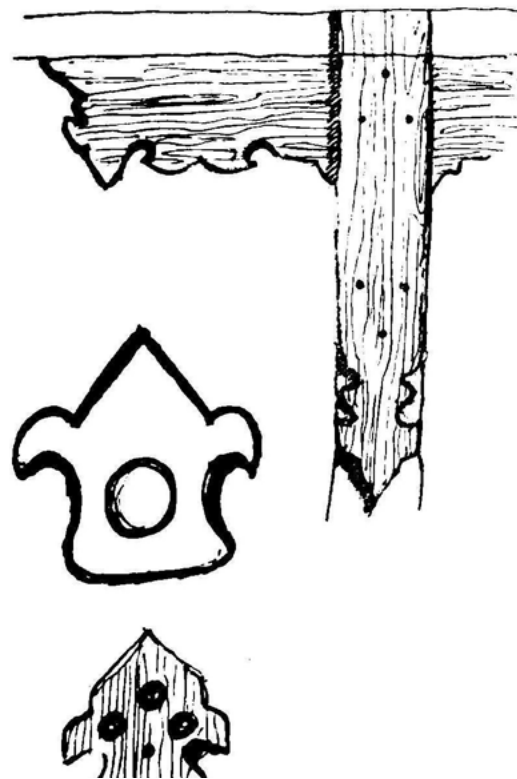
بین جداره‌های لارده از پشم به‌عنوان عایق حرارتی استفاده کردیم. سپس جداره‌ها را با کاه گل پوشاندیم و در فضای داخلی لایه‌ای از گل سفید برای ایجاد کنتراست مناسب در مقابل چوب روی کاه گل اولیه کشیدیم. تا جایی که امکان داشت از چوب‌های دست دوم به‌عنوان لارده و پوشش پوسته زیرین سقف نثار و همچنین از در و پنجره‌های قدیمی استفاده کردیم. برای پوشش کف فضای نشیمن نیز آجر را انتخاب کردیم؛ و در نتیجه تمامی این مصالح در کنار هم سبب آسایش دمایی شده که نقش بسزایی در بالا بردن کیفیت فضا ایفا کرده است.

بعد از پایان ساخت، به دیدن پدربزرگ و خانواده‌اش رفتیم تا حس و حال خانواده و بچه‌ها را به تماشا بنشینیم. نوه‌ها آزادانه، در فضا می‌دویدند و بازی می‌کردند. از پله‌های نثار بالا می‌رفتند و در زیر سقف آن می‌چرخیدند. پدربزرگ نیز سرگرمی‌ای نو پیدا کرده است.

طراحی خانه پدربزرگ، برای ما تجربه‌ای خوشایند بود چرا که قدم‌زنان در خاطرات کودکی‌مان نقش کشیدیم و طراحی کردیم. از پله‌های نثار بالا رفتیم، چرخیدیم، رقصیدیم و آموختیم که چگونه طراحی‌مان را به چشم بازی ببینیم و این بازی را در کنار هم‌بازی‌هایمان به بهترین شکل به سرانجام برسانیم.



تصویر شماره ۱۴: کماچه و اتصال آن به ستون.



تصویر شماره ۱۳: دیاگرام طراحی کماچه و اتصال آن به ستون.

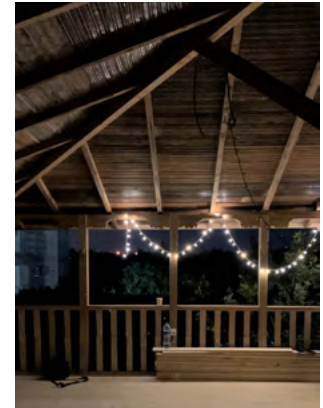
۱- سرستون را در معماری مازندران، کماچه گویند.

۲- به معنای لاله.



تصاویر شماره ۱۶ و ۱۷: استفاده از پشم به عنوان عایق حرارتی.

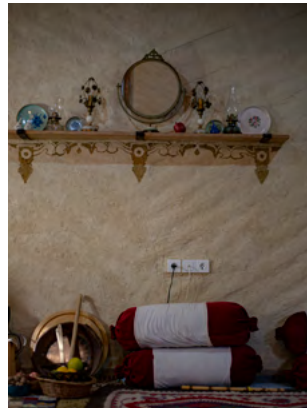
تصویر شماره ۱۵: بهره‌گیری از چوب در سازه بنا.



تصویر شماره ۲۰: پوشش پوسته زیرین نفار.

تصویر شماره ۱۹: جزئیات نمای بنا.

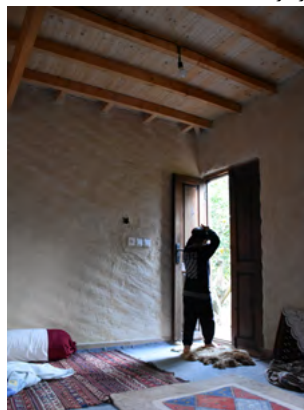
تصویر شماره ۱۸: فضای نفار.



تصویر شماره ۲۳: فضای آشپزخانه.

تصویر شماره ۲۲: فضای نشیمن.

تصویر شماره ۲۱: نصب نورگیرها.



تصاویر شماره ۲۴ تا ۲۶: فضای داخلی بنا.

کوچه سنگ تراش‌ها



محمد محمودی

معمار

خانه‌اش تو کوچه سنگ‌تراش‌ها بود. بعد از مادی^۱ یک کوچه بن‌بست کوچک بود. ته کوچه هم یک درِ دولنگه کوچک سبزرنگ چوبی. دو طرف چهارچوب در هم دو تا باریکه آجرکاری که به دو طرف کوچه مماس بود. در زدم، خودش در را باز کرد. یک راهروی نسبتاً تاریک و ته راهرو هم حیاط باغ بهشت با نور پرفروغ آفتاب و درختان سبز... کمی بعد در اتاق کارش بودم که درش از راهرو بود. سنش زیاد نبود ولی مو و ریش کوتاه سپیدی داشت. لاغراندام با پیراهن گشاد سپید و شلوار گشادِ کتانی سپید با دمپایی خانگی و جوراب سپید. به سفارش دوست عزیزی مرا پذیرفته بود و کاشی‌کار بنام اصفهان بود.

برایش گفتم از بنایی که قرار بود ساخته شود، از اینکه قرار است بنا بچه شیطان و بی‌ادب نباشد در بین بناهای فاخر و بزرگ و با ادب اصفهان باشد و... گفتم: می‌خواهیم شما زحمت کاشی‌کاری آن را بکشی... گفت: من کاشی‌کار نیستم، من ساز می‌زنم. ساز من کاشی است و زخمه ساز هم قاشقک و گزن و آنبر و... گفت: گاهی باید ضربه‌هایش بر کاشی از ضربه مضراب بر سنتور هم ظریف‌تر باشد و... گاهی که خوب کار می‌کند و دست‌انداز آماده می‌شوند، می‌نشینند و خوب تار می‌زند و تار می‌زند... و من که دیگر در نقش کاشی و تار و سنتور و نوای خوش آن‌ها سیر می‌کردم. گفتم: صدای نوای کاشی را چطور بشنوم؟

گفت: برو مسجد شیخ لطف‌الله. از در و از آن پیچ راه داخل شو. تا صحن برو. در صحن آن بایست. اول خوب دوروبرت را با دقت نگاه کن. با چشم دل و خیلی آرام. ساکت باش. حرف نزن. بعد چشم‌هایت را ببند و خوب گوش کن. صدای سازِ کاشی‌ها را می‌شنوی...

پرسید: چه کاره‌ای؟ گفتم: معمار. گفت: ساز می‌زنی؟ گفتم: نه. گفت: ابزار کارت چیست؟ گفتم: کاغذ و قلم. گفت: پس تو هم ساز می‌زنی. سازت کاغذ است و زخمه سازت هم قلم... و بعد گفت: بدان اینجا اصفهان است و من و تو در نوای سازِ ارکسترِ بزرگان راه می‌رویم، در این نوا، زندگی می‌کنیم و گوش می‌دهیم به بهترین نوایی که طی سالیان برایمان نواخته‌اند. حواست را جمع کن، سازت را خوب کوک کن. مواظب زدن زخمه باش، نکنند بین این‌همه نوای هماهنگ دل‌پذیر، صدای ناموزون و ناپسندی از سازت برآید که مایه آبروریزی است و... از در بیرون آمدم و تا شب در کوچه‌ها راه رفتم. در نوای سازِ ارکسترِ بزرگان قدم زدم و گوش کردم به زمزمه و نوای آب‌مادی‌ها و نوای زیبایی که در کوچه‌ها شنیدم... و تا پشت کوچه کلیسای وانک که زنگ آن با آن نوای دلپذیر ضربه‌هایش، در گوشم می‌نواخت... هوا تاریک تاریک شده بود.

۱- مادی (اسم) مجرای آب که از نهري برای زراعت عمومي قري و قصبات جدا کنند کانال اصلي.

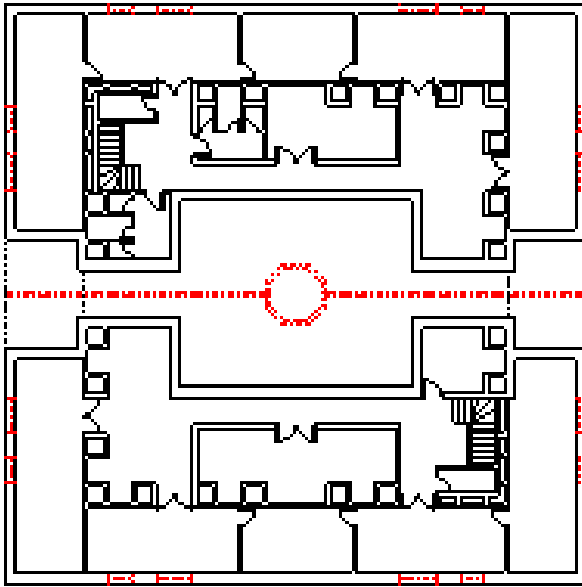
توضیحات:

و با مسئولیت بنده انجام شد. برای قسمت‌های مختلف کار مثل خطاطی و کاشی‌کاری و نجاری سعی شد از استادکاران حرفه‌ای اصفهانی استفاده شود.

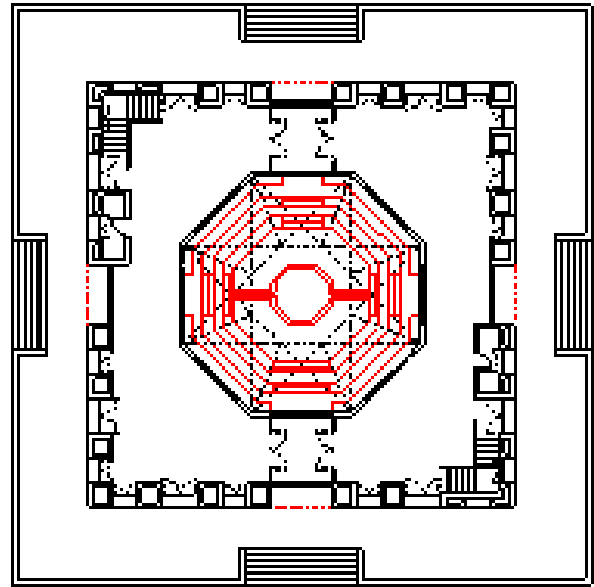
در سال ۱۳۶۵ تا ۱۳۶۸ بعد از آنکه در مسابقه طراحی بنای یادبود علامه امینی به کارفرمایی شهرداری اصفهان برنده اول شدیم، طراحی و نظارت بر اجرای این بنا توسط مهندسین مشاور ما بنام (مهندسین مشاور اخیر)



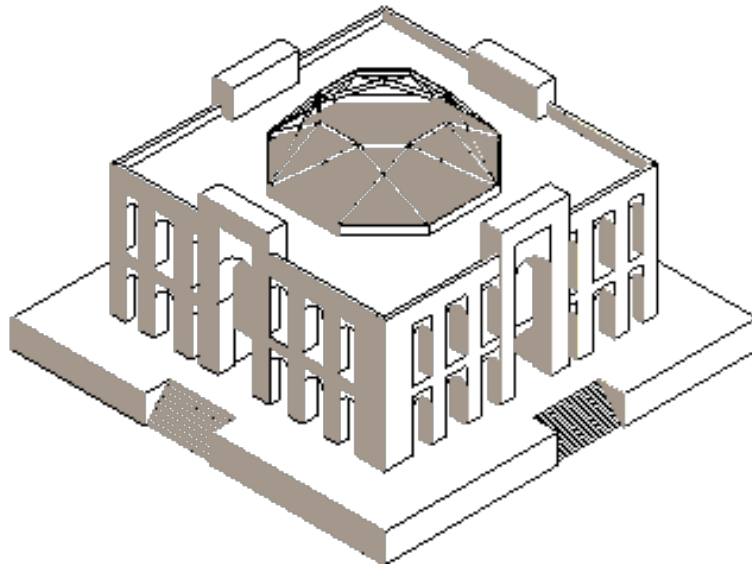
عملیات تکمیل بنای یادبود علامه امینی (ره).



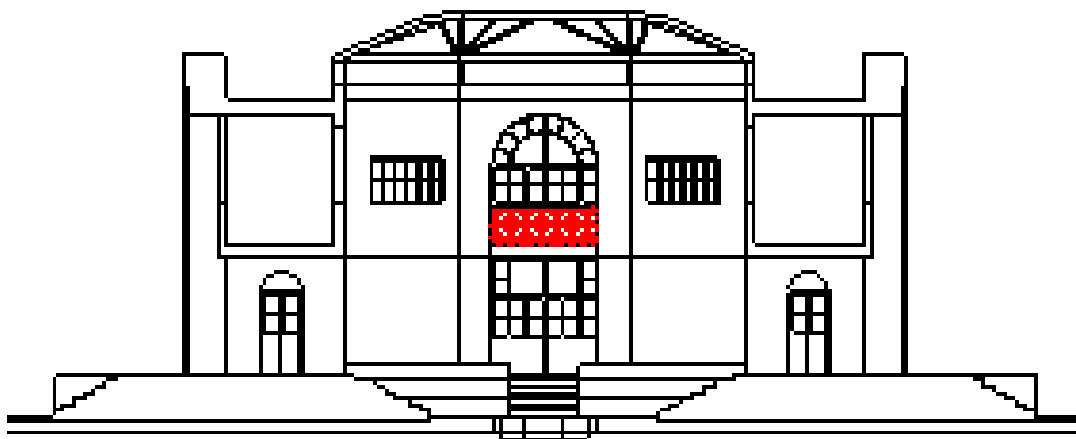
پلان زیرزمین بنای یادبود علامه امینی (ره).



پلان طبقه اول بنای یادبود علامه امینی (ره).



تصویر سه‌بعدی بنای یادبود علامه امینی (ره).



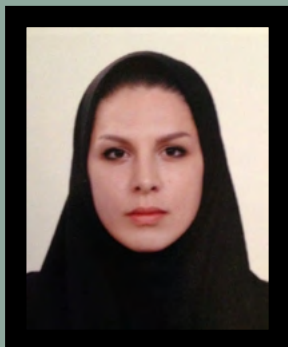
مقطع بنای یادبود علامه امینی (ره).



نمای شب بنای یادبود علامه امینی (ره).



تصویر ماکت بنای یادبود علامه امینی (ره).



شیما شاهرخی

دانشجوی دوره‌ی دکتری مرمت و

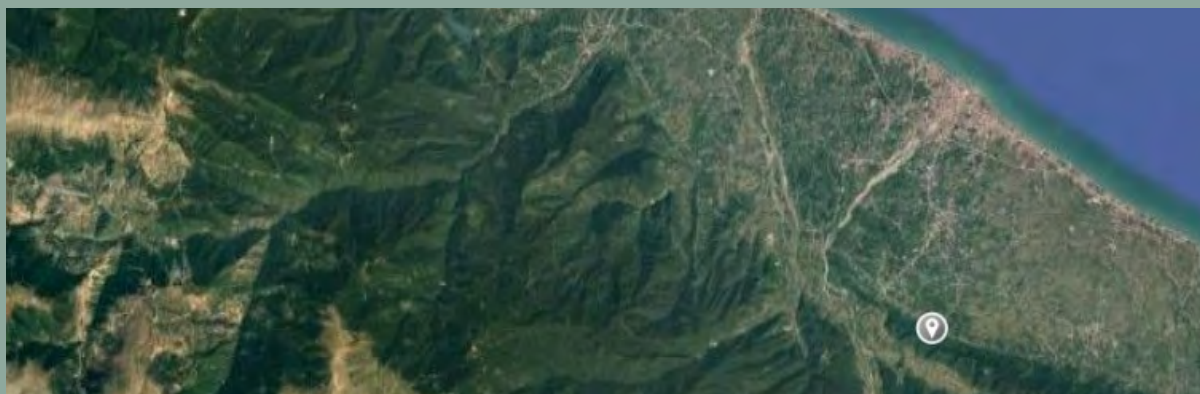
احیای ابنیه و بافت‌های تاریخی، دانشگاه

آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات

دیدهبان

خانه‌ای در روستای سیاورز، تنکابن، مازندران

تصاویر مربوط به خانه‌ای کوچک در روستای سیاورز، شهرستان تنکابن، واقع در استان مازندران است. قدمت بنا مربوط به سال‌های ۱۶-۱۳۱۵ هجری شمسی بوده و با نقشه‌ای بسیار ساده شامل یک حیاط کوچک، کرسی‌چینی سنگی و اندودشده، پلکان ورودی، ایوان مسقف محصورشده با نرده‌ها و ستون‌های چوبی و دو اتاق کوچک برای فضای زندگی و مطبخ بود. پوشش سقف بنا به‌مانند دیگر بناهای ساخته‌شده در این اقلیم به‌صورت شیروانی و متشکل از کلاف‌ها و خرپاهای چوبی بود. تصویر شماره ۳ برداشت‌شده در اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۹۹ و در زمان حیات بنا و تصویر شماره ۴ مربوط به آبان ماه سال ۱۳۹۹ است که بازماندگان و نواده‌ی مالکان اصلی به‌منظور ساخت بنایی جدید آن را تخریب نموده‌اند



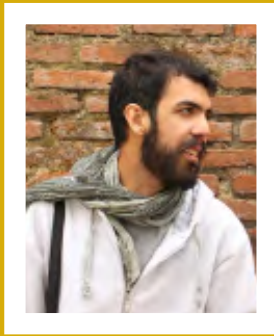
تصاویر شماره ۱ و ۲: موقعیت روستای سیاورز و بنای ذکر شده در تصاویر هوایی.



تصویر شماره ۳.



تصویر شماره ۴.



معراج شریفی

کارشناسی ارشد مرمت شهری از
دانشکده هنرهای زیبا دانشگاه تهران

در کوچه، پس کوچه‌های ایران

طراحی‌هایی از جنوب ایران

طراحی‌های پیش‌رو متعلق به ده سال سفرهای دانشجویی و کاری من هستند که به‌صورت تدریجی تبدیل به یک مجموعه از شهرها، روستاها، کوچه‌ها و خانه‌های ایران شده است. این طرح‌ها از سال ۱۳۸۷ تا ۱۳۹۷ شامل ۱۶ دفترچه هستند. به جهت اهمیت زمان در طراحی - چه در سفرهای گروهی و چه انفرادی - از تکنیک راپید، جوهر یا مداد فراتر نرفته و کارها عموماً در دفترهای طراحی ۵۱ کشیده شده‌اند تا راحت‌تر قابل حمل باشند. این طراحی‌ها فارغ از جزئیات دقیق و اتنوگرافیک هستند و بیشتر جهت درک فضا و یادداشت‌های تصویری شخصی کشیده شده‌اند. به همین جهت است که در آن‌ها کاربرد طراحی‌های اتنوگرافیک باستان‌شناسان یا طراحی‌های آکادمیک معماران را نمی‌توان یافت زیرا در زمان طراحی، کاربردی برای طراحی‌ها تعریف‌نشده بود و احوالات و تکنیک شخصی بر شبیه‌سازی جزئیات، مقدم بوده است. این بخش از «در کوچه، پس کوچه‌های ایران» به طراحی‌هایی از بعضی شهرهای حاشیه خلیج فارس اختصاص یافته است. این شهرها شامل شوش در تابستان ۹۲، لافت، کنگ، سیراف، هرمز در زمستان ۹۶، و بوشهر در پاییز ۹۷ می‌شوند. از خانم مهسا عباسی گراوند و آقای دکتر سیاوش صابری برای فراهم کردن فرصت انتشار این طراحی‌ها، قدردانی و سپاسگزاری می‌کنم.



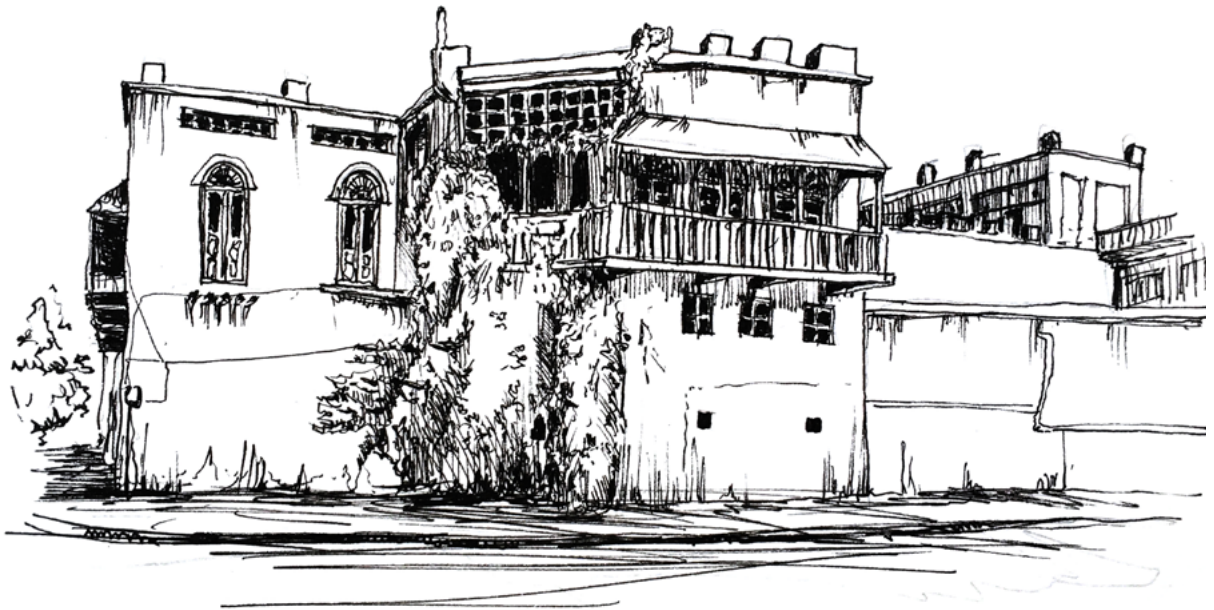
بوشهر، پاییز ۱۳۹۷



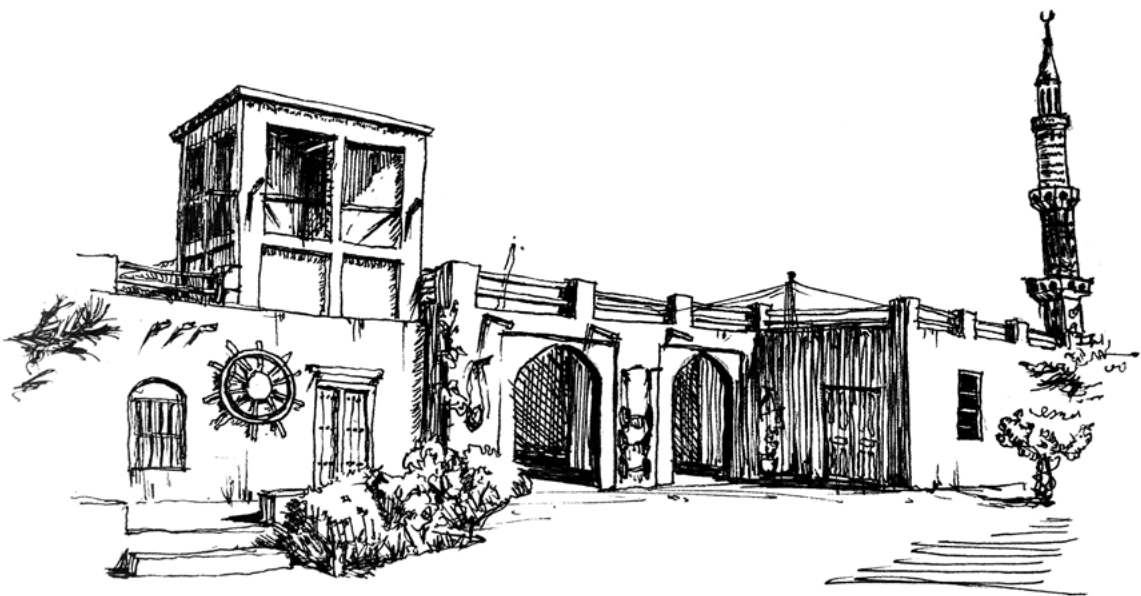
پوشهر. پاییز ۱۳۹۷



بوشهر، پاییز ۱۳۹۷



پوشهر، پاییز ۱۳۹۷



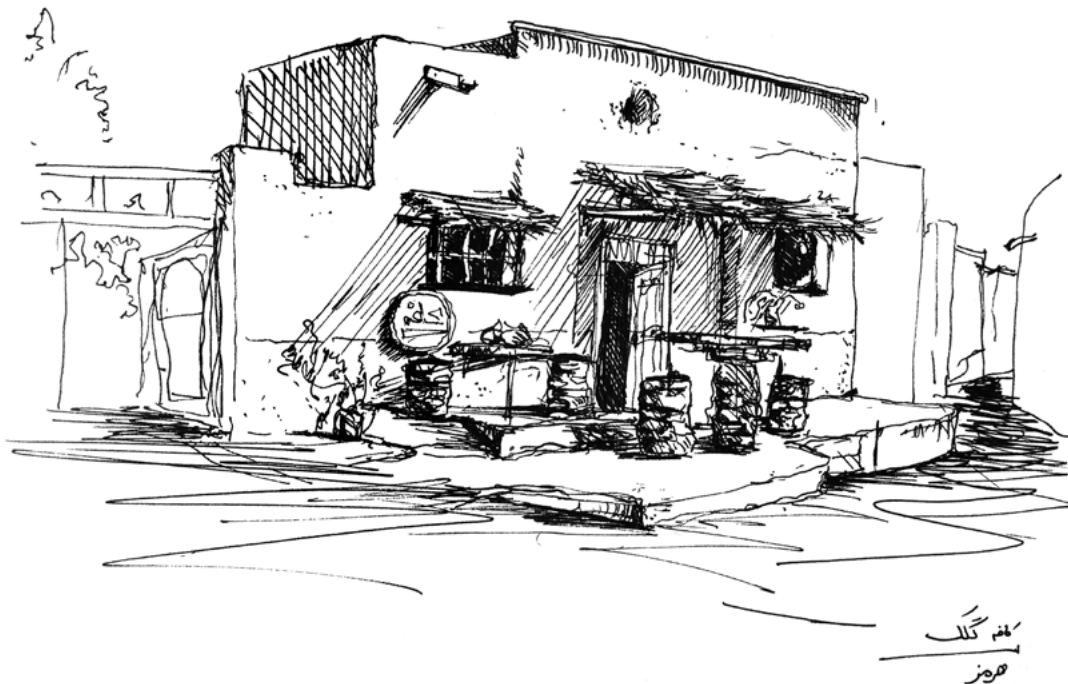
موزه مردم‌شناسی کنگ

موزه مردم‌شناسی، بندر کنگ، زمستان ۱۳۹۶



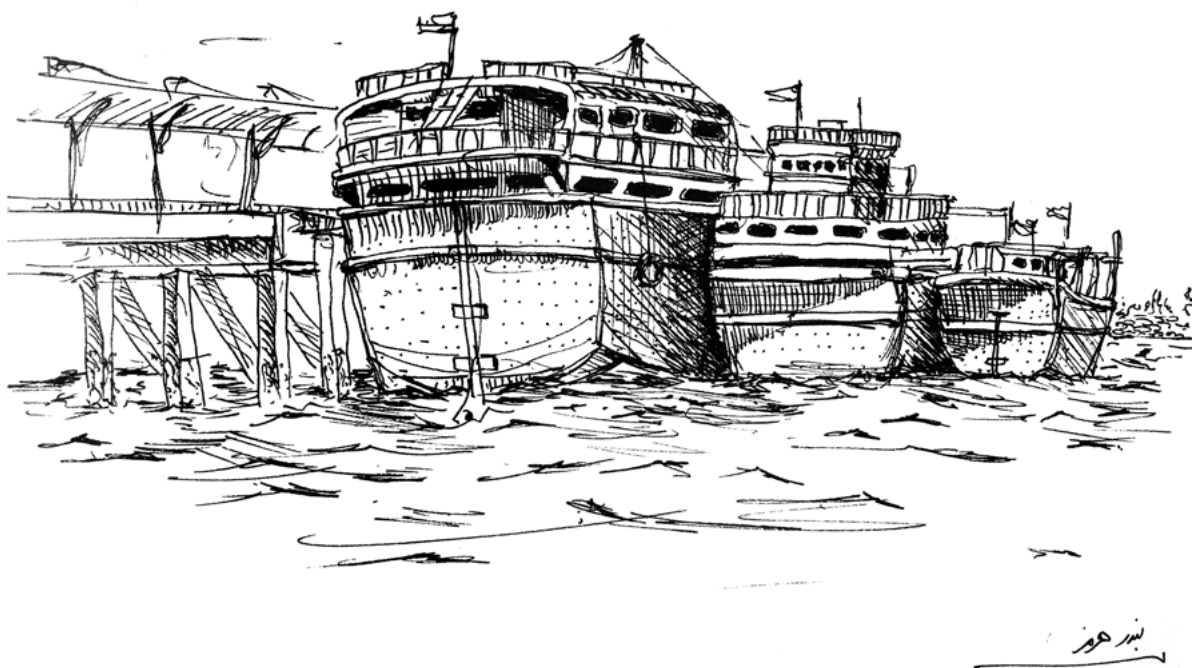
کنگ

کنگ، زمستان ۱۳۹۶



معماری گلک
هرمز

بندر هرمز، زمستان ۱۳۹۶

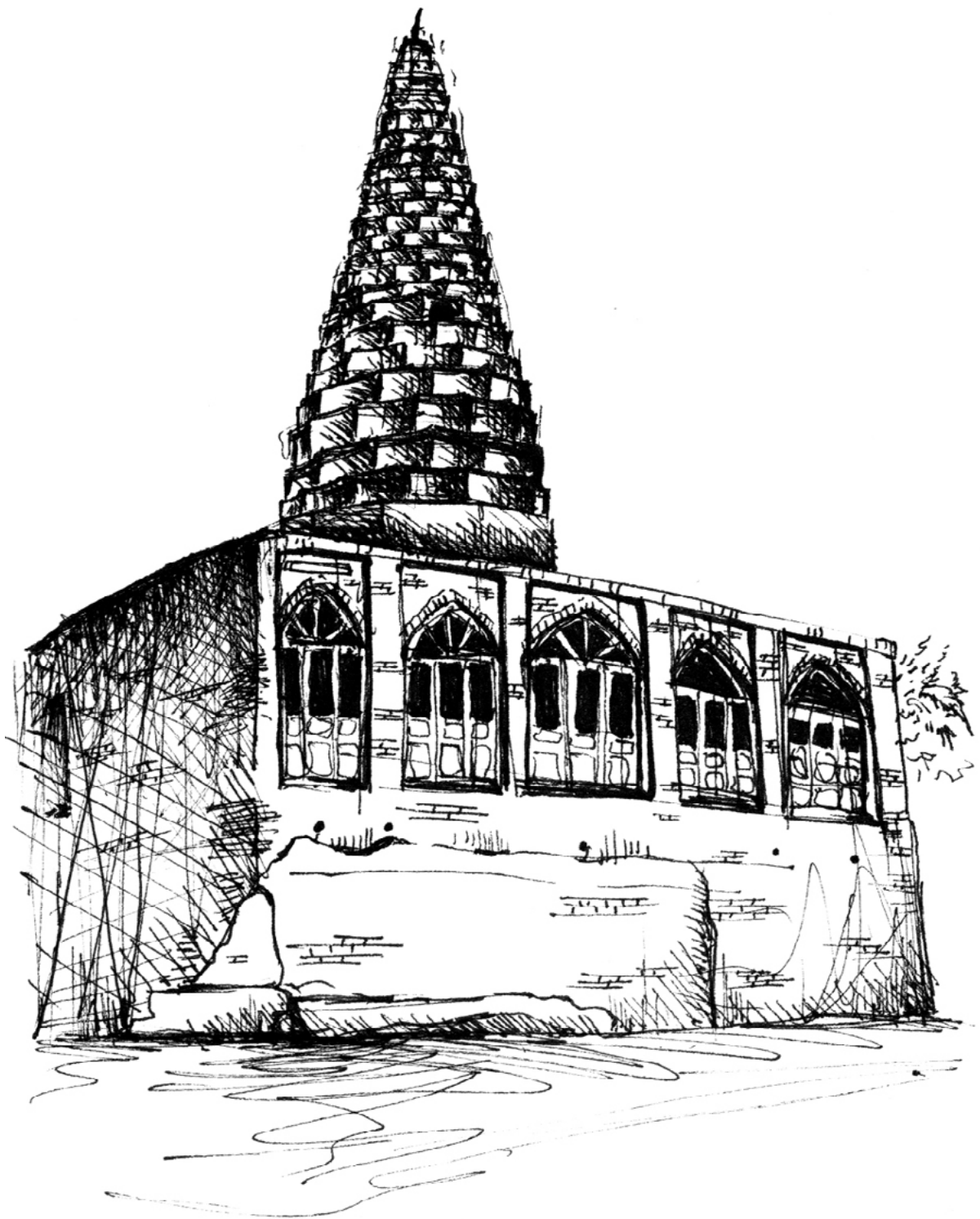


بندر هرمز

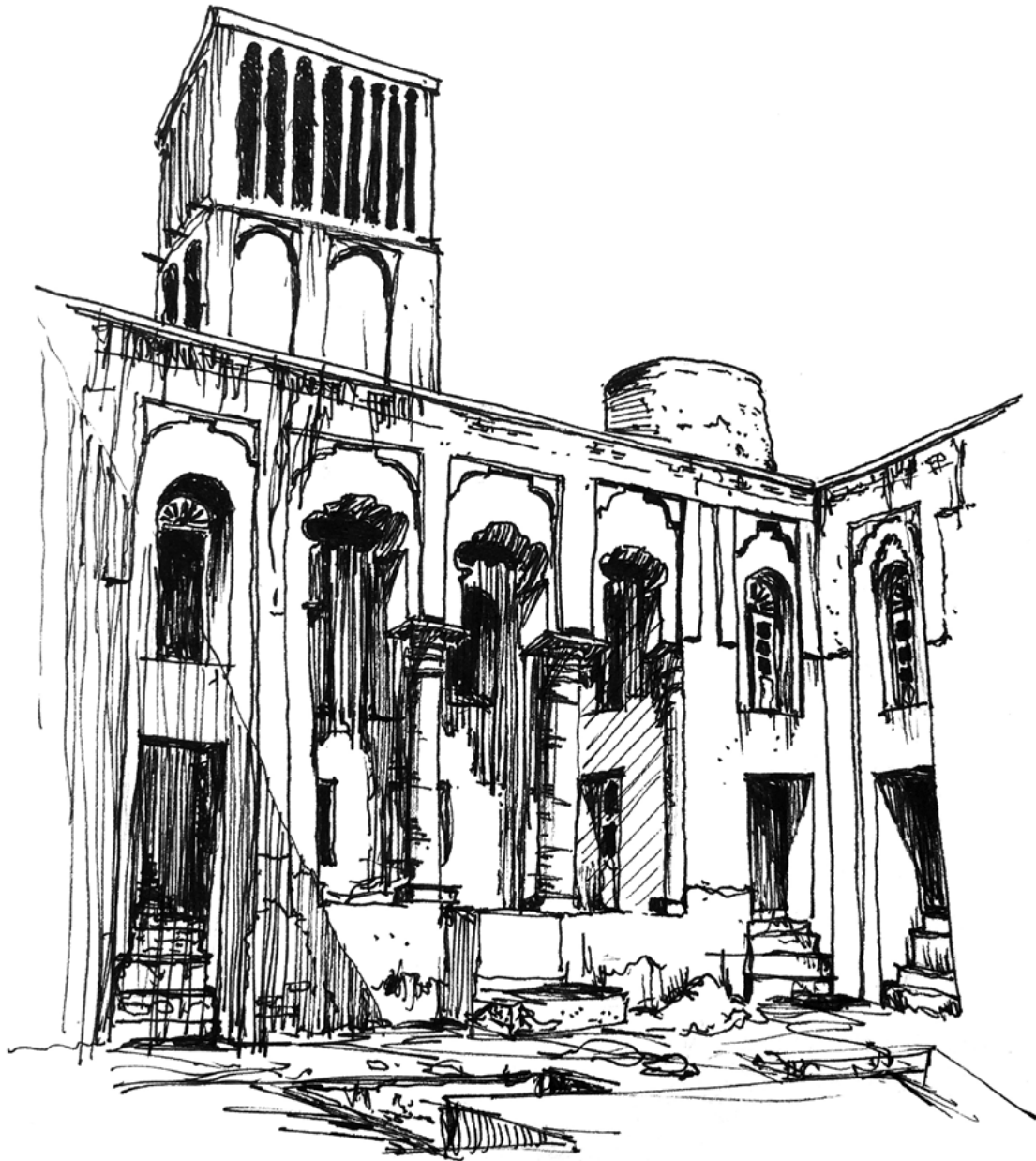
بندر هرمز، زمستان ۱۳۹۶



شوش، زمستان ۱۳۹۲



مقبره دانیال، شوش. زمستان ۱۳۹۲



قلعه سیراف / دهان موم

بندر سیراف. زمستان ۱۳۹۶.



روستای هلوون، طیس، خراسان جنوبی، محمد احمدیان هروی، ۱۳۹۳.

روستای هلوون، طبس، خراسان جنوبی، محمد احمدیان هروی، ۱۳۹۳.





روستای اصفهک، خراسان جنوبی، احسان حاجی رسولی‌ها.

روستای اصفهک، خراسان جنوبی، احسان حاجی رسولی ها.





روستای اصفهک، خراسان جنوبی، احسان حاجی رسولی‌ها.

روستای اصفهک، خراسان جنوبی، احسان حاجی رسولی‌ها.



فراخوان ارسال مطلب، گزارش و تصویر

کمیته علمی
معماری بومی ایگوموس ایران



کهنوج، کرمان، پیمان سلیمانی روزبهانی

هیئت تحریریه کمیته علمی معماری بومی ایگوموس ایران درصدد است که **شماره‌ی هفتم** این گاهنامه را منتشر نماید. در این راستا مطالب، مقالات، ترجمه، تصاویر و کروکی‌های خود را با عنایت به درخواست‌های قبلی مبتنی بر شناسایی و مستندسازی معماری بومی، تا تاریخ **۱۵ اسفندماه ۱۳۹۹** به آدرس ایمیل کمیته ارسال فرمایید.

committee.bumi@gmail.com



**ICOMOS Iran Scientific
Committee on
Vernacular Architecture
(CIAV-IRAN)**

NO 6 / Winter 1399 / 84 Pages

committee.bumi@gmail.com